

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه را دوست بداریم

تألیف

علی رضا برازش



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۹۲

فهرست مختصر

فصل اول: منظور از «همه» چیست؟ و دوست داشتن یعنی چه؟	۲۷
فصل دوم: «مردم» یعنی همه‌ی مردم	۷۱
فصل سوم: مفهوم دوست‌داشتن، لغزشگاه لغوی	۷۹
فصل چهارم: داستان‌های محبت	۸۷
فصل پنجم: دلایل ده‌گانه‌ی ضرورت دوست‌داشتن همگان و لزوم اولویت‌بخشیدن به	
روش‌های محبت‌آمیز	۹۹
فصل ششم: دوست‌داشتن فرد، دوست نداشتن صفت او	۱۲۵
فصل هفتم: لعن، بغض، برائت، تبری	۱۳۵
فصل هشتم: درخواست هلاکت برای زندگان، درخواست تشدید عذاب برای مردگان ..	۱۵۱
فصل نهم: پاسخ بدی، خوبی و خیرخواهی است	۱۸۵
فصل دهم: فضیلت، برتری و اولویت رفتار محبت‌آمیز بر قهرآمیز	۲۰۱
فصل یازدهم: مرز تبدیل روش محبت‌آمیز به روش‌های قهرآمیز	۲۰۹
فصل دوازدهم: شبهات و پاسخ آن‌ها	۲۲۹

فهرست مطالب

مقدمه‌ی دکتر سید یحیی یثربی	۱۳
مقدمه‌ی مؤلف	۱۷
لغزشگاه لغوی	۱۹
دوست‌داشتن گناهکاران، بدکاران و خطاکاران	۲۳
فصل اول: منظور از «همه» چیست؟ و دوست داشتن یعنی چه؟	۲۷
منظور از «همه» چیست؟	۲۷
منظور از «دوست‌داشتن» چیست؟	۲۹
بخش یک: محبت و مودت	۳۶
محبت	۳۶
مودت	۳۶
بخش دوم: بخشش و گذشت	۳۷
بخشیدن کاسبکارانه یعنی چه؟	۳۸
بخشیدن عاشقانه چیست؟	۴۰
گذشت	۵۱
عذرپذیری	۵۲
عفو	۵۲
بخش سوم: خیرخواهی	۵۳
هدایت و راهنمایی	۵۴
خیرخواهی	۵۷
نیت خیر	۵۷
بخش چهارم: نفع‌رساندن، خوشحال کردن	۵۸
خیررساندن	۵۸

اصلاح.....	۵۹
برآورده کردن درخواست‌ها و نیازهای مردم.....	۵۹
شادمان کردن دیگران (ادخال السُّرور).....	۶۰
بذل معروف، نیکوکاری.....	۶۱
احسان، نیکوکاری.....	۶۱
خیر.....	۶۲
بردباری و سخاوت.....	۶۲
نیکوکاری، کارِخیر.....	۶۳
بخش پنجم: رحمت، لطف و مهربانی.....	۶۳
رحمت.....	۶۴
رأفت.....	۶۵
رفق.....	۶۵
لطف.....	۶۶
بخش ششم: مدارا، کنار آمدن، راه آمدن، خسته نشدن، نَبْریدن.....	۶۶
بخش هفتم: رفع موانع.....	۶۸
بیرون کردن حقد و کینه.....	۶۸
بازایستادن و دست نگاه داشتن از شرّ و بدی.....	۶۸
دست از آزار بازداشتن.....	۶۹
بازداشتن و دور نگاه داشتن خشم و غضب.....	۶۹
نگاه داشتن زبان.....	۷۰
فصل دوم: «مردم» یعنی همه‌ی مردم.....	۷۱
فصل سوم: مفهوم دوست داشتن، لغزشگاه لغوی.....	۷۹
معنا و مفهوم محبّت.....	۷۹
تفاوت دوست داشتن با دوستی کردن.....	۸۰
شناخت رفتار محبّت آمیز، در مقابل رفتار قهرآمیز.....	۸۱
مثال اول: معلم و دانش آموز خاطی.....	۸۱
مثال دوم: قاضی و متّهم.....	۸۳
مثال سوم: قانون گزار و قانون شکنان.....	۸۴
مثال چهارم: پزشک و بیمار.....	۸۵
نتیجه‌ی کلی.....	۸۶
فصل چهارم: داستان‌های محبّت.....	۸۷

داستان اوّل: موسی علیه السلام و فرعون	۸۸
داستان دوّم: کشیش و سارق در رمان بینوایان	۹۰
داستان سوّم: پیامبر اسلام ﷺ و مشرکان مکه	۹۱
داستان چهارم: علی علیه السلام و لشکر شام	۹۴
داستان پنجم: علی علیه السلام و ابن ملجم	۹۵
داستان ششم: مالک اشتر و جوان ناهل	۹۷
فصل پنجم: دلایل ده‌گانه ی ضرورت دوست داشتن همگان و لزوم اولویت	
بخشیدن به روش‌های محبت‌آمیز	۹۹
دلیل اوّل: همه از خداییم	۹۹
دلیل دوّم: خداگونگی	۱۰۲
دلیل سوّم: بسم الله الرحمن الرحیم	۱۰۴
دلیل چهارم: همسویی با هدف خلقت	۱۰۶
دلیل پنجم: علّت آغازین خلقت	۱۰۹
دلیل ششم: اطاعت امر	۱۱۱
سفارش اوّل: نصّ صریح قرآن	۱۱۳
سفارش دوّم: تأییدی از نهج‌البلاغه	۱۱۴
سفارش سوّم: تأیید و تأکید مجدّدی از صحیفه ی سجّادیه	۱۱۵
دلیل هفتم: اقتدا به الگو	۱۱۶
دلیل هشتم: قانون طلایی رفتار متقابل	۱۱۹
دلیل نهم: اثبات محبت از منظر شکر و سپاسگزاری	۱۲۱
دلیل دهم: اثبات محبت از دریچه ی دعا	۱۲۲
فصل ششم: دوست‌داشتن فرد، دوست نداشتن صفت او	۱۲۵
آنان که خدا دوستشان دارد	۱۲۵
آنان که خدا دوستشان ندارد	۱۲۶
فصل هفتم: لعن، بغض، برائت، تبرّی	۱۳۵
فهرست لعن‌شدگان	۱۳۶
فصل هشتم: درخواست هلاکت برای زندگان، درخواست تشدید عذاب برای	
مردگان	۱۵۱
بررسی مجدّد مسأله ی درخواست هلاکت و تشدید عذاب از منظری دیگر	۱۶۲
الف: درخواست هلاکت برای زندگان	۱۶۲
ب: لعن و نفرین بر درگذشتگان	۱۶۹

۱۷۶.....	خلاصه‌ی مطلب
۱۸۵.....	فصل نهم: پاسخ بدی، خوبی و خیرخواهی است
۱۸۷.....	گروه اول: پاسخ «اذیت، بدی، فحش و ظلم» خوبی است
۱۸۷.....	دعا و درخواست هدایت در مقابل اذیت و جسارت کافران و مشرکان
۱۸۸.....	خوبی در مقابل بدی
۱۹۰.....	رحمت، دعا، درخواست هدایت، در مقابل اذیت
۱۹۱.....	سلام در مقابل فحش
۱۹۱.....	دعا در مقابل بدگویی
۱۹۲.....	گذشت در مقابل ظلم
۱۹۲.....	عفو در مقابل ظلم
۱۹۳.....	دعا و درخواست هدایت در مقابل دشمن به‌جنگ‌آمده
۱۹۴.....	نرمی، هشدار، تذکر در مقابل طغیان و سرکشی
۱۹۴.....	گروه دوم: پاسخ «خطا، گناه، نادانی و سفاهت» خوبی است
۱۹۴.....	کیفر نکردن در مقابل خطا
۱۹۴.....	فرو خوردن خشم، در مقابل گناه سزاوار عقوبت
۱۹۴.....	دعا در مقابل نادانی
۱۹۵.....	لطف در مقابل نادانی
۱۹۵.....	بردباری در مقابل نادانی
۱۹۵.....	بردباری در مقابل سفاهت و کم‌عقلی
۱۹۶.....	گروه سوم: پاسخ «محروم کردن، روی گرداندن، قهر، بدگویی، قطع رابطه و منع» خوبی است
۱۹۶.....	بخشش در مقابل محروم کردن
۱۹۷.....	سلام در مقابل روی گرداندن
۱۹۷.....	نیکی در مقابل قهر و بدگویی
۱۹۸.....	پیوند و برقراری ارتباط در مقابل قطع رابطه
۱۹۹.....	بخشش در مقابل منع
۱۹۹.....	گروه چهارم: پاسخ «غیبت و دورویی» خوبی است
۱۹۹.....	به خوبی یادکردن در مقابل غیبت
۲۰۰.....	یک‌رنگی در مقابل دورنگی و بی‌صداقتی
۲۰۱.....	فصل دهم: فضیلت، برتری و اولویت رفتار محبت‌آمیز بر قهرآمیز
۲۰۸.....	مقایسه‌ی استفاده از روش‌های قهرآمیز در مقابل روش‌های مهرآمیز

فصل یازدهم: مرز تبدیل روش محبت‌آمیز به روش‌های قهرآمیز	۲۰۹
مرز تغییر رفتار	۲۱۵
به این چند مثال دقت کنید:	۲۱۹
فصل دوازدهم: شبهات و پاسخ آن‌ها	۲۲۹
شبهات چهارگانه	۲۲۹
پاسخ جامع و فراگیر به شبهات چهارگانه	۲۳۰
شبهه‌ی اول: دستورات مقابله به مثل	۲۳۱
شبهه‌ی دوم: دوست نداشتن‌های خدا	۲۳۳
شبهه‌ی سوم: دستورات اولیاء دین به دوستی نکردن با بعضی افراد و گروه‌ها ..	۲۳۶
شبهه‌ی چهارم: جاذبه و دافعه	۲۳۷
خلاصه‌ی مبحث پاسخ به شبهات	۲۳۸
فهرست منابع	۲۴۱

مقدمه‌ی دکتر سید یحیی یشربی

یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند آن است که نهال کینه و دشمنی را از دل‌های مردم برکند و در جای آن درخت دوستی بنشانند؛ تا زندگی انسان‌ها، به‌جای رنج بی‌شمار، بستر آرامش و کامیابی گردد^۱.

بی‌تردید دوست‌داشتن، اساس کامیابی در زندگی اجتماعی است؛ از داخل خانواده گرفته تا سطح کشور و پهنه‌ی روابط بین‌الملل.

از این جاست که در دنیای امروز، تکیه و تأکید بر دوستی و صلح و سازش، محور روابط جهانی است. امروزه ما در داخل خانواده‌ها، در جامعه‌ی اسلامی‌مان، در میان مسلمانان پیرو مذاهب گوناگون و سلیقه‌های متعدد و در میان سران کشورهای اسلامی و در نهایت در رابطه‌ی کشورمان با کشورهای جهان، بیش از هر چیز نیازمند تکیه بر دوستی و مهرورزی هستیم.

پیامبر اسلام ﷺ در خلوت خود با خدا، حتی برای کفّار قریش آمرزش می‌خواست تا نشان دهد که آنان را دوست دارد.

و چون خداوند به او اعلام کرد که اگر هفتاد بار هم برای مشرکان آمرزش بخواهی هرگز آنان را نمی‌آمرزم، رسول خدا گفت: من بازهم برای آنان آمرزش می‌خواهم و بیش از هفتاد بار هم برای آنان آمرزش می‌طلبم تا شاید خدا آنان را ببخشد!

در این روزگار که مهربانی‌ها رنگ باخته و مسلمانان به جان هم افتاده‌اند،

۱. اشاره به آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی آل عمران و نیز بیتی از حافظ:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آید نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

مسلمان بر مال و جان مسلمان تجاوز می‌کند، مسلمان، مسلمان را حتی در مسجد به خاک و خون می‌کشد و... بدیهی است که در چنین شرایطی هرچه از دوستی سخن بگوییم کم گفته‌ایم:

کتاب «همه را دوست بداریم» نوشته‌ی جناب آقای علیرضا برازش، تلاشی است در جهت ترویج «اصل دوستی»؛ بدون شک چنین نوشته‌هایی، آن هم با قلم روشن و رسا می‌تواند در ایجاد دوستی و ترویج آن اثرگذار باشد. ایشان در این نوشته، در مواردی دقت‌های ظریفی دارند و تحلیل‌های خوبی ارائه می‌دهند که نیازی به ذکر مثال و نمونه نمی‌بینم. خوانندگان خود، با مطالعه‌ی کتاب آن‌ها را مشاهده خواهند کرد. برای ایشان آرزوی موفقیت دارم.

با التماس دعا

سید یحیی یثربی

کلمه‌ی تشکر

بر خود لازم می‌بینیم از کلیه‌ی عزیزانی که در سامان گرفتن این اثر یاری دادند تشکر کنم؛ به‌ویژه دوست عزیزم آقای احمد نثاری که انگیزه‌ی ویراست جدید این اثر را در من ایجاد کرد. حضرت آیه‌الله محمدعلی تسخیری و حجج‌اسلام علی ذوعلم و احمد صحت‌قول و برادر دانشمندم آقای علیرضا مختارپور که با مطالعه‌ی دقیق خود نکات ارزشمندی را یادآور شدند و نیز برادران عزیزم مصطفی رحماندوست و حسین فتاحی که زحمت ویراستاری اثر را متقبل شدند.

و با تشکر از خواهران محترمه کمالی‌نیا، ترقی، فرهادی، فیضی که زحمت انتخاب اشعار، حروف‌چینی، تصحیح و آماده‌سازی را متحمل شدند.

علیرضا برازش

تابستان ۹۲

مقدمه‌ی مؤلف

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
«سعدی علیه‌الرحمه»

آیا می‌توان عاشق همه‌ی عالم بود، آیا می‌شود همه را دوست داشت و به همه عشق ورزید؟

عشق، محبت و رحمت، مثل علم، گنجینه‌ای است که هر چه از آن برداری و ببخشی، نه تنها کاستی نمی‌پذیرد بلکه فزونی می‌یابد.

عشق، دوستی و خیرخواهی، چشمه‌ای است که اگر مانع جوشش و فوران آن نشویم، هر قدر دیگران را با آن سیراب کنیم، خود نیز پاک و شاداب خواهیم شد. هرچند فطرت بشر، بر محبت و دوستی و حسن ظن سرشته شده، ولی متأسفانه شرایط، آموزه‌ها، رفتارها و تربیت‌های ناصحیح، ما را به جایی کشانده است که بازگشت به فطرت خودمان، محتاج تمرین و طی مسیری نه‌چندان کوتاه است. امروزه ما، بیش از آنچه برای دوست‌داشتن دیگران تلاش کنیم، توقع داریم که دیگران ما را دوست بدارند. آن‌گاه که صحبت از گستره‌ی محبت می‌شود، تصور می‌کنیم دایره‌ی آن، فقط وابستگان ما را در برمی‌گیرد و یا کسانی را که حق بر گردن ما دارند؛ یعنی قبلاً به ما خیر رسانده‌اند. یا درنهایت؛ آنان که حاضرند در مقابل محبت ما، به ما خیر برسانند - یک معامله! - ولی، این‌گونه نیست. چرا که «می‌توان و باید» همه را دوست داشت. نه فقط فرزند و

همسر، بستگان و دوستان، بلکه همه را. بدون محدودیت، بی مرز، بی استثناء؛ و نه به امید جلب منافع مادی و حتی معنوی، بلکه بدون انتظار پاداش. خالص و ناب.

همه را می‌توان دوست داشت، حتی آن‌هایی را که ما را دوست ندارند. حتی آن‌هایی را که باعث ناخشنودی ما شده‌اند و حتی آن‌ها را که بدخواه ما هستند. همین‌طور آن‌هایی را که بر روش مورد قبول ما رفتار نمی‌کنند. همه را، حتی آن‌هایی را که هیچ‌کس دوستشان ندارد.

ممکن است کسی بگوید:

آیه‌های زیادی در قرآن آمده که می‌گوید: خداوند کافر و ظالم و مسرف و فاسق را دوست ندارد.

بله، اما خدا نیز همه را، حتی کافر و ظالم و مسرف و فاسق را دوست دارد^۱ و ما نیز که حامل روح مقدس او هستیم و موظفیم صفات الهی را در خود متبلور کنیم، باید همه را دوست داشته باشیم.

انبیا و اولیا و مصلحان، همه را دوست داشتند، حتی دشمنانشان را. بزرگان ما معتقدند که:

«رسول خدا ﷺ دشمنان خویش را هم به نوعی دوست می‌داشت»^۲.

راستی چرا پیامبر خاتم ﷺ از ایمان‌نیاوردن مشرکان آن‌گونه تأسف و تأثر جان‌فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب «فَلَعَلَّكَ بَاخِعُ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^۳ «جز آنکه به همه بندگان خدا عشق می‌ورزید؟»^۴ می‌توان و باید همه را دوست داشت، البته نه فقط در نظر و تئوری بلکه در عمل نیز. به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت عیسی علیه السلام

۱. به این منظور اثر مستقلی از همین نویسنده به چاپ رسیده است، عاشق تو، امیر کبیر، ۱۳۹۱، و در فصل ششم کتاب حاضر نیز شبهه‌ی بالا به‌طور کامل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. اخلاق الاهی، کتاب محبت، آیت الله مجتبی تهرانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.

۳. کشف ۶ گویی می‌خواهی به خاطر ایمان‌نیاوردن آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی.

۴. صحیفه‌ی امام خمینی (ره)، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

«حرف‌های خوب فقط برای عالم‌شدن و تفاخر نیست، برای عمل کردن است»^۱. شیرینی دوست‌داشتن همگان، نه فقط در اعتقاد، بلکه در عمل کردن به آن بر جان می‌نشیند.

عشق عملی به همگان، هیچ حد و مرزی ندارد، هر روز و هر لحظه می‌توان بر گستره، و نیز بر کیفیت و عمق این عشق و محبت افزود و لذت آن را هرچه بیشتر چشید و چشاند. هرچند دوست‌داشتن همگان با این گستره، رؤیایی دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد؛ و هرچند تصوّر دنیایی که همه یکدیگر را دوست بدارند، همچون ایده‌آلی ذهنی غیر عملی به نظر می‌آید، با این وجود بهتر است این حقیقت را به خود یادآور شویم که «وصول به اهداف بزرگ نیز با برداشتن گام‌های کوچک آغاز می‌شود».

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید
(مولوی)

لغزشگاه لغوی

«حبّ و ولایت» در ریشه‌ی اصلی لغت، هم به معنی دوست‌داشتن و علاقمندی است و هم تأییدکردن، همفکری، پذیرش ولایت، طرفداری و جانب‌داری معنا می‌شود. این توسعه‌ی معنا، از لغزشگاه‌های بسیار مهمّ و قابل توجّه است. چرا که، واضح است می‌توان کسی را دوست داشت ولی با او همفکر نبود. می‌توانیم محبت و عشق خود را نثار کسانی کنیم که وضعیّت فعلی‌شان را تأیید نمی‌کنیم. می‌توان برای افرادی خیرخواهی کرد ولی طرفدارشان نبود. از لفظ «حبّ»، هر دو معنا برداشت می‌شود: بر مبنای معنای اوّل محبت، انسان می‌تواند کسی را دوست بدارد. یعنی خیرخواه او باشد و سرافرازی، رشد و شادمانی او را بخواهد و در راه رسیدن او به رشد و کمال یاری‌اش کند.

۱. بحار/الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۴، اَعْلَمُكُمْ لَتَعْمَلُوا وَ لَا اَعْلَمُكُمْ لَتُحِبُّوا.

درحالی که انسان می‌تواند بر مبنای معنای دوّم «حبّ»، ولایت همان فرد را نپذیرد، اعتقادات و اعمال او را تأیید نکند و همفکر او نباشد.

این توسعه‌ی معنا، موجب شده است که در متون دینی و اخلاقی ما، دستورهای یافت شود که ما را به نثار محبّت بی‌قید و شرط به عموم مردم سفارش می‌کند و دستورهای دیگری نیز که ما را از نثار محبّت به بعضی از گروه‌ها برحذر می‌دارد.

این تناقض ظاهری، معلول توسعه‌ی معنای محبّت است که از لغزشگاه‌های اساسی بحث ماست.

همه‌ی ترغیب‌های عام و بی‌محدودیت در نثار محبّت، شامل معنای اوّل محبّت است. به این معنی که خیرخواهی، خوشرویی، گذشت، علاقمندی به خوشبختی و سعادت دیگران، حسن ظنّ و ایثار باید نثار همگان شود و استثناء ندارد.

به اطرافتان نگاه کنید، نگاه‌های مردم تا چه حد به یکدیگر مهرآمیز و دوستانه است؟ کارمند اداری تا چه حد با ارباب رجوع دوستانه برخورد می‌کند و در تلاش برای راه‌اندازی کار اوست؟ ارباب رجوع به کارمند چگونه می‌نگرد؟

در خیابان، رانندگان وسائط نقلیه به رانندگان دیگر چگونه می‌نگرند؟ به عابران چطور؟ آیا آن‌ها را جزئی از پیکره‌ی واحدی می‌دانند که خود نیز عضوی از آنند؟ آیا همان قدر که نگران دیررسیدن خود هستند، نگران دیگران هم هستند، یا اینکه آن‌ها را مزاحم خود می‌بینند؟

خود شما چطور؟ شما به افرادی که با حضورشان در صف بانک، خرید کالا، تهیه‌ی بلیط، ثبت نام و... رسیدن شما به خواسته‌تان را به تأخیر انداخته‌اند، چگونه می‌نگرید؟ در رقابت‌های ورزشی و علمی، به سایر شرکت‌کنندگان چگونه می‌نگرید؟ به چشم رقیبی که موفقیتش مانع موفقیت شماست یا به چشم یک عضو دیگر از پیکره‌ای که همگی عضوی از آنیم؟

متأسفانه نگاه‌ها، و در پشت نگاه‌ها، باورها، دوستانه و محبّت‌آمیز نیست. باورداشتن این نکته که تراحم‌ها، لازمه‌ی زندگی اجتماعی است، باعث شده

است که خیلی‌ها را دوست نداشته باشیم. هر که را مثل ما بود و حرکات و سکناتش به نحو ملموس در جهت منافع ما بود، موقتاً دوست می‌داریم و دیگران را نه، صد البته با این روش جز گروهی اندک برای دوست داشته‌شدن باقی نمی‌مانند. ما دیگران را به عنوان سایر اعضای یک پیکره نمی‌بینیم، بلکه به آن‌ها به عنوان کسانی نگاه می‌کنیم که وجودشان مانع بهره‌گیری بایسته‌ی ما است. با این انگاره، طبیعی است که خیلی‌ها را دوست نداشته باشیم.

تو منی، من توام دویی بگذار
این همه نزد ما هویت اوست
همه را خدمت خوشی می‌کن
چون همه خادمان خدمت اوست
(شاه نعمت الله ولی)

دوست داشتن، یعنی خیرخواهی بی‌منت و بی‌ریا را به چه کسانی می‌توان ارزانی داشت؟ فقط آنان که ما را بی‌ریا دوست دارند و یا آنان که مثل ما می‌اندیشند و سلیقه و نظرشان همانند ماست؟ یا فقط آنان که حقی بر گردن ما دارند؟ به‌راستی غیر از گروه‌های فوق، بقیه را نباید دوست داشت؟

شاید با یک حصر منطقی، بتوان مردم دنیا را به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول؛ آن‌هایی که وجودشان مایه‌ی حیات و بقا و خوشی ماست. گروه دوم؛ آن‌هایی که ظاهراً وجودشان در حیات و خوشی و ناخوشی ما، تأثیری ندارد.

گروه سوم؛ آن‌هایی که ظاهراً وجودشان مخلّ و مانع آسایش و رفاه و لذّت‌بردن و پیشرفت ماست.

در این صورت آیا باید فقط گروه اول را دوست داشت و با گروه دوم دشمنی نکرد؟ یا اینکه می‌توان گروه دوم را هم دوست داشت؟

در مورد گروه سوم چطور؟

اگر بپذیریم که گروه سوم را هم باید دوست بداریم، دیگر برای دوست‌داشتن گروه دوم و اول آوردن دلیل لازم نیست.

چون که صد آید، نود هم پیش ماست.

اگر دایره را تا آن جا محدود کنیم که فقط کسانی را دوست بداریم که مثل ما می‌اندیشند و منافعی در هیچ مرحله، تضادی با منافع ما ندارد، تنهای تنها خواهیم شد؛ چرا که حتی همسر، فرزند، پدر، مادر و دوستان صمیمی هم در برخی موارد با ما هم‌سو و هم‌سلیقه نیستند.

دوست‌داشتن همه، شاید به زبان، آسان باشد ولی در عمل آسان نیست؛ زیرا ما عادت کرده‌ایم که فقط کسانی را دوست بداریم که ما را دوست می‌دارند، یا فقط آن‌هایی را دوست بداریم که مطابق میل ما رفتار می‌کنند. هرچند غالباً در همین اندک هم کوتاهی می‌کنیم.

در زندگی عادی اگر کسی مردم عادیِ کوچه و بازار را دوست بدارد، او را فردی فوق‌العاده بامحبت می‌دانیم.

هرچند در این نگاه هم دوست‌داشتنمان بیشتر، دشمنی‌نکردن است و خیرخواهی‌مان بیشتر در این مرحله متوقف می‌شود که بدخواهشان نباشیم. درحالی‌که دوست‌داشتن، فقط دشمن نداشتن نیست؛ و خیرخواهی، در بدخواهی نکردن متوقف نمی‌شود، بلکه گامی فراتر است.

همه را، حتی بدها، اشرار، دشمنان، مخالفان، معارضان، معاندان و حتی آن‌هایی را که وجودشان به‌ظاهر در تضاد با منافع ماست، همه و همه را خالصانه و از عمق جان دوست بداریم.

در قدم اول بحث را بیشتر روی مخالفان عقیدتی و معارضان منافع خواهیم برد تا در صورت اثبات لزوم دوست‌داشتن آن‌ها، دیگر نیازی به اثبات دوست‌داشتن گروه دوم، (یعنی آنان که نه موافقند و نه مخالف، نه وجودشان برای ما فایده‌ای دارد و نه ضرری) و نیز دوست‌داشتن گروه اول یعنی خیرخواهان و دوستانمان، نباشد.

اگر دشمن را دوست بداریم، برایش خیر بخوایم، سنگ از سرِ راهش برداری و برای موفقیتش دعا کنی، حتماً خیرخواه مردم عادی، و دوستانِ خودت نیز خواهی بود.

اگر ثابت شود که؛ معلّم باید شرورترین و بی‌انضباط‌ترین و تنبل‌ترین دانش‌آموز را دوست بدارد، دیگر دوست‌داشتن دانش‌آموزان میانه‌حال و یا دانش‌آموزان ساعی و مؤدّب، احتیاج به بحث و استدلال ندارد.

دوست‌داشتن گناهکاران، بدکاران و خطاکاران

گذشته از اینکه دوست‌داشتن و نیکی کردن و خیرخواهی برای بدکاران، دستور و سفارش است، بسیاری از صفات دایره‌ی رفتار محبّت‌آمیز، فقط در مورد بدکاران، گنهکاران و خطاکاران قابل اجراست. از آن جمله: عفو، گذشت، چشم‌پوشی، تغافل و هدایت.

نیازی به بحث نیست که عفو به گنهکار تعلّق می‌گیرد، چرا که بی‌گناه احتیاج به عفو ندارد.

اصلی‌ترین هدف پیامبران، هدایت‌شدن کافران بوده است. این دردانه‌های خلقت، جان و مالشان را صرف کردند تا کافران و گمراهان به مسیر کمال خود دست یابند و راه را پیدا کنند. زیرا وقتی پیامبری آمد، مؤمنی وجود نداشت و اصلاً اگر مردم مؤمن و سرب‌راه بودند که احتیاج به آمدن پیامبر نبود.

رنج کشیدن پیامبران به خاطر آن بود که کافران، فاسدان و بدکاران را از عذاب دور کنند و آن‌ها را لایق بهره‌گیری از نعمت‌های بی‌کران حضرت احدیّت گردانند. آیا این چیزی جز دوست‌داشتن است؟ آیا جز بر روی کافران و گمراهان، محلّ ظهور و بروز دارد؟

اگر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات است، عزیزترین سرمایه، یعنی عمر خویش را صرف کرد که چند کافر به خیر برسند، مؤمن شوند و از عذاب رهایی یابند، به‌جز این است که باید کافر را دوست داشت و در راه خیررساندن به او از هیچ چیز دریغ نکرد؟

اگر بدکاران را نبخشیم و از گناه آن‌ها نگذریم، اصلاً عفو و گذشت به چه کار دیگری می‌آید؟ گفته‌اند که راهنمایی کردن یک نفر، از زمین و آن‌چه آفتاب بر آن

می‌تابد با ارزش‌تر است^۱، پیامبر ﷺ از روزی که در آن ضرب و جرح فراوان دید، ولی توانست سخنش را به گوش یک نفر برساند، به عنوان «روز بسیار خوب» یاد می‌کرد.

راهنمایی به درد ره‌یافته می‌خورد یا گمراه؟ مسلماً آدم گمراه احتیاج به راهنمایی دارد. ره‌یافته که راهنمایی نمی‌خواهد.

با وجود فرهنگ هدایت، عفو، چشم‌پوشی و تغافل، دیگر نیازی نیست استدلال کنیم که باید همه را دوست بداریم، همه‌ی تعابیر فوق، علامت، اشاره و فریاد است که بدها را دوست بداریم.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ گفته‌اند: «عقل بشر، این حجت باطنی، اگر از قید گرد و غبار و زنگار خلاص شود، نخست به یکتایی خدا فرمان می‌دهد و بعد به محبت و عشق‌ورزیدن به تمامی مردم^۲».

یعنی دوستی بی‌قید و شرط و بدون محدودیت، علامت عقل است.

دوستی و خیرخواهی برای همه، چه نیکوکار و چه بدکار.

امیر مؤمنان علی‌علیه السلام نیز گفته‌اند: «اولین علامت ایمان، خیرخواهی برای تمام مردم است^۳».

جبرئیل امین علی‌ه السلام فرمان می‌آورد که: ای محمد، خدا به تو سلام رساند و فرمود: «با مخلوقات من مدارا کن، بی‌انتخاب^۴» و در کلام علوی است که: «قلبت را از لطف و رحمت و خیرخواهی برای همه‌ی مردم پر کن^۵».

در رساله‌ی حقوق امام سجاد علی‌ه السلام آمده است که: «همه بر یکدیگر حقی دارند: پدر بر فرزند و فرزند بر پدر و نیز بدکار بر نیکوکار حقی دارد و آن حق آن است

۱. /الکافی، ج ۵، ص ۲۸، النَّبِيُّ ﷺ، وَ اَيُّهُمُ اللَّهُ لَأَن يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ.

۲. عیون/اخبار، ج ۲، ص ۳۵، النَّبِيُّ ﷺ، رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَ إِصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ.

۳. غرر/الحکم، ص ۳۸۳، رَأْسُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.

۴. /الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷، الصَّادِقُ ﷺ، يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرُبُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ دَارَ خَلْقِي.

۵. /الحیة ترجمه‌ی احمد آرام، ج ۱ ص ۴۳۸، إِشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ.

که او را ببخشد».

آن حضرت نفرموده است: خوب است بدکار را ببخشی؛ و نه اینکه «امر می‌کنیم بدکار را عفو کنی»، تعبیر محکم‌تری به کار برده و فرموده‌اند: «بخشیدن بدکار حقّی است که بر گردن تو گذارده شده است» حال اگر بدکار بر گردن ما حقّ دارد که او را دوست بداریم و ببخشیم، آیا در جهان کسی باقی می‌ماند که لایق دریافت محبّت و رحمت ما نباشد؟

اصلاً مگر پیامبران جز پیام‌آور رحمت بوده‌اند؟ مگر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، رحمتی برای همه عالمیان نیست؟^۱ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله موظّف است رحمتش را به همه‌ی عالمیان بگستراند، من و تو چرا بخل بورزیم و بخواهیم به نام خداوند و به نام پیامبر، بعضی‌ها را از دایره‌ی محبّت عام خارج کنیم.

دلم خانه‌ی مهر یار است و بس

از آن می‌نگنجد در آن کین کس

(سعدی)

ما باید همه را دوست بداریم. همه را. همه‌ی هستی را. اما چگونه و تا کجا؟ با آن‌هایی که خدا دوستشان ندارد چه کنیم؟ اگر قرار است آن‌ها را هم دوست داشته باشیم تا کجا همراهی‌شان کنیم؟ این‌ها همه، سخن این کتاب است، به امید خدا پیش‌می‌رویم و از کلیّی‌ی عزیزانی که در ارتباط با مطالب این نوشتار انتقاد، نظر و یا پیشنهادی دارند تقاضا می‌کنیم نویسنده را از راهنمایی‌های خود بی‌بهره نگذارند و از طریق Barazesh@irib.ir با نویسنده در ارتباط باشند.

تابستان ۹۲

۱. انبیاء ۱۰۷، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

فصل اول

منظور از «همه» چیست؟ و دوست داشتن یعنی چه؟

«همه را دوست بداریم»، از یک لغتِ «همه» تشکیل شده است و یک فعلِ «دوست داشتن». اگر تعریفمان از «همه» و نیز از «دوست داشتن» یکسان نباشد، ممکن است مثل هم بیان‌دیشیم ولی یکی این گزاره را صحیح و دیگری ناصحیح بداند. این «همه» چه کسانی هستند که باید دوستشان بداریم، و این «دوست داشتن» چیست که باید نسبت به «همه» ابراز کنیم و عملی سازیم.

منظور از «همه» چیست؟

همه‌ی خودی‌ها، همه‌ی دوستان، همه‌ی طرفداران، همه‌ی همفکران، همه‌ی همشهریان، همه‌ی هموطنان، همه‌ی شیعیان، همه‌ی مسلمانان، همه‌ی پیروان ادیان توحیدی، همه‌ی مردم بی‌گناه و مستضعف جهان، همه‌ی مردم جهان، همه‌ی موجودات؟ محدوده‌ی «همه» تا کجاست؟ همه، یعنی: همه‌ی آفریده‌ها و به عبارتی «عالمین»؛ همان دایره‌ی وسیعی از مخلوقات که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مأمور بود که «رحمتش» را به همه‌ی گستره‌ی آن برساند.^۱

معنی «همه» مشخص است؛ هیچ‌چیزی و هیچ‌کسی از دایره‌ی «همه» بیرون نیست، همچنان که هیچ موجودی را نمی‌توان از محدوده‌ی «عالمین» بیرون دانست. هرچند طبیعت، کوه و درّه و گیاه نیز در دایره‌ی «همه» و «عالمین» قرار

۱. الانبیاء ۱۰۷، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

دارند و باید آن‌ها را نیز دوست داشت و مانند سعدی، عاشقِ «همه عالم» بود و هرچند سزاوار است از همه‌ی عالمِ دوست‌داشتنی، فقط به دوست‌داشتنِ هم‌نوعان اکتفا نکنیم بنابراین در اوراق محدود این کتاب فقط به «دوست‌داشتنِ هم‌نوعان» خواهیم پرداخت. البته امیدوارم بعد از دوست‌داشتنِ همه‌ی انسان‌ها، ظرفِ وجودی‌مان یک درجه‌ی دیگر توسعه یابد و بقیه‌ی موجودات، اعم از جاندار و بیجان را نیز در دایره‌ی بزرگ محبت‌مان بگنجانیم و به سعدی علیه‌الرحمه برسیم که با الگوگرفتن از پیامبر ﷺ که «رحمتی برای عالمیان بود»، او نیز فریاد «عاشقم بر همه عالم» سر داد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پس قدم اول: دوست‌داشتن و عاشق‌بودن بر «همه‌ی انسان‌ها» است. مشخص شد که مراد ما از «همه» چه کسانی است، هرچند مایلیم به سعدی و در اصل به پیامبرمان ﷺ اقتدا کنیم و «عالمین» را دوست داشته باشیم، ولی فعلاً به محدوده‌ی جامعه‌ی انسانی بسنده می‌کنیم و در درون این جامعه، اطلاقِ «همه» به «همه‌ی انسان‌ها» را دور از قواعد زبانی نمی‌دانیم. در درون جامعه‌ی انسانی، اطلاقِ «همه»، به «همه‌ی انسان‌ها»، دور از قواعد زبانی نیست. در بخش اول کتاب با عباراتی مواجه خواهیم شد که از زبان پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام نقل شده است که دایره‌ی شمول حدیث: «الناس، جمیع الناس، الخلق، الخلق کلهم، کل برّ و فاجر؛ و العالمین^۱» است. یعنی در این آیات و روایات انتخاب شده، سخن از «همه‌ی» مردم است و پیامبر و امام معصومین علیهم‌السلام به پیروان خود فرمان می‌دهند که با «همه‌ی مردم» چنین باشید. تمام روایت‌های این بخش حاوی یکی از تعبیر «مردم، همه‌ی مردم، مخلوقات، همه‌ی مخلوقات، همه‌ی بدکاران و نیکوکاران، همه‌ی موجوداتِ عالم،

۱. مردم، همه‌ی مردم، مخلوقات، همه‌ی مخلوقات، همه‌ی نیکوکاران و بدکاران، هرچه در عالم است.

بلکه عالم‌های متعدّد پروردگار» است.

ممکن است کسی بگوید چه فرقی است بین روایتی که یک صفت را در دایره‌ی «ناس» یا «مردم» به ما می‌آموزد، با صفتی که دایره‌اش «جميع الناس» یا «همه‌ی مردم» است؟ به زبان متداول و عامیانه‌ی خودمان دقت کنیم، یک زمان می‌گوییم: «مهمان‌ها آمده‌اند»، یک‌بار هم ممکن است بگوییم: «همه‌ی مهمان‌ها آمده‌اند»، جمله‌ی دوّم فقط تأکید بیشتری دارد، ولی به گستره‌ی جمله‌ی اوّل خدشه‌ای وارد نمی‌کند. مهمان‌ها، یعنی: «همه‌ی مهمان‌ها».

فرض کنید صاحب‌خانه به یکی از افراد پذیرایی‌کننده بگوید: «مهمان‌ها را برای صرف غذا به سر میز دعوت کنید». اینجا دیگر با صراحت و قطعیت بیشتری، منظور صاحب‌خانه از «مهمان‌ها»، «همه‌ی مهمان‌ها» است. حتّی اگر در جمله‌ی: «مهمان‌ها آمده‌اند» بتوانیم بگوییم: عُرْفاً وقتی اکثریت قریب به اتفاق آمده باشند، ما می‌گوییم: «همه»، ولی در مورد جملاتی که قرار است «همه» مفعول جمله باشد این تساهل لغوی کمتر رخ می‌دهد، و آن‌جا «همه» واقعاً یعنی «همه».

بنابراین چون در همه‌ی عبارت‌های روایت‌های نقل شده در این فصل، «مردم» مفعول جمله‌اند، یعنی؛ در روایت به ما سفارش می‌شود که؛ با «مردم» چنین باشیم و چنان کنیم، اینجا «مردم» یعنی: «همه‌ی مردم». بدون هیچ استثنایی، هرچند بعضی مواقع گوینده برای تأکید بیشتر، لغت «کلّ» یا «جميع» یا بعضی تعابیر روشن‌گر دیگر را نیز به آن افزوده است.

خلاصه‌ی بحث این که: مجموعه‌ی روایت‌های این فصل، حدّاقْلّ یکی از الفاظ «الناس، جميع الناس، الخلق، الخلق کلّهم، کلّ برّ و فاجر و العالمین» دارند؛ و ساده‌ترین لغت این مجموعه که «الناس» است به اندازه‌ی کافی دلالت بر «همه» دارد. احادیثی که لفظ تأکیدکننده‌ای نیز در کنار الفاظ یادشده دارند، به تأکید بیشتر از معمول پرداخته‌اند.

منظور از «دوست‌داشتن» چیست؟

حال، با این «همه» چه کنیم؟ سفارش خدا و پیامبر و اولیایش این است که با

«همه» چه برخوردی داشته باشیم؟

وجه مشترک دیگر همه‌ی روایت‌های نقل شده در این فصل، «دوست‌داشتن» است. همان باور فطری به اینکه: «دوست بداریم».

پیامبرمان ﷺ به صراحت گفته است: هر که «مردم» را بیشتر «دوست بدارد» خدا را بیشتر «دوست داشته است»^۱. طبق آیه‌ی شریفه: علامت مؤمن، «شدید دوست‌داشتن» خداست^۲. از کنار هم قراردادن این آیه و حدیث، خیلی کوتاه و مختصر و صریح نتیجه می‌گیریم: «مؤمن کسی است که مردم را نه کم، بلکه خیلی زیاد و شدید دوست داشته باشد».

هم لفظ «ناس» یا «مردم» با صراحت در این عبارت به کار رفته است، هم اشتقاقی از تعبیر «محبّت»، همچنین لفظ تأکیدی «شدّت». یعنی بر این نکته تأکید شده است که دوست‌داشتنمان سطحی و گذرا نباشد. اگر به مثابه «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» به همین یک روایت دقت کنیم و در پیام آن مخصوصاً از قراردادن آن در کنار آیه‌ی شریفه و نتیجه‌ی حاصله، لحظاتی تفکر و تدبّر کنیم، مسأله به راحتی حلّ و ثابت می‌شود.

همه‌ی انسان‌ها را با شدّت دوست بدارید
تا از دایره‌ی مؤمنین بیرون نمانید.

غم را اگر برون ندهد سینه، آینه است
گر زنگ را فرو خورد آینه، آینه است
صافی دلان میکده را پاک دیده‌ایم
در دل نگیرد آن که ز کس کینه، آینه است
(صائب تبریزی)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸، النَّبِيُّ ﷺ، أَشَدُّكُمْ حُبًّا إِلَيْهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ.
۲. بقره ۱۶۵، وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

بی‌گمان هدف حدیث معروف «یک ساعت فکر کردن از یک یا شصت یا هفتاد سال عبادت بالاتر است»^۱، ترغیب به فکر کردن روی چنین موضوعاتی است که می‌تواند منشأ تحوّل بزرگی در زندگی انسان‌ها باشد.

حدیث:

«هر که مردم را بیشتر دوست بدارد، خدا را بیشتر دوست داشته است»

و آیه‌ی:

«مؤمن کسی است که خدا را بیشتر دوست بدارد»

را جلوی دیدگان سر و مهم‌تر از آن، جلوی چشمان قلبمان بگذاریم و لحظاتی آرام و با تمرکز به آن بیاندیشیم و خود را برای پذیرش یا تقویت یا شفاف‌تر کردن یک عقیده‌ی تأثیرگذار بر نگرش و رفتارمان در مقابل خدا و بندگانش آماده کنیم. به یادمان باشد که خداوند دانا و حکیم هم که عبارت‌های سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را برای تحوّل اساسی انسان و پیدا کردن راه مستقیم بازگشت به سوی خودش، بنیادی و کلیدی می‌داند، اوّلاً سفارش می‌کند که هر روز حداقل ده‌بار آن را بخوانیم و تکرار کنیم و در مرحله‌ی بعد، همان مفهوم را در طول شش‌هزار آیه گسترش داده و آن را با تعابیر مختلف و در قالب‌های گوناگون، بارها و بارها برایمان تکرار می‌کند. سوره‌ی حمد عصاره‌ی قرآن است و مابقی قرآن، گسترش‌یافته و تکرار همان سوره‌ی حمد با الفاظ و تعابیر متنوع دیگر است.

درباره‌ی مثنوی معنوی این کتاب بزرگ که مطمئناً از الهامات الهی بر دلی پاک و شفاف بوده است و بزرگانی از آن به عنوان بازنوشته‌ی قرآن و مفاهیم اصلی آن به زبان شعر یاد کرده‌اند نیز چنین می‌گویند که: عصاره‌ی مثنوی نیز همان هجده بیت آغازین دفتر اوّل یا «نی‌نامه» است و به عبارتی: همه‌ی مثنوی معنوی، بازنوشته و گسترش یافته‌ی همان هجده بیت آغازین می‌باشد.

در حدیث نیز با اینکه از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و جانشینان برحقش علیهم السلام صدها هزار روایت نقل شده است، حدیث مشهوری از زبان خود ایشان می‌گوید: هر کس

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۳، الصادق علیه السلام، تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.

چهل حدیث را حفظ کند، خداوند او را در قیامت، عالم و فقیه بر خواهد انگیخت.^۱ البته حتماً شما هم با نویسنده هم عقیده‌اید که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله، حفظ ظاهر الفاظ بدون هیچ‌گونه تأثیر بر رفتار و اعمال نبوده و نیست و اساساً دین ما کسی را که بگوید ایمان بدون عمل است، طرد کرده و از جاده‌ی حقیقت و هدایت دور می‌داند.^۲ آن حدیث، بین‌کننده‌ی این حقیقت است که:

«عصاری دین در چهل جمله یا چهل درس یا چهل موضوع گنجانده شده است و بقیه‌ی دین، توضیح و تفسیر و گسترش‌یافته‌ی همان چهل نکته است». هفت آیه‌ی سوره‌ی حمد، عصاری قرآن؛ هجده بیت آغازین دفتر اول مثنوی، عصاری دفاتر شش‌گانه‌ی آن؛ و چهل حدیث - که در کلام نبوی مشخص شده است کدام چهل موضوع - عصاری صدها هزار حدیث است.

نتیجه اینکه: برای پرفایده‌بودن مطالعات و اندیشه‌ورزی‌مان، بعد از آن که عصاری یک تفکر را یافتیم، بهتر است بارها و بارها آن را مرور کنیم تا بر جانمان بنشیند و در قلبمان ته‌نشین شود؛ و تا پایان عمر هیچ‌گاه مرور دوره‌ای آن اندیشه را ترک نکنیم - همانند تکرار هر روزی سوره‌ی حمد و توحید در نماز -؛ شرح و تفسیرها را برای تقویت استدلال‌ها و احیاناً به‌دست آوردن ابزارهای کمکی برای آموزش و انتقال این تفکر مطالعه کنیم. عصاری روایات پرتعداد این فصل، همان «أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ»^۳ و بقیه، در واقع شرح و بسط همین یک حدیث روشن و شفاف و صریح است.

وجه مشترک دوم در روایات پیش‌رو، «دوست‌داشتن» است. دوست‌داشتن همیشه با لفظ «حب» بروز و ظهور نمی‌کند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت: «خیرخواهی، کمک‌کردن، خیررساندن، نیکی‌کردن، رحمت، دلسوزی، مداراکردن، گذشت و بخشش و قبل از همه‌ی این‌ها، رفع موانع خیرخواهی و دوست‌داشتن»، همه و همه در دایره‌ی «محبت» می‌گنجد؛ در هریک از احادیث

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۹، الصادق علیه السلام، قَالَ مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَفَقِيهًا.

۲. بحار/الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۹، الصادق علیه السلام، قَالَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ قَالَ الْإِيمَانَ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله.

این فصل، حداقل یکی از مفاهیم فوق برای تعامل با «ناس» یا «خلق» یا «همه‌ی مردم» در نظر گرفته شده است.

پس: «محبت، دوست داشتن، خیرخواهی، نیت خوب، خیررساندن، رحمت و لطف، گذشت و بخششمان» را برای «همه‌ی انسان‌ها» نثار کنیم. هر جا با دستورات محدودکننده‌ی محبت و نیز دستورات ضد محبت مواجه شدیم، به دایره‌ی لغات بالا برگردیم. زیرا نمی‌توانیم از خدای حکیم و اولیایش بپذیریم که هم دستور محبت عام و فراگیر بدهند و هم محبت را محدود کنند. با توجه به صراحت و دلالت روشن احادیث و آیات متعدد درباره‌ی محدودکردن محبت و حتی دستور به بغض و دشمنی و لعن و جنگ با برخی افراد و گروه‌هایی که درون همین «همه» می‌گنجند، حتماً «محبت» مطرح شده در احادیث محدودکننده، باید با «محبت» مطرح شده در احادیث محبت عام تفاوت داشته باشد. یعنی دو نوع «محبت» باشد. اگر این دو را خوب بازشناسی کرده و درک و هضم کنیم، هیچ تعارضی بین احادیث محبت عام و محبت محدود، و لعن و بغض نسبت به برخی از این «همه» نخواهیم یافت. محبت نامحدود، همان دایره‌ی معانی فوق‌الذکر است. هرچند اشتقاقاتی از دایره‌ی لغات متنوع «حب، مودت، نفع، احسان، خیر، معروف، صفح یا گذشت، عفو، رحمت، لطف، قضاء الحوائج یا کارراه‌اندازی»، در آن دیده می‌شود، ولی عصاره‌ی مشترک همه‌ی آن‌ها در زبان فارسی «خیرخواهی» است. اگر کسی را می‌بخشیم خیر او را می‌خواهیم؛ اگر کار کسی را راه می‌اندازیم، خیر او را می‌خواهیم؛ اگر کسی را نصیحت و یا هدایت و راهنمایی می‌کنیم، خیر او را می‌خواهیم؛ اگر به کسی نفع و خیر می‌رسانیم، خیر او را می‌خواهیم.

ممکن است خواننده‌ی عزیز ما به حق بگوید: اگر عصاره و وجه مشترک همه‌ی این تعبیر «خیرخواهی» است، چرا برای کتاب، نام «خیر همه را بخواهیم» یا «خیرخواه همه باشیم» انتخاب نکرده‌اید؟

در روایات پرتعدادی از جمله روایتی که در صفحات قبل از نظر گذشت، لفظ «حب» بلکه «حب شدید» به کار رفته است و با توجه به همین یک روایت، انتخاب

نام «همه را دوست نداریم» برای مطالب این کتاب گزاره‌ای گمراه‌کننده نیست. درثانی نویسنده بر این باور است؛ هرچند خیرخواهی یک فضیلت است اما دوست داشتن و عاشق بودن فضیلتی به مراتب ارزشمندتر و عالی‌تر است و این نوشتار در پی تبیین آن فضیلت بالاتر.

بد نیست با ذکر مثالی موضوع را ملموس‌تر کنیم.

آیا میان کسی که خیر همه را می‌خواهد، ولی دوستشان ندارد، با کسی که خیر همه را می‌خواهد چون دوستشان دارد فرق و تفاوتی هست؟ مثلاً ممکن است نیازمندی به ما مراجعه کند، هیچ حسّ دوست داشتن و حتّی ترخّم و دلسوزی و خیرخواهی در ما برانگیخته نشود. هیچ تمایل درونی برای رفع نیاز او (مثلاً تهیّی دارو برای فرزند بیمار و خردسالش) در ما به غلیان درنیاید، اما چون در آموزه‌هایمان شنیده و یا خوانده‌ایم که صدقه دفع بلا می‌کند، دست به جیب می‌شویم و پولی به آن نیازمند می‌دهیم. آیا ما در لحظه‌ی تصمیم برای گذشتن از مبلغی پول که متعلّق به خودمان بود و قرار دادن آن در اختیار فرد نیازمند، دوستش داشتیم؟ لزوماً نه! خیرخواهش بودیم؟ لزوماً نه! دلمان به حالش سوخت؟ لزوماً نه! من خودم را دوست دارم، معتقد به خدا و پیغمبر و راستی بیاناتشان هستم، بر این باورم اگر از مالم بگذرم و آن را به فقیری بدهم، برایم در همین دنیا چنین و چنان و در آن دنیا چنین و چنان‌تر خواهد شد. پول را می‌دهم تا در این دنیا بلا را از خودم دور کنم و در آن دنیا نعمت بیشتری بگیرم. یعنی در واقع خودم را دوست دارم، بدون اینکه اصلاً به طرف مقابل فکر کنم، آن فرد نیازمند، وسیله‌ای است که پول را از من دریافت می‌کند تا بلا از من دور شود و در بهشت وسائل خوش‌گذرانی بیشتری دریافت کنم. او هرکه و هرچه می‌خواهد باشد. حتّی ممکن است یک دستگاه مکانیکی، یک شماره حساب، یک حرکت انگشت روی کلیدها و دکمه‌های دستگاه خودپرداز یا صفحه‌کلید رایانه یا تلفن، می‌تواند مبلغی از دارایی‌ام را به حساب فلان شخص نیازمند یا فلان خیریه منتقل کند، بدون اینکه هیچ حسّی نسبت به بهره‌بردار از این هدیه یا صدقه داشته باشم. آنچه در این میان ثابت است این است که من خودم را دوست دارم

و به خاطر رفع بلا و گرفتاری در این دنیا و جلب لذات بیشتر در آن دنیا، «برای خودم» دست به این حرکت خوب و خیرخواهانه زده‌ام. حرکت خوبی است، خیر است، ثواب هم دارد، مطابق دستورات تمام ادیان، کار خیر شمرده می‌شود، مطمئناً پاداش دنیوی و اخروی هم به همراه می‌آورد. ولی خودمان را گول نزنینم «آخر آخرش، دوست داشتن خودمان است». منتش را سر دیگری نگذاریم. نه؛ محتوای این کتاب نمی‌خواهد شما را در این ایستگاه متوقف کند، زیرا مطمئناً این ایستگاه آخر خط نیست، یک گذرگاه و یک معبر میانی است، این عشق به دیگران نیست^۱.

به دوشاخه و دوشعبه بودن معنای محبت برگردیم، شاخه‌ی اول محبت به معنای «خیرخواهی و دوست داشتن سعادت ابدی کسی که دوستش داریم» و شاخه‌ی دوم به معنای «هم‌فکری، همراهی و تأیید کردن» است. من به همه محبت دارم (به معنای اول) ولی به همه محبت ندارم (به معنای دوم). یعنی من «خیر، سعادت، خوشبختی دنیوی و اخروی» همه‌ی عالم را طالبم و برای آن می‌کوشم، ولی من «همه» را تأیید نمی‌کنم، با «همه» پیمان هم‌فکری و همراهی نمی‌بندم. اگر هم در لفظ ادعا کنیم در واقعیت نمی‌توان دو فکر و عقیده‌ی مخالف را تأیید کرد. آنچه، دستور محدود کردنش را داده‌اند، «ولایت‌پذیری، تأیید، همراهی و پیوند زدن منافع و هم‌پیمانی» است. دایره‌ی مفاهیم گروه اول «خیرخواهی»، و دایره‌ی مفاهیم گروه دوم «هم‌پیمانی و تأیید رفتار» است.

هیچ‌گاه نمی‌توان هم‌زمان با دو گروه متفاوت و ضد هم، هم‌پیمان شد و هر دو را تأیید کرد. نمی‌توان تمامی نظرات دو نظریه‌پرداز و صاحب عقیده - مخصوصاً آن بخش را که در تعارض و تضاد با نظرات یکدیگرند - تأیید کرد. تمامی دستورات بغض و محدودکننده‌ی محبت را «تأیید نکردن» معنی کنید، در این صورت میان دوست داشتن همه‌ی مردم به معنی «خیرخواهی»، با دوست

۱. در بخش دوم همین فصل صفحات ۳۹ تا ۵۰ مطلب را بیشتر خواهیم شکافت.

نداشتن بعضی به معنی، «همراهی و تأییدنکردن» هیچ تعارضی پیدا نخواهد شد؛
شیرازه‌ی اوراق دو عالم بود از عشق
پشت دو جهانست به دیوار محبت
(حزین لاهیجی)

صدوچند حدیث خواندنی

بخش یک: محبت و مودت

روایات این بخش به صراحت مآذهی «حب» یا «مودت» را در خود جای داده و معصوم علیه السلام برای بیان عقیده‌ی خود، لغت محبت و مودت را مورد استفاده قرار داده است: مفهوم «حب» فراتر از خیررساندن است. «حب» و «مودت» یعنی: «مهم‌بودن سرنوشت کسی که می‌خواهی به او محبت کنی»، و اینکه در این راه «حاضر باشی از دارایی‌ات، از وقت و از خودت بگذری تا آن دیگری نفع ببرد و خوشحال و خوشبخت شود». اولیای دین ما خواسته‌اند با این عبارتها به ما بگویند: دایره‌ی افرادی را که باید تلاش کنید تا آنها مورد محبت شما واقع شوند به گستره‌ی «ناس» و «همه‌ی مردمان» است.

محبت

- ۱- هر که مردم را بیشتر و شدیدتر دوست بدارد، خدا را بیشتر دوست دارد.^۱
- ۲- مردم را دوست بدارید و آنچه برای خودتان می‌خواهید برای مردم نیز بخواهید.^۲

مودت

- ۱- دوستی، مهربانی، و مودت با مردم، نیمی از عقل است.^۳
- ۲- بالاترین درجه‌ی عقل بعد از ایمان، محبت و مودت و دوستی با مردم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸، النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۵، الصَّادِق عَلَيْهِ السَّلَام، أَحِبُّوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِنَفْسِكُمْ.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۳، النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.

است.^۱

۳- اولین علامت جوانمردی، روی خوش و آخرین درجه‌ی آن، دوستی با مردم

است.^۲

۴- دوستی، مهربانی و مودت با مردم، بالاترین درجه‌ی عقل است.^۳

بخش دوم: بخشش و گذشت

پیش از ورود به روایات این بخش بد نیست به حدیث مهم‌تری اشاره کنیم که اغلب به گوشمان رسیده است.

عبادت‌کنندگان سه دسته‌اند:^۴ دسته‌ی اول کسانی هستند که کارهای خوب و عبادت پروردگار را برای رسیدن به پاداش‌های وعده داده شده انجام می‌دهند. مثلاً چون خدا و اولیای او وعده داده‌اند اگر صدقه بدهی، اگر نماز بخوانی، اگر با دشمن بجنگی، اگر ایثار کنی و اگر گنهکار را ببخشی؛ بهشت، حوری، لذت، شراب بهشتی، لقاء و... در انتظار توست. فرد معتقد مؤمن و البته «کاسبکار و معامله‌گر و تاجر مسلک»، این کارهای خوب را انجام می‌دهد تا مزد و پاداشش را بگیرد، بدون اینکه هیچ علاقه‌ای به کسی که از این کارها نفع می‌برد داشته باشد. حتی ممکن است هیچ علاقه‌ای به خود خدا هم در خود احساس نکند و نتواند تصور کند دوست داشتن خدا یعنی چه؟ این قدر می‌فهمد و قبول دارد که «خدایی هست و اگر حرفش را گوش کنی، پاداش‌های خوبی می‌گیری» و با خود چنین استدلال می‌کند که به صرفه است چند ده سال حرف خدا را گوش کنیم. گفت نماز بخوان بخوانیم، گفت بجنگ بجنگیم، گفت ببخش ببخشیم، گفت بگیر بگیریم، گفت بده بدهیم. عبادت هم یعنی همین؛ حرف گوش کردن. شک نیست که این کار عبادت است،

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۹۵، النَّبِيُّ ﷺ، رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ.

۲. غررالحکم، ص ۲۵۸، أَوَّلُ الْمَرْوَةِ طَلَاقُ الْوَجْهِ وَ آخِرُهَا التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ.

۳. غررالحکم، ص ۴۱۳، التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ رَأْسُ الْعَقْلِ.

۴. وسائل‌الشیعة، ج ۱، ص ۶۲، الصَّادِقُ ﷺ، إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَةٌ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَيُتْلِكَ عِبَادَةَ الْخُرَاصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَيُتْلِكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

ولی طبق فرمایش معصومین علیهم‌السلام و تأیید عقل، نوعی کاسبی است. البته خداوند هم خُلف وعده نمی‌کند، اگر تو رعایت کرده باشی، او هم حتماً آنچه وعده کرده است می‌دهد. ولی همان خدا به زبان اولیایش به صراحت گفته است: شکلِ بهتر و با فضیلت‌تری هم می‌توان خدا را پرستید.

گروه دوم کسانی هستند که از ترس عذاب‌های وعده داده شده به گناهکاران، سراغ گناه نمی‌روند، خداوند در مورد این‌ها نیز به وعده‌اش عمل می‌کند و حتماً از آن عذاب‌ها دور نگه‌شان می‌دارد. ولی این‌ها نیز مثل برده دستورهای ارباب را اجرا کرده‌اند، بدون اینکه هیچ‌گونه علاقه‌ای به ارباب داشته باشند. آیا عبادتشان قبول نیست؟ آیا عبادتشان عبادت نیست؟ چرا! هم عبادتشان عبادت است، هم مورد قبول خداوند؛ ولی عبادت برده‌وار و نوکرمانه.

گروه سوم هم هست که خدا را نوع دیگری عبادت می‌کنند. آن‌ها برای عبادت و حرف‌گوش کردن خود تعریف متفاوتی دارند، به این طریق که در هنگام عبادت و حرف‌گوش کردن و عمل به دستورهای خداوند، خود و منافع خود و دفع ضرر از خود را نمی‌بینند. خدا را می‌بینند، به این دلیل حرف او را گوش می‌کنند و فرمان او را اطاعت می‌کنند چون او را شایسته‌ی اطاعت کردن می‌یابند، چون او را شایسته‌ی دوست داشتن می‌بینند، دوستش دارند. بزرگی و کمال و زیبایی مطلق را در او می‌بینند، بنابراین یقین می‌کنند هر آنچه او می‌گوید، عین حق بوده و حتماً به صلاح است که او به انجام دادن آن فرمان داده است. فرمائش را اطاعت می‌کنند چون یقین کرده‌اند کار صحیح، همین اجرای فرمان اوست. این عبادت و این نوع فرمانبری، سلوک عارفانه و عبادت عاشقانه است.^۱

بخشیدن کاسبکارانه یعنی چه؟

فرض کنید یک نفر به شما یا به یکی از فرزندان شما ظلمی کرده است، از طرف او زیان مادی یا جسمی بر شما وارد شده است، از دست او ناراحتید، دلتان می‌خواهد سزای کارش را ببیند، مایلید خیر نبیند و حتی آرزو می‌کنید بدبخت

۱. بر این پایه، نویسنده کتاب دیگری با نام «عاشق شو» نگاشته است که با این کتاب پیوند عمیقی دارد.

شود و بیش از این بلا، سرِ خود و خانواده‌اش بیاید، دلتان می‌خواهد به جهنم برود؛ با اینکه همه‌ی این‌ها در ذهن و قلب و نیتان می‌گذرد، ولی چه‌بسا در کلانتری یا در دادگاه، ساعاتی قبل از صدور یا اجرای حکم، یک نفر از بستگان مجرم یا بستگان شما، در فضیلت عفو و بخشش و اینکه چقدر ثواب دارد با شما حرف بزند، به شما یادآور شود که: اگر عفو کنی حداقلً دوبرابر پاداش می‌گیری، خداوند نیز در آخرت با تو آسان برخورد می‌کند و ده‌ها آیه و حدیث و شعر و ضرب‌المثل برای شما بیاورد و اگر این ترغیب‌ها مؤثر واقع نشد هم‌زمان تو را بترساند که اگر عفو نکنی، این کینه در فرزندان یا برادران او باقی می‌ماند؛ خون، خون می‌آورد، آن‌ها و وابستگانشان ممکن است به کینه‌ی این قصاص، دوباره به شما و خانواده‌ی شما تعرض کنند و...

چه‌بسا آن وعده‌ها به دریافت پاداش دنیوی و اخروی و چه این وعیدها و ترساندن‌ها، شما را تحریک کند که ببخشی، نه در دل، بلکه در روابط حقوقی و قانونی، از حق خود بگذری و قصاص نکنی، هرچند در دل، خواهان بدبخت شدن اوئی، از خدا می‌خواهی با چوب بی‌صدایش آن‌چنان بر او بزند که درمان نداشته باشد. نه تنها هیچ محبت و عشقی از او در دل حس نمی‌کنی بلکه از او بدت می‌آید و بدبختی او را می‌خواهی؛ ولی ظاهراً او را می‌بخشی، در پی بخشش تو، آن وعده‌ها محقق می‌شود، کینه‌ی جدید در خانواده‌ی او علیه خانواده‌ی شما شکل نمی‌گیرد، دیه را دریافت می‌کنی و وعده‌های خداوند هم که سرجایش هست و حتماً محقق خواهد شد؛ ولی انگیزه‌ی این بخشش، یا ترس از عواقب نبخشیدن و ادامه یافتن کینه‌های دو خانواده و دو طرف دعوا بود که، این بخشش را «بخشش برده‌وار و از سر ترس» می‌نامیم، مثل «عبادت برده‌وار»، مثل حرف‌گوش کردن از ترس جهنم؛ و یا اینکه بخشش با انگیزه‌ی رسیدن به منافع دنیوی و اخروی بود که می‌شود «بخشش کاسبکارانه». بیایید خالصانه و دور از ریا و خودفریبی، در بخشیدن‌هایمان و حتی در صدقه‌دادن‌ها و خیرخواهی‌هایمان دقیق شویم؛ چند درصد آن، بخشیدن کاسبکارانه است و چند درصد آن‌ها بخشیدن برده‌وار و از

ترس پی آمدهای نبخشیدن، و چند درصد بخشیدن بی‌ریا و عاشقانه.

بخشیدن عاشقانه چیست؟

در بخشیدن عاشقانه، می‌بخشی چون می‌خواهی او بدبخت نشود. می‌بخشی با آرزوی آن که عقوبت گناهی که بر تو روا داشته در این دنیا و در آن دنیا گریبان «او» را نگیرد. می‌بخشی و آرزو می‌کنی و اگر بتوانی عملاً کمک می‌کنی «او» به راه بیاید و دیگر مرتکب خطا نشود. می‌بخشی چون سعادت «او»، موفقیت «او»، بهشت‌رفتن «او»، خوشبختی ابدی «او»، آرزوی توست.

در تمام گزاره‌های بالا، «او» مهم است نه «من»؛ در بخشش کاسبکارانه، می‌بخشم، که «من» ثواب ببرم، می‌بخشم، که کینه‌ی جدیدی گریبان یکی دیگر از اعضای خانواده یا قبیله‌ی «من» را نگیرد. می‌بخشم چون با بخشیدن، سود و خیر دنیوی و اخروی، به «من» می‌رسد. ولی هم‌زمان مایلیم «او» به‌نحوی جزای جرمش را ببیند، «من» ثوابم را برده باشم، ولی «او» هم تقاضش را ببیند، چون به من ظلم کرده است، «او» رنجش را ببرد و در آخرت عذاب بیشتری بکشد و «من» پاداش لذیذی بابت بخشیدنش دریافت کنم.

همچنان که برای رسیدن به عبادت عارفانه و عاشقانه - که به‌یقین عبادات انبیا و اولیا و بزرگان، جز آن نیست - باید بدون نفی عبادت کاسبکارانه و برده‌وار، پا روی آن دو بگذاریم و رد شویم و بدانیم همان‌قدر که این دو نوع عبادت، برای گذر خوب است، برای توقف خوب نیست. لازم است بدانیم برای رسیدن به عفو عاشقانه نیز باید از معبر عفو کاسبکارانه و برده‌وار گذشت.

اگر کسی عبادت عاشقانه را شناسد و منکر شود، مطمئناً نمی‌تواند رحمت عاشقانه، دلسوزی عاشقانه، خیرخواهی عاشقانه، عفو عاشقانه، تعامل و حتی تغافل عاشقانه را بشناسد. خیلی شنیده‌ام و خواهید شنید که می‌گویند: این «رحمت» یعنی دلسوزی، می‌تواند دلمان برای کسی بسوزد، ولی دوستش نداشته باشیم؟ این عفو یعنی بخشیدن، می‌توانیم کسی را عفو کنیم، ولی برایش آرزوی خیر نکنیم، چه برسد به اینکه دوستش داشته و یا عاشقش باشیم. اولاً در بخش

نخست، احادیث دارای الفاظ «حُبّ و مودّت» را نقل کردیم تا بگوییم: در دایره‌ی لغات مورد استفاده‌ی خدا و پیامبر ﷺ و ائمه‌السلام، به‌صراحت «دوست‌داشتن مردمان و محبت کردن به همه» ذکر شده است و در بخش‌های دوم تا آخر فصل یک می‌خواهیم بگوییم: آن همه سفارش به خیرخواهی، به رحمت، به نیکوکاری، خیررساندن، کارراه‌اندازی و عفو و بخشش‌ها، همه و همه ادامه‌ی همان دوست‌داشتن است. ولی چرا خداوند و اولیاءش در همه‌ی این موارد نگفتند: دوست بدار، عاشق باش؟ اندکی از زبان معصومین (علیهم‌السلام) نقل شد: «دوست بدار»، ولی در بیشتر احادیث می‌گویند: رحم کن، دل بسوزان، خیر برسان، ببخش، چشم‌پوشی کن، کنار بیا، چرا همه را از جنس حُبّ و عشق نگفته‌اند؟ آیا برای عمل کردن، یک آیه، یک حدیث و یک استدلال کافی نیست؟ جا دارد که علّت این کم‌گفتن‌ها را با ذکر مثالی برایتان بیان کنیم.

در حدیث نبوی ﷺ آمده است:

«یک ذره به وزن یک خردل عبادتِ عاشقانه،
از هفتاد سال عبادت غیر عاشقانه برتر است.»

حق تعالی گفت ای داوود پاک
بندگانم را بگو کای مشت خاک
گر نه دوزخ نه بهشتی مرا
بندگی کردن نه زشتی مرا
من چو استحقاق آن دارم عظیم
می‌پرستیدم نه از اومید و بیم
می‌سزد چون من خداوند مدام
کز میان جان پرستیدم مدام
(عطار نیشابوری)

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۸۰، مِثْقَالُ خَرْدَلَةٍ مِنَ الْحُبِّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً بِلا حُبِّ.

چرا در قرآن از عبادت عاشقانه بسیار کم یاد شده است؟ هرچند آیه‌ی «اهل ایمان خدا را به شدت دوست دارند»^۱ به اندازه‌ی کافی صریح و گویاست و دلالت لازم بر وجود «عشق به خدا» و ارتباط تنگاتنگ آن با «ایمان» دارد؛ ولی آیات قرآن مملو از یاد بهشت و جهنم است. اگر عبادت عاشقانه بهتر از عبادت به شوق بهشت و از ترس جهنم است، یادآوری فراوان تر بهشت و جهنم در مقایسه با آیات عشق و محبت برای چیست؟ مگر نه اینکه زنده شدن یاد جهنم و باور به عذاب‌های سهمگین آن، ما را می‌ترساند و عبادتمان را رنگ و بوی عبادت بردگان یا نوکرمانه می‌دهد؟ مگر نه اینکه این حضور پرتعداد آیات بهشت و ذکر پادشاه‌های اخروی، ما را به عبادت کاسبکارانه فرا می‌خواند؟ حجم آیات بهشت و جهنم را با حجم آیات محبت و عشق به خدا مقایسه کنید، فاصله بسیار زیاد است؛ و صد البته در روایات نیز همین فاصله حس می‌شود. یعنی چه؟ خداوند خودش با شدت و حدت ما را به عبادت از ترس جهنم و یا شوق به بهشت می‌خواند، ولی می‌گوید آن شکل دیگر که بسیار کم‌تعداد مورد توجه قرار داده‌ام خیلی بهتر است. آیا بهتر نبود همان عبادت بهتر را بیشتر مطرح می‌کرد و ما را بیشتر به آن فرا می‌خواند؟ این همه به ما سفارش کرده‌اند: قرآن بخوانید، قرآنی که پر از آیات بهشت و جهنم است. این همه به ما گفته‌اند: دعا بخوانید، حتی دعا‌های معصومین علیهم‌السلام هم، درخواست بهشت و پناه‌بردن از جهنم، با درخواست محبت و عبارت‌های گویای عبادت عاشقانه‌اش غیر قابل مقایسه است؟ چرا آن را که بسیار کم‌فضیلت‌تر است، این همه بیشتر مطرح کرده‌اند و آن را که فضیلتش هزاران برابر است این همه کم تکرار کرده‌اند؟ شما فکر می‌کنید چرا؟

با فرض پذیرش اصل فضیلت و برتری فاحش عبادت عاشقانه و عارفانه بر «عبادت از ترس جهنم» و نیز «عبادت با انگیزه‌ی رسیدن به بهشت» و با فرض پذیرش واقعیت انکارناپذیر حجم غیر قابل مقایسه‌ی «ترساندن از جهنم، و

۱. بقره ۱۶۵. وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

تحریک کردن به عبادت و کار خیر، با یادآوری نعمات رنگارنگ بهشت»، در مقایسه با «تشویق به عبادت عارفانه و عاشقانه»؛ این نکته قابل تأمل است که چرا به آن عبادتی که بهتر و با فضیلت‌تر است کمتر سفارش شده است؟ فرض کنید شما برادر، خواهر و یا فرزندی در حال تحصیل دارید و می‌خواهید او را به تلاش بیشتر در فعالیت‌های درسی تشویق کنید. در اینکه علم و دانش فضیلت برجسته‌ای است و مشکلات بشریت به دست عالمان و اندیشمندان حل می‌شود تردیدی نیست، ولی برای تشویق دانش‌آموزان به آموختن، از این فضیلت‌ها حرفی نمی‌زنید؛ برای ایجاد انگیزه در او می‌گویید: اگر در امتحانات فلان نمره را بیاوری، فلان اسباب‌بازی، مسافرت یا لباس را برایت تهیه می‌کنم. مسلماً آموختن علم برای رسیدن به جایزه و اسباب‌بازی نیست ولی پدرِ عاقل، برای تحریک «کودک»، باید از جایزه‌ای نام ببرد که کودک «بفهمد»، و به مطالعه‌ی بیشتر تحریک شود. حل مشکلات بشریت را یک کودک هفت ساله نمی‌فهمد، ولی لباس، غذای خوشمزه، شهربازی، تفریح و اسباب‌بازی را می‌فهمد. حتی وقتی فرزند عزیزمان پا به دوره‌ی دبیرستان می‌گذارد، با اینکه هم‌چنان هدف نهایی و ارزشمند آموختن، رسیدن به اهداف متعالی خلقت و گره‌گشایی از معضلات بشریت است؛ ولی شما باز هم برای تشویق فرزند دل‌بندتان به علم‌آموزی و حتی رعایت اخلاقیات، با زبانی سخن می‌گویید که او را تحریک کند و به نسبت سن دانش‌آموز و درآمد خانواده، ماهیت جوایز را تغییر می‌دهید. «جایزه» وجه مشترک این تلاش‌ها است. همین دانش‌آموز اگر پا به مراحل بالاتر بگذارد، مثلاً پزشک عمومی شود و بخواهد خود را برای امتحان تخصصی آماده کند؛ پدر، مادر، دوستان و اساتید خیرخواه که دکتر جوان را دوست دارند و خوشبختی او را آرزو می‌کنند و می‌خواهند او را ترغیب کنند باز هم تلاش کند تا در آزمون تخصصی رتبه‌ی بالاتری کسب کند، دیگر وعده‌ی شهربازی، اسباب‌بازی، مسافرت، کامپیوتر و لپ‌تاپ به او نمی‌دهند، اما ممکن است به او بگویند: دخترم، پسر، تو که تا اینجا خیلی زحمت کشیده‌ای و از بسیاری خوشگذرانی‌های هم‌سن و سالانت چشم پوشیده‌ای و مایه‌ی افتخار

خودت و ما هستی، خوب می‌دانی تفاوت درآمد یک پزشکِ عمومی با یک جراح قلب چقدر است. بیست سال درس خوانده‌ای، چند ماه دیگر هم تحمل کن، درآمد سی چهل سال آینده‌ات چند برابر می‌شود. خانه‌ی بزرگ‌تر، رفاه بیشتر، فرزندان خوشبخت‌تر، تفریحات متنوع‌تر و... باز هم استفاده از اهرم «جایزه» برای تشویق. در این مرحله اگر پدر و استاد بدانند که سطح فهم فرزند تحصیل کرده و برومندشان به حدی رسیده است که خانه و ویلا و سایر امکانات - هرچند به دست خواهد آمد - نمی‌تواند انگیزه‌ی تلاش بیشتر را در فرزند بالغ و تحصیل کرده‌شان ایجاد کند، حرف پایانی را بر زبان می‌آورند، به او می‌گویند: عزیز من، آنچه از علوم الهی و انسانی و تجربی به ما رسیده و ما از آن بهره می‌بریم، حاصل تلاش دانشمندانی بوده است که حاضر شده‌اند از لذت‌های دنیایی و راحت‌طلبی بگذرند و برای پیشرفتِ علم، برای خدمت به بشریت، برای پیدا کردن پاسخ پرسش‌ها و مجهولاتِ بشر، آستین همت بالا بزنند؛ تو نیز با توجه به استعداد و امکانات، تلاش بیشتری به خرج بده و در این ایستگاه توقف نکن و تا می‌توانی پیش برو.

به خودمان، به گفته‌های پدران و مادرانمان، به معلمان و دوستانمان برگردیم، چند درصد حرف‌های ما برای تشویق به علم‌آموزی، با استفاده از محرک جایزه - متناسب با سن - بوده است و چند درصد حرف‌های این چنینی؟ شاید خانم یا آقای دکتر نیز در ترغیب خود برای امتحانِ بُرد تخصصی، جوایز کاسب‌کارانه‌ی دنیوی را مد نظر بیاورد و درآمد چند برابری جراحان و متخصصان، او را به تلاش بیشتر وادارد، ولی آن که علم را برای پیشرفتِ علم، برای رفع مشکلات بشریت و رفع موانع برآورده‌شدن اهداف خلقت می‌خواهد، گامی بلکه هزاران گام جلوتر است. با اینکه همه‌ی عالمان و دانشمندان و بزرگانِ کاروان بشریت می‌دانند و معترفند که «علم» را باید برای این اهداف مقدس آموخت، ولی همگی نیز معترفند: حتی خودشان، آن گاه که کودک و خردسال بوده‌اند و چه بسا در دوره‌ی نوجوانی و جوانی با همین انگیزه‌ی دریافت جوایز، به آموختن ترغیب، تحریک و تشویق شده‌اند، و همچنان این روش را درباره‌ی فرزند و یا نوه‌ی

دانش آموز خودشان نیز به کار برده‌اند. کوتاه سخن اینکه: علم آموزی برای جایزه، راه تشویق کودکان است، هرچند نوع جایزه و پاداش، با بالارفتن سن دانش آموز و دانشجوی ما تغییر می‌کند، ولی ماهیت «کودک بودن» کسی که به خاطر جایزه، علم می‌آموزد، تغییر نکرده است. مگر آن گاه که افقی دورتر را ببیند و به این واقعیت دست پیدا کرده باشد که همه‌ی جوایزی که دریافت کرده است، فقط ابزاری برای تحریک او بوده‌اند و هدف اصلی یعنی «عشق به علم»، «عشق به خدمت» و «عشق به دانایی مطلق را که همان خدای داناست» در خود حس کند، در این صورت علم آموزی‌اش از علم آموزی کاسبکارانه به علم آموزی عارفانه و عاشقانه و خالصانه تبدیل شده است. هرچند همین شخص عارف و عاشق، برای تشویق فرزند و نوه‌اش - تا زمانی که کودک مانده و به بلوغ نرسیده است - از روش جایزه و علم آموزی کاسبکارانه بهره خواهد برد، ولی می‌داند این روش هرچند معبر خوبی است، ولی ایستگاه آخر نیست.

خداوند نیز افراد خانواده‌اش را می‌شناسد؛ مگر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ما را و در واقع همه‌ی خلق را «خانواده و اهل بیت خدا» معرفی نکرده است؟^۱ خداوند بهتر از هر کس می‌داند که ما کودکانیم، و دوره‌ی کودکی بعضی از ما تا پایان عمر به درازا می‌کشد. خدا می‌خواهد ما را به کار خیر و آلوده‌نشدن به گناه و سخت‌نکردن راه بازگشت تشویق کند، ولی می‌بیند و می‌داند که ما کودک مانده‌ایم؛ خداوند جوایزی را برای ما نام می‌برد و به ما وعده می‌دهد تا به انجام کار نیک تشویق شویم. حالا کم‌کم نمایان می‌شود که چرا قرآن و روایات و ادعیه لبریز از تشویق به بهشت و ترساندن از جهنم است؟ چون خدا و اولیاءش می‌دانند ما کودکانیم و خیلی از ما کودک مانده‌ایم و کودک می‌مانیم. کودکان سی، چهل و حتی نود ساله، هیچ توهینی هم نیست، مگر یادتان رفت پزشک درسخوان سی ساله‌مان به عشق درآمد بیشتر، ماشین بهتر، ویلای بزرگ‌تر، خواب و استراحت و مسافرت‌ها را بر خود حرام می‌کند تا در امتحان تخصصی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، النبی صلی الله علیه و آله، الخلق عیال الله.

قبول شود و آینده‌ی خود را در رفاه بیشتری ببیند؟ اشکالی دارد؟ نه؛ جایزه‌اش را به او ندهیم؟ نه؛ ولی پذیرفتیم این کار در نهایت یک کاسبی بود، البته یک کاسبی شرافتمندانه و خیلی ارزشمند، ولی «کاسبی» نه «عاشقی». یعنی یک فرد تحصیل کرده و با استعداد و سطح بالا هم می‌تواند هنوز «کودک» باشد. «کودک»، یعنی: «تحریک‌شونده با جایزه» اگر لفظ کودک، توهین‌آمیز و برخورد است، از لفظ دیگری استفاده کنم و بگویم: یک فرد تحصیلکرده، یک پزشک، یک مهندس، یک عالم، یک نویسنده، هم می‌تواند «کاسب» باشد. «کاسب» یعنی تحریک‌شونده با «درآمد بیشتر». خداوند می‌فرماید: «بَلِّ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ» انسان، بر ضمیر و نیت خود آگاه است. خودمان بهتر از هر کس می‌دانیم چرا درس می‌خوانیم، چرا این کار را انجام می‌دهیم و چرا آن کار را انجام نمی‌دهیم. لازم نیست خودمان را گول بزنیم. در هر سن و سال و در هر موقعیتی باشیم، حتی اگر کتابی در معرفی «عبادت عاشقانه» و اثبات برتری آن بر سایر انواع عبادات نوشته باشیم، باز هم ممکن است تجارت و کاسبی و حق‌التألیف، محرک اصلی ما بوده باشد، و چه بسا هنوز کودکِ جایزه‌خواه درونمان بزرگ نشده باشد. فلان مداح یا سخنران که می‌خواهد حرف دین و خدا و پیغمبر بزند، اگر «رقم داخل پاکت»، در انتخاب مجلس و آری و نه گفتن به دعوت‌کننده مؤثر است، «کاسب» است. آقا یا خانم دکتر اگر میزان ویزیت یا حق‌الزحمه‌ی جراحی در فلان بیمارستان یا فلان منطقه، او را به حضور یا عدم حضور در فلان منطقه یا فلان بیمارستان یا رفتن بالای سر فلان مریض، تحریک یا پای او را سست می‌کند، کاسب است. فلان مدیر و صنعت‌گر اگر در انتخاب شغل، رقم حقوق و مزایا، انگیزه‌ی اصلی او را تشکیل می‌دهد، کاسب است. دخترخانم دم‌بختی که مقدار دارایی و درآمد همسر در آری و نه گفتن به خواستگاران، عنصر تعیین‌کننده است، کاسب است؛ و... البته «کاسبی» بد نیست، پیشرفت بشر و بخش مهمی از پیشرفت علوم تا حدودی مدیون همین روح تاجرانه و سودجویانه‌ی انسان است.

حتّی خداوند نیز از آن به عنوان یک «عبادتِ مقبول» و «پذیرفته‌شده» یاد می‌کند. حتّی کسی که خدا را برای بهشت و حوری‌ها و قصرها و نهرها و غذاهای لذیذش عبادت کند، یقین بداند که خدا خُلف وعده نمی‌کند و همه‌ی جوایز وعده‌داده‌شده را به او خواهد داد؛ البتّه هرچند «روح کاسبکارانه» معبر خوبی برای دوران کودکی است، ولی با بلوغ فکری باید روحی با ارزش‌تر از روح کاسبکارانه را در درونمان شکوفا کنیم. «روح عاشقانه و عارفانه»؛ و به این جهت است با اینکه تعداد آیات محرّک و تشویق‌کننده به عبادت عاشقانه، یک‌صدم آیات بهشت و جهنّم هم نیست، ولی همه‌ی انبیاء و اولیاء از عبادت تاجرانه گذشته و به مرحله‌ی عبادت عاشقانه گام گذاشته‌اند. امام صادق علیه السلام بعد از معرفی هر دو نوع عبادت برده‌وار و کاسبکارانه و تأکید بر قابل‌قبول‌بودن هر دو، به‌صراحت می‌فرماید: «وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ»^۱، «ولی من خدا را عاشقانه عبادت می‌کنم». حال می‌توانیم پاسخ دهیم چرا حجم آیات و روایات و دعاها و درخواست‌های بهشت و جهنّم، صدها برابر عبارت‌های تشویق‌کننده به عبادت عاشقانه است؛ چرا؟

از آنجا که خداوند می‌داند برای ترغیب نفس کودک ما و رسیدن بندگان به عبادت عاشقانه، نمایش جوایز و استفاده از تشویق‌های تاجرانه و کاسبکارانه و نیز ترساندن از تنبیهات، مؤثر است؛ و همچنین آگاه است بخش قابل‌توجهی از این انسان‌ها، تا پایان عمر در همین مرحله‌ی کودکی و روح کاسبکارانه و یا برده‌وار می‌مانند و شایستگی ارتقاء به مرحله‌ی بالاتر را پیدا نمی‌کنند، بنابراین چون قرآن و در پی آن کلام معصومین علیهم السلام، برای همین مردمی است که بخش قابل‌توجهی از ایشان کودک هستند و کودک می‌مانند، باید حجم قابل‌توجهی از کلام خود را به نشان‌دادن جایزه، و وعده و وعید اختصاص دهند. ولی برای کسی که بتواند از این معبر بگذرد و افق دورتری را نیز مشاهده کند، قرآن و کلام معصومین علیهم السلام خالی از اشارات نیست. اولاً، آیاتی چون «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۱، ص ۶۲، الصادق علیه السلام.

حُبًّا لِلَّهِ^۱ خیلی واضح و صریح و شفاف است. در ثانی، اگر روحمان از معبر کاسبی بگذرد و با روح عارفانه و عاشقانه قرآن بخوانیم، بسیاری از همان آیاتی را که تا دیروز جز به لذایذ شهوانی و جوایز اخروی و یا دنیوی معنا نمی کردیم، لایه‌ای از مفاهیم عمیق‌تر آن همخوان با عبادت عارفانه و عاشقانه برایمان مکشوف می‌شود، و قرآن و احادیث و ادعیه را لبریز از دعوت به عبادت عاشقانه خواهیم یافت.

در همه عالم گر آگاهی ازو
زو چه به دانی که آن خواهی ازو
هر که در خلوت سرای او شود
ذره ذره آشنای او شود
هر که بویی یافت از خاک درش
کی به رشوت بازگردد از درش
(عطار نیشابوری)

البته پر واضح است دین خاتم برای دوران بلوغ بشر نازل شده و شاگردان و یا بهتر بگوییم ره‌پیمایان بالغ و به کمال رسیده‌ی این مکتب، با صدای رسا عبادت عاشقانه و خالصانه را به عنوان روش بندگی خود اعلام می‌کنند.^۲ ولی در زبان همین ره‌پویان عاشق، تشویق و تنبیه و انگیزتن با بهره‌گیری از ابزارهای عبادت برده‌وار و کاسبکارانه موج می‌زند، چرا؟ نه اینکه بشریت به دوران بلوغ پا نگذاشته است، بلکه علی‌رغم گام نهادن بشر به دوران بلوغ و پدید آمدن ظرفیت فهم و اجرای رابطه‌ی عاشقانه با خالق هستی، نه تنها مأموریت شیطان - این دشمن قسم‌خورده‌ی آدمی - پایان نیافته؛ بلکه او نیز به تناسب کمال و بلوغ انسان‌ها، از حرب‌های پیچیده‌تری بهره می‌گیرد و در مواردی که امید ندارد بتواند به اصل ایمان کسی خدشه وارد کند، نوع عبادات او را هدف قرار می‌دهد و آن را از عالی به اسفل سقوط می‌دهد.

شیطان، دشمنی است قسم خورده، زنده و فعال، زیرک و مکار؛ و چنانچه نتواند

۱. بقره ۱۶۵.

۲. مشکاة/لأنوار، ص ۱۲۳، الصادق (علیه السلام)، لکن أعیده حُبًّا.

فرد را به گناهان کبیره‌ای از دایره‌ی قتل و قمار و زنا و شراب‌خواری وادارد و چنانچه امکان سوق‌دادن بنده‌ای را به شرک آشکار منتفی بداند؛ پا پس نمی‌کشد؛ به سقوط مرحله‌ای آن بنده و آلوده‌کردن او به شرک خفی و یا تظاهر و دورشدن از عبادت خالصانه و عاشقانه نیز رضایت می‌دهد.

با این تفصیل گرایش نداشتن اکثریت قریب به اتفاق خداپرستان به عبادت عاشقانه را نیز از نتایج غلبه‌ی آن دشمن قسم‌خورده بدانید؛ همو که به عزت خداوند قسم خورد تا جز «خالص‌شدگان» همه را اغوا کند و از راه به در برد؛ و الحق که به قسم خود پایبند بوده و برای تحقق آن بسیار جدی است. ولی بر ماست که با راست‌انگاشتن قول صریح پروردگار که شیطان را دشمن آشکارمان می‌نامد^۲، خود را از پیروی این دشمن قسم‌خورده حتی در رضایت‌دادنش به عبادت کاسبکارانه و برده‌وار نیز برهانیم و خود را در زمره‌ی آن اقلیتی قرار دهیم که شیطان اقرار کرد نمی‌تواند اغوایشان کند.

سخن به درازا رفت؛ به عفو عاشقانه و عفو تاجرانه و عفو برده‌وار بازگردیم. اگر عاشق خدا بشوی می‌توانی عاشق خلق خدا بشوی، و اگر عاشق خلق خدا شوی، صدقه‌دادنت، نه برای بهشت‌رفتن، بلکه برای گشودن گره آن نیازمند خواهد بود. بخشیدن و عفو و گذشت از خطاکار، نه به خاطر پرهیز از انتقام قبیله و خانواده‌ی قصاص‌شونده بعد از قصاص، و نه به خاطر دریافت دیه و یا بیشتر از آن، نه به خاطر رسیدن به بهشت و نه به خاطر دو برابر دریافت‌کردن پاداش الهی^۳ و نه... او را می‌بخشی چون می‌خواهی او - همان خطاکار مجرم - به راه بیاید و آلودگی‌های پدیدآمده از این خطا و دیگر خطاهای زندگی‌اش را کنار بگذارد. خود را پاک کند، خوشبخت شود، به بهشت برود. چون او را و خوشبختی و سعادت و بهشت‌رفتن و به‌کمال‌رسیدن او را دوست داری. این عفو، عفو عاشقانه است. آنان که کاسبند روایات این بخش را، عفو کاسبکارانه تعبیر خوانند

۱. سوره‌ی ص، ۸۳-۸۲، فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.

۲. سوره‌ی بقره، ۱۶۸، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

۳. قصص ۵۴، أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.

کرد و آنان که عاشقند، عفو عاشقانه. اگر ما نتوانیم پرده‌های تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی را کنار بزنیم، نباید دین را محدود بدانیم که به فرموده‌ی عالم دین‌شناس، امام خمینی رحمته‌الله «این خار راه، از شاهکارهای شیطان است»^۱. به گوینده‌ی روایات نگاه کن، اگر عاشق بود، اگر عبادتش عاشقانه بود، اگر از معبر عبادت تاجرانه عبور کرده است، حتماً منظورش از عفو نیز، عفو عاشقانه است؛ ولی در قالب کلماتی بیان کرده است که کودکان، تاجران، کاسب‌ها و برده‌ها نیز بهره‌ی خود را ببرند. کاسب‌ها و نفع‌طلبان از روایات این بخش، عفو کاسبکارانه را هم بفهمند، هم خدا راضی است هم امام علیه‌السلام، و صد البته نزد پرودگار، حتی عفو برده‌وار و یا کاسبکارانه، مطمئناً بهتر از عفو نکردن است. نه می‌توانیم منکر عبادت کاسبکارانه شویم و نه منکر عفو کاسبکارانه، هیچ‌یک نیز بی‌ارزش و گناه نیست. می‌خواهیم به افق بالاتری برسیم. اینجا عبارت طلایی امام سجّاد علیّه‌السلام معنا می‌دهد که: «عفو» را «حقّ بدکار» می‌داند، «حقّ»، یعنی واجب، یعنی لازم، و چه زیبا در ادامه‌ی عبارت می‌فرماید: «اگر دیدی «عفو» برای «او» ضرر دارد عفو نکن»^۲. یعنی «عفو» هم اصل نیست، «خیر رساندن به او» اصل است. اوی مجرم و بدکار. اگر مطمئن هستی عفو به نفع «او» است، «او» را به راه می‌آوری، بستر هدایت، توبه، خوشبختی و سعادتِ دو جهان را برای «او» فراهم می‌کند، «عفو» کن. ولی اگر مطمئنی عفو، «او» را جری‌تر می‌کند و کوله‌بار گناهان «او» را سنگین و سنگین‌تر می‌کند، عفو نکن، عقوبت کن. فقط با این توجیه که «خداوند اجازه‌ی عقوبت داده است»^۳ دست به عقوبت نزن. با اینکه می‌دانی اگر تو او را عفو کنی دوبار پاداش می‌گیری، اگر مطمئن شدی که عفو به درد «او» نمی‌خورد و «او» بیشتر غرق گناه می‌شود عقوبت کن، نه به خاطر خودت، به خاطر «او». افتخار کنیم که امام و پیشوایی داریم که در رساله‌ی حقوقش برای

۱. چهل حدیث / امام خمینی رحمته‌الله، ص ۵۰۷، بدترین خارهای طریق کمال و وصول به مقامات معنویه، که از شاهکارهای بزرگ شیطان قطع‌الطریق است، انکار مقامات و مدارج غیبیه‌ی معنویه است، که این انکار و جحود سرمایه‌ی تمام ضلالت و جهالات است.

۲. بحار/الانوار، ج ۷۱، ص ۹، حَقُّ مَنْ سَاءَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ انْتَصَرْتَ.

۳. سوری ۴۰. جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا.

عفو کردن و بخشیدن می گوید: نگاهت به جلب خیر برای «او» باشد و در عقوبت هم می گوید: نگاهت و انتخابت بر مبنای جلب خیر بیشتر یا شرّ کمتر برای «او» خطا کار» باشد. هضمش آسان نیست که بتوانیم در مواجهه با بدکار، اصلاً به خودمان، به خوشنامی و بدنامی خودمان، به پول و دیه و منافع مادی و حتی به منافع اخروی هم فکر نکنیم. فقط به «او» فکر کنیم، «او» مجرم، «او» بدکار؛ اگر عفو به نفعش است عفو کنیم. اگر عفو به نفعش نیست عفو نکنیم. آنچه شاه بیت این غزل است، ضمیر «ش» در «نفعش» است. یعنی «او»، «او» بدکار؛ چرا؟ چون دوستش داریم و سرنوشت و نفع او برایمان مهم است. این جمله‌ی طلایی امام سجّاد علیه السلام جای ساعت‌ها فکر کردن دارد و یقین بدانید از فکر کردن بر روی آن، تغییر نگرش‌هایی تراوش می‌کند که از هفتاد سال عبادت نمی‌تراود.

ای بسا زجری که بر مسکین رود
در ثواب از نان و حلوا به بود
سیلی‌ای در وقت بر مسکین بزن
که رهاند آنش از گردن زدن
(مولوی)

گذشت

- ۱- سه صفت است که اکثر مردم توان اجرای آن را ندارند: گذشت از بدی‌های مردم، شرکت دادن برادر دینی در اموال خود، و زیاد یاد خدا بودن.^۱
- ۲- آیا نمی‌خواهی مکارم اخلاق و خوبی‌های پسندیده را به تو بگویم؟ گذشت از گناه همه‌ی مردم، شریک کردن برادر دینی در مال و اموالت و زیاد یاد خدا بودن.^۲

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۷، الصادق علیه السلام، ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهُنَّ النَّاسُ الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الْآخِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا.

۲. وسائل‌الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۹، الصادق علیه السلام، أَلَا أَخَذْتُكَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا.

عذرپذیری

- ۱- عاقل‌ترین مردم کسی است که بیش از دیگران عذرخواهی مردم را بپذیرد.^۱
- ۲- خدانشناس‌ترین مردم کسی است که بیش از دیگران عذرخواهی مردم را بپذیرد، حتی اگر عذری نداشته باشند، یا عذرشان پذیرفتنی نباشد.^۲

گنه‌کار را عذر نسیان بنه
چو زنه‌ار خواهند، زنه‌ار ده
که سهل است لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگر باره بست
(سعدی)

عفو

- ۱- برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان شتاب کنید و نیز برای رسیدن به بهشتی که بزرگی و وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، آن‌هایی که در زمان توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.^۳
- ۲- بخشندگان مردم، یعنی کسانی که از گناه و خطای کسانی که مستحق کیفر و تنبیه‌اند می‌گذرند.^۴
- ۳- تواضع، درجاتی دارد، از جمله اینکه: آدمی اندازه‌ی خود را بداند و... مردم را ببخشد.^۵
- ۴- خداوندا، مرا توفیق ده که بر نعمت‌هایت شاکر باشم و مردم را عفو کنم و

۱. غرر/الحکم، ص ۵۲، أَغْفَلَ النَّاسُ أَغْذَرَهُمْ لِلنَّاسِ.
 ۲. غرر/الحکم، ص ۲۴۵، أَغْفَرَ النَّاسُ بِاللَّهِ أَغْذَرَهُمْ لِلنَّاسِ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ لَمْ يَجِدُوا لَهُمْ عَذْرًا.
 ۳. آل عمران ۱۳۴، وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.
 ۴. بحار/الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۴۸، الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ التَّارِكِينَ عُقُوبَةَ مَنْ اسْتَحَقَّ مُوَاحَدَتَهُ.
 ۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۴، التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَهُ... عَافٍ عَنِ النَّاسِ.

آن‌ها را ببخشم.^۱

۵- تو را به پرهیزکاری و عفو مردم سفارش می‌کنم.^۲

۶- ای امام علیه السلام، در صبر و تلاش و خیرخواهی برای بندگان و فروخوردن خشم و عفوکردن مردم، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردی.^۳

۷- در شب معراج در طبقات بالای بهشت خانه‌هایی دیدم؛ پرسیدم این‌ها برای چه کسانی است؟ خداوند فرمود: «برای آن‌هایی که خشمشان را فروخوردند و مردم را عفو کردند.»^۴

۸- بعد از ارتکاب گناه، سریع‌تر از یک چشم برهم‌زدن، از خدا آمرزش بخواهید... و اگر بر این کار توانایی و توفیق نداشتید با عفوکردن همه‌ی مردم آن را جبران کنید.^۵

۹- سلیمان علیه السلام گفت: ای پسر، چه چیز گواراترین است؟ داوود علیه السلام گفت: اینکه خداوند مردم را ببخشد، و مردم یکدیگر را ببخشند.^۶

۱۰- در روز قیامت منادی ندا می‌دهد: هرکس مزد و پاداشش بر عهده‌ی خداست داخل بهشت شود. گفته می‌شود: کیست که مزدش بر عهده‌ی خداست؟ پاسخ می‌آید: عفوکنندگان مردم بدون حساب داخل بهشت شوند.^۷

بخش سوم : خیرخواهی

در روایت‌های متعددی نقل شده است: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست»^۸ یعنی:

۱. بحار/الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۶۱، العسکری علیه السلام، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ لِأَنْعَمِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلَّهِوَى مُخَالِفًا وَ لِلتَّقَى مُخَالِفًا وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ قَادِرًا وَ عَنِ النَّاسِ غَافِيًا غَافِرًا.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷، النبی صلی الله علیه و آله، أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ.
۳. بحار/الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۶۵، الخطاب الی الائمه علیهم السلام فی زیارات الجامعه: اخْتِذِيَتْ مِثَالُ النَّبِيِّ فِي الصَّبْرِ وَ الْجَاهِدِ وَ النَّصِيحَةِ لِلْعِبَادِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ.
۴. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۴، النبی صلی الله علیه و آله، فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ رَأَيْتُ عُزْرًا فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ فَقُلْتُ لِمَنْ هِيَ قَالَ لِلْكَاطِبِينَ الْغَيْظُ وَ لِلْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۴، النبی صلی الله علیه و آله، اسْتَغْفِرُوا بَعْدَ الذَّنْبِ أَسْرَعَ مِنْ طَرَفَةِ عَيْنٍ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَيَا لِنَفَاقٍ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَيَكْظِمُ الْغَيْظُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَيَالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ.
۶. بحار/الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۴۷، سلیمان علیه السلام، يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَبْرَدُ قَالَ عَفْوُ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَ عَفْوُ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَنِ بَعْضٍ.
۷. بحار/الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۲۵، النبی صلی الله علیه و آله، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيُقَالُ مَنْ هُمْ فَيُقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلَا حِسَابٍ.
۸. الکافی، ج ۲، ص ۸۴، النبی صلی الله علیه و آله، نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.

نیت، مهم‌تر از عمل است و اگر در عبارت «خیرخواهی»، خواستن را همان نیت معنا کنیم، «خیرخواهی» به تعبیر دقیق یعنی: «قصد و نیت خیر داشتن»، که ممکن است در برخی موارد، دارنده‌ی نیت حتی موفق به عمل نشود، فرصت عمل پیش نیاید یا مقدمات و ملزومات عمل برایش فراهم نشود. به‌هرصورت در احادیث، «قصد و نیت خیر داشتن» برای همه‌ی مردم سفارش شده است و تعبیر «نُصَح» نیز که در زبان روایات ما غیر از نصیحت و پند و موعظه‌ای است که در فارسی به کار می‌بریم، در ارتباط با دیگران به معنای «خیرخواهی» است، و «دعاکردن برای دیگران» نیز اگر فقط لقلقه‌ی زبان نباشد، جز «خیرخواهی» نیست.

نیک بخت آن که نیتش نیکوست

نیک‌نام آن که نیک رفتار است

(پروین اعتصامی)

هدایت و راهنمایی

آیا وقتی در نماز می‌گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱ و طلب هدایت می‌کنیم خودمان را دوست داریم؟ صد البته. حتماً خودمان را دوست داریم که بزرگ‌ترین و گرانبهاترین نعمت و جایزه و لطفی را که خداوند به مخلوقاتش ارزانی کرده است می‌طلبیم. اگر از «هدایت»، هدیه‌ی ارزشمندتری وجود می‌داشت، خداوند درخواست آن را در سوره‌ی حمد می‌گنجاند و اگر خداوند از سوره‌ی حمد سوره‌ی دیگری را بافضیلت‌تر می‌دانست، آن را در نماز واجب می‌کرد. پس بدون شک بدانید که هدایت، مهم‌ترین لطف، و درخواست هدایت، برترین درخواستی است که می‌توان برای خود یا دیگران طلبید.

بنابراین «تمایل و اقدام به راهنمایی یک فرد»، نمی‌تواند جز «خیرخواهی» معنای دیگری دهد، مگر اینکه بگوییم: من فرد را راهنمایی می‌کنم که خودم سود ببرم، می‌خواهد به‌راهی که نشان می‌دهم برود یا نرود، برای من فرقی نمی‌کند، من برای خودم، برای رسیدن به ثواب‌های تبلیغ دین و راهنمایی کردن، دست به

۱. حمد ۶

این کار می‌زنم، نه به خاطر علاقه به هدایت شدن طرف مقابل و علاقه به خود او. حتی اگر چنین فکر سبکی در مورد هدایت در ذهنمان خطور کند، شک نکنید امامان و پیامبران به خاطر ثواب شخصی دست به هدایت خلق نزده‌اند، مثلاً از جمله: هدایت طلبی امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای لشکر شام در ماجرای صفین^۱ از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی.

"امیرالمؤمنین (علیه السلام) لشکر نیرومندی به راه انداخت، آورد به طرف شام، معاویه هم حرکت کرد؛ در محلی به نام صفین به هم رسیدند. آن‌جا امیرالمؤمنین تصمیم داشت با آن‌ها نجنگد. تصمیم داشت شامی‌ها را نصیحت کند، فرمود که: من نصیحتشان می‌کنم اگر قبول کردند، اگر حرف در گوش و دلشان فرو رفت، شمشیر روی آن‌ها نمی‌کشم و با آن‌ها نمی‌جنگم. همین کار را هم کرد، اما طرف مقابل شیطنت کرد. امیرالمؤمنین آن قدر جنگ را در صفین تأخیر انداخت که اصحاب امیرالمؤمنین گفتند: یا امیرالمؤمنین، مگر تو از لشکر معاویه می‌ترسی که با او نمی‌جنگی؟ فرمود: من می‌ترسم؟ منی که در جوانی سینه‌ی مردان را به خاک مالیدم؟ منی که سالهای سال است هیچ تهدیدی مرا از میدان بیرون نکرده است؟ من می‌ترسم؟ «فَوَ اللَّهُ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي»^۲ من هر روزی که جنگ را عقب می‌اندازم به امید این است که شاید عده‌ی دیگری از این‌ها بصیرت پیدا کنند، به هوش بیایند، به من ملحق بشوند و هدایت شوند. «و ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا» ببینید این دل مهربان امام چیست؟ در کنار آن قاطعیت، نسبت به گنهکارها، نسبت به اشتباه کرده‌ها، به فریب خورده‌ها با دل پرمحبت روبه‌رو می‌شود. می‌گوید: من ترجیح می‌دهم آن کسی که گمراه شده، به دست من از گمراهی برگردد و هدایت بشود، تا این که او در

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶، اللَّهُمَّ... اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۵۶.

گمراهی بماند و من او را بکشم. در جنگ صفین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام قصد داشت تا آنجا که می‌تواند، مردم را هدایت کند^۱. دوباره به جمله‌ی پایانی نقل قول توجه کنیم:

امیر المؤمنین علیه السلام قصد داشت در صفین تا آنجا که می‌تواند مردم را هدایت کند.

در اینجا «مردم» همان لشکر شام هستند. آیا هدایت این مردم و پیدا کردن راهی که این مردم را بهشتی کند جز خیرخواهی و علاقمندی به سعادت است؟ همچنین هدایت طلبی پیامبرمان صلی الله علیه و آله برای مشرکین قابل توجه است، درخواست هدایت، برای مشرکینی که اسباب آزار و اذیت را برای او و سایر مسلمانان فراهم می‌آوردند. درحالی که مسلمانان از پیامبرشان درخواست هلاکت برای مشرکین را داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا، برای «مشرکین»، «مشرکین آزاردهنده‌ی مسلمانان»، تقاضای هدایت می‌کند، تقاضای بهترین هدیه‌ای که می‌توان برای کسی طلبید. این پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله دقیقاً در مواقعی که مورد آزار و اذیت مشرکین قرار می‌گرفت، همان زمانی که سنگش می‌زدند و تن و بدنش را می‌آزردند، و حتی در مقابل جسارت ابوجهل در ماجرای زهدان گوسفند، و نیز با اعلام آمادگی فرشته‌ی عذاب، نه‌تنها برای همین مشرکین و آزاردندگان، طلب هلاکت نمی‌کرد بلکه «هدایت» شان را می‌خواست، یعنی بهترین هدیه‌ای که می‌توان به کسی اعطا کرد^۲.

به هر صورت این بخش هم ما را به این امر فرا می‌خواند که نیت خیر، دعا و هدایت‌خواستنتان برای «همه» باشد.

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا برای رحمت و هدایت همه‌ی عالمیان

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌ی نماز جمعه ۶۳/۴/۱

۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴، وَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله صَبَرَ فِي دَاثِ اللَّهِ وَ أَعَذَرَ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ وَ شُرِدَّ وَ حُصِبَ بِالْخَصَنِ وَ عَلَاهُ أَبُو جَهْلٍ بِسَلَى شَاةٍ فَأَوْخَى اللَّهُ إِلَى جَاثِيلٍ مَلِكِ الْجَبَالِ أَنْ شَقَّ الْجَبَالَ وَ أَنْتَهَ إِلَى أَمْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِالطَّاعَةِ فَإِنْ أَطِيقْتُ عَلَيْهِمُ الْجَبَالَ فَأَهْلَكْتُهُمْ بِهَا قَالَ: إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً أَهْدِي قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

برانگیخت.^۱

۲- علی علیه السلام در جنگ صفین به یارانش فرمود: «از خدا برای لشکر دشمن طلب هدایت کنید».^۲

۳- با مردم به نیکی سخن بگویید، با همه، چه مؤمن و چه غیر مؤمن، و اما مؤمنین؛ با این عمل باعث می شوید آن ها نیز گشاده رو شوند؛ و اما غیر مؤمن، با آنان با مدارا سخن بگویید که این کار سبب جذبشان به ایمان شود.^۳

خیرخواهی

۱- صالح ترین و بهترین مردم کسی است که خیرخواه مردم باشد.^۴

۲- کسی که می خواهد امر به معروف کند، لازم است که خیرخواه همه ی مردم باشد.^۵

۳- شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده ی اوست... خیرخواه همه ی مردم.^۶

۴- راه به دست آوردن ایمان، همراهی با حق و خیرخواهی برای همه ی مردم است.^۷

نیت خیر

خداوند سبحان دوست دارد که نیت آدمی برای همه ی انسان ها خیر باشد.^۸

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹، التبی علیه السلام، بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.
۲. نهج البلاغة، ص ۳۲۳، قَلِمَ مَكَانَ سَبْكِكُمْ اِيَاهُمْ «اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ اصْلَحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ».
۳. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶، العسکری علیه السلام، قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالِفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَسْطُرُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكْلِمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ.
۴. /فقیه، ج ۴، ص ۳۹۴، امام صادق علیه السلام، اصْلَحُ النَّاسَ اصْلَحْتَهُمْ لِلنَّاسِ.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۴، الصادق علیه السلام، وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَخْتِاجُ إِلَى أَنْ يَكُونَ غَالِمًا بِالْخِلَالِ وَ الْخَرَامِ فَارْغًا مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحًا لِلْخَلْقِ.
۶. نهج البلاغة، ص ۳۰۸، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ ... فَصَدَعَ بِالْحَقِّ وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ.
۷. غررالحکم، ص ۸۷، كَسَبُ الْإِيمَانِ لِرُومِ الْحَقِّ وَ نَصْحُ الْخَلْقِ.
۸. غررالحکم، ص ۲۵۳، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً.

بخش چهارم: نفع رساندن، خوشحال کردن

این بخش شامل روایات و توصیه‌هایی است که ما را به «نیکی، نیکوکاری، انجام کار خیر، انجام بهترین و شایسته‌ترین کارها، لطف کردن نه در مقابل خوبی طرف مقابل - بلکه شروع از تو - تلاش برای رفع گرفتاری و حل مشکلات و برطرف کردن نیازها و نفع رساندن و خوشحال کردن» می‌خواند، آن‌هم برای همه‌ی مردم، همه‌ی مخلوقات، همه و همه، زیرا همه متعلق به خدایند و خدا همه را منسوب و وابسته به خود و «عیال» و خانواده و «اهل بیت» خود می‌داند. بر تارک احادیث این بخش، روایت طلالی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌درخشد که:

همه‌ی موجودات، خانواده و اهل بیت خدایند و محبوب‌ترینشان نزد خدا کسی است که اهل بیت خدا - یعنی همه - را خوشحال کند و به خانواده‌ی خدا - یعنی همه - نفع و خیر برساند.^۱

خیر رساندن

- ۱- همه‌ی مخلوقات عالم خانواده‌ی خدایند و عزیزترین آفریده نزد خدا، کسی است که به خانواده‌ی خدا - همه‌ی مخلوقات - بیشترین سود را برساند.^۲
- ۲- همه‌ی مردم، خانواده‌ی خدایند و عزیزترین مخلوق نزد خدا، کسی است که به خانواده‌ی خدا سود برساند و برای اهل بیت خدا - همه‌ی مردم - شادی و شادمانی فراهم سازد.^۳
- ۳- از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: چه کسی نزد خدا محبوب‌تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که وجودش برای مردم، سودمندتر باشد.^۴

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۴۴، النبی صلی الله علیه و آله، الخلق کلهم عیال الله فأحبهم إلی الله عز و جل أنفعهم لعیاله.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۱، النبی صلی الله علیه و آله، الخلق کلهم عیال الله وأحب الخلق إلیه أنفعهم لعیاله.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۰، الخلق عیال الله وأحب الخلق إلی الله من نفع عیاله وأدخل السرور علی أهل بیته.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، الصادق علیه السلام، سئل رسول الله صلی الله علیه و آله من أحب الناس إلی الله قال أنفع الناس.

- ۴- دوست‌داشتنی‌ترین و بهره‌مندترین مردم نزد تو کسی باشد که در جهت سودرساندن به مردم، بیشترین تلاش را دارد.^۱
- ۵- بهترین مردم، کسی است که به مردم فایده برساند.^۲
- ۶- از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: دوست‌داشتنی‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که خیرش بیش از دیگران به مردم برسد.^۳
- ۷- بهترین مردم، سودمندترین آن‌ها برای مردم است.^۴
- ۸- با فضیلت‌ترین انسان، پرفایده‌ترین آن‌ها برای مردم است.^۵
- ۹- بهترین مردم کسی است که مردم از او سود و بهره‌ی بیشتری ببرند.^۶

عبادت به‌جز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست
(سعدی)

اصلاح

صالح‌ترین مردم کسی است که برای اصلاح امور مردم تلاش بیشتری داشته باشد، یعنی کارهایش بیش از دیگران به صلاح مردم باشد.^۷

برآورده‌کردن درخواست‌ها و نیازهای مردم

۱- خداوند از رحمت خود مخلوقاتی آفرید که آنان را با رحمت خود و برای رحمت خود فرستاد، و آنان کسانی هستند که درخواست‌ها و نیازهای مردم را

- لِلنَّاسِ.
۱. غررالحکم، ص ۴۱۵، لِيَكُنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ وَ أَخْطَاهُمْ لَدَيْكَ أَكْثَرَهُمْ سَعْيًا فِي مَنَافِعِ النَّاسِ.
۲. غررالحکم، ص ۴۵۰، خَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ النَّاسَ.
۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۰، الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.
۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۱، النَّبِيُّ (ﷺ)، خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.
۵. غررالحکم، ص ۴۴۸، أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.
۶. الفقیه ج ۴، ص ۳۹۴، الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَنْفَعَ بِهِ النَّاسَ.
۷. مشکاة الأنوار، ص ۲۱۲، أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنَّاسِ.

برآورده می‌کنند. هر کس می‌تواند مثل آنان باشد، چنین کند.^۱
 ۲- خداوند می‌فرماید: «همه‌ی مخلوقات» خانواده و افراد تحت تکفل منند، و عزیزترین آنان نزد من، کسی است که لطفش نسبت به «همه‌ی مخلوقات» بیشتر بوده و از دیگران در برآورده کردن نیازهای همه‌ی مخلوقات بیشتر کوشا باشد.^۲

درختی است مرد کرم، باردار
 وز او بگذری هی‌زم کوهسار
 بسی پای دار ای درخت هنر
 که هم میوه داری و هم سایه ور
 (سعدی)

شادمان کردن دیگران (ادخال السرور)

۱- همه‌ی مخلوقات و آفریدگان این عالم، افراد خانواده‌ی خداوند هستند؛ و دوست‌داشتنی‌ترین مخلوقات نزد خدا، کسی است که به افراد خانواده‌ی خدا خیر بیشتری برساند و برای اهل بیت خدا - همه‌ی مخلوقات - شادمانی و سرور فراهم آورد.^۳

خواهی چو خلیل کعبه بنیاد کنی
 و آن را به نماز و طاعت آباد کنی
 روزی دو هزار بنده آزاد کنی
 به زان نبود که خاطری شاد کنی
 (ابوسعید ابوالخیر)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۲، النبی ﷺ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ بِرَحْمَتِهِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقْضُونَ الْخَوَائِجَ لِلنَّاسِ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَلْيَكُنْ.
 ۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹، الصادق ﷺ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحْبِبُّهُمْ إِلَيَّ أَلْفَهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي خَوَائِجِهِمْ.
 ۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۰، النبی ﷺ، الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَهُ وَ أَدْخَلَ السُّرُورَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ.

بذل معروف، نیکوکاری

- ۱- حضرت موسی علیه السلام گفت: خدایا، پاداش کسی که آزارش به مردم نرسد و به آن‌ها نیکی کند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، روز قیامت آتش او را صدا می‌زند و می‌گوید: من نمی‌توانم بر تو مسلط شوم و به تو آزار برسانم.^۱
- ۲- خیرت را به همه‌ی مردم برسان.^۲

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است
(سعدی)

احسان، نیکوکاری

- ۱- همچنان که دوست داری به تو خوبی‌کنند، به همه‌ی مردم خوبی کن.^۳
- ۲- کسانی که در این دنیا اهل کار خیرند، در آخرت هم به «اهل کار خیر بودن» شناخته می‌شوند؛ گفته شد: ای پیامبر خدا، «اهل کار خیر در آخرت» یعنی چه؟ حضرت فرمود: به‌خاطر بخشش‌هایش به دیگران در این دنیا، در آخرت، بدی‌هایش مورد بخشش و آمرزش قرار می‌گیرد و حسنات و کارهای خیرش باقی می‌ماند؛ و او آن‌ها را به مردم می‌بخشد و با این لطفش، آن‌ها را شایسته‌ی ورود به بهشت می‌کند.^۴
- ۳- معروف، اسم جامع و کاملی است برای هر عملی که در دایره‌ی طاعات و فرمان‌برداری خدا و نزدیک‌شدن به او و نیکی‌کردن به مردم و حسن معاشرت با خانواده‌ی خود و بقیه‌ی مردم باشد.^۵

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲۷، العسکری علیه السلام، قَالَ مُوسَىٰ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ كَفَّ أَدَاهُ عَنِ النَّاسِ وَ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ لَهُمْ قَالَ يَا مُوسَىٰ يُنَادِيهِ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا سَبِيلَ لِي عَلَيْكَ.

۲. غرر/الحکم، ص ۳۸۲، ابْنُ دُلَّ مَعْرُوفَكَ لِلنَّاسِ كَافَّةً.

۳. الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۴، أمير المؤمنين علیه السلام، أَحْسِنُ إِلَىٰ جَمِيعِ النَّاسِ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ.

۴. وسائل/الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۹۰، النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله، هَلْ الْمَعْرُوفُ فِي الدُّنْيَا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ يُغْفَرُ لَهُمْ بِالتَّطَوُّلِ مِنْهُ عَلَيْهِمْ وَ يَدْفَعُونَ حَسَنَاتِهِمْ إِلَى النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ بِهَا الْجَنَّةَ.

۵. بحار/الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۸، الْمَعْرُوفُ إِسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا عُرِفَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ وَ حُسْنِ الصُّحْبَةِ مَعَ الْأَهْلِ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ.

- ۴- بالاترین درجه‌ی ایمان، نیکی کردن به مردم است.^۱
- ۵- علامت خردمندی، نیکی کردن به مردم است.^۲
- ۶- هر که به مردم نیکی کند، پایان کارش نیک و راه‌های رسیدن او به هدف‌هایش هموار خواهد شد.^۳
- ۷- لباس رحمت و نیکی به همه‌ی مردم را بر قلب خود بپوشان.^۴

خیر

- ۱- خدایا... به دست من برای مردم خیر و نیکی جاری کن و توفیق بده که کارهای خیرم را با منت گذاشتن، از بین ببرم.^۵
- ۲- بالاترین درجه‌ی خردمندی بعد از دینداری، دوست‌داشتن مردم و خیررساندن به هر نیکوکار و بدکاری است.^۶

کسی نیک بیند به هر دو سرای
که نیکی رساند به خلق خدای
(سعدی)

بردباری و سخاوت

خداوند به حضرت عیسی علیه السلام چنین فرمود: «در بردباری با مردم، مانند زمین باش که زیر پای همه است، و در سخاوت با مردم، مثل آب جاری باش، و در مهربانی با مردم مانند خورشید و ماه، فراگیر و جهان‌شمول باش، همچنان که آن‌ها بر هر نیکوکار و بدکاری می‌تابند».^۷

۱. غرر/الحکم، ص ۳۸۳، رَأْسُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.
 ۲. غرر/الحکم، ص ۳۸۴، عَنْوَانُ الثُّبُلِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.
 ۳. غرر/الحکم، ص ۳۸۶، مَنْ أَحْسَنَ إِلَى النَّاسِ حَسُنَتْ عَوَاقِبُهُ وَ سَهِّلَتْ لَهُ طَرَفُهُ.
 ۴. غرر/الحکم، ص ۶۷، أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ.
 ۵. الصحیفه سجادیه، دعای ۲۰، اَللّهُمَّ... اٰخِرُ لِلنَّاسِ عَلٰی يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحَقُهُ بِالْمَنْ.
 ۶. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۵۳، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَ اصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ.
 ۷. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶، اَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى علیه السلام أَنْ كُنْ لِلنَّاسِ فِي الْجَلِيمِ كَالْأَرْضِ تَحْتَهُمْ وَ فِي السَّخَاءِ كَالْمَاءِ الْجَارِي وَ فِي الرَّحْمَةِ كَالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فَإِنَّهُمَا يَطْلَعَانِ عَلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ.

نیکوکاری، کارِ خیر

۱- این طور نیست که هر که بخواهد، بتواند به مردم نیکی کند و چنین نیست که هر کس علاقمند به نیکی به مردم باشد، بتواند آن را انجام دهد؛ و نیز چنین نیست که هر کس قادر به نیکی به مردم باشد، توفیق این خیر عظیم به او داده شود؛ ولی اگر این اتفاق افتاد و «خواست و توان و توفیق»، همه با هم دست به دست یکدیگر دادند، بدانید برای آن فرد، خیر و سعادت بزرگی رقم خورده است.^۱

۲- همه‌ی مخلوقات خانواده‌ی خداوند، و عزیزترین آن‌ها نزد خدا، کسی است که بیش از دیگران به «خلق» نفع و خیر برساند و به خانواده‌ی خدا نیکی کند. بدانید که «خیر»، بسیار گسترده و فراوان است ولی انجام‌دهنده‌ی آن، بسیار کم است.^۲

سایه‌ی خورشید سواران طلب
رنج خود و راحت یاران طلب
درد ستانی کن و درمان دهی
تات رسانند به فرماندهی
(نظامی گنجوی)

بخش پنجم: رحمت، لطف و مهربانی

این بخش شامل روایاتی است که یکی از ترکیبات رحمت، رأفت، لطف و رفق را در بر می‌گیرد و بر تارک همه‌ی آن‌ها «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» که لقب بهترین و زیباترین الگوی ماست، می‌درخشد. رحمت و لطف را به کسی عطا می‌کنیم که به سرنوشتش علاقمندیم و خیر و سعادت و موقّیّت او را خواستاریم و دایره‌ی رحمت، «عالمین» است؛ ظرف وجودت را توسعه بده، برای «همه» جا هست.

۱. /الکافی، ج ۴، ص ۲۶، الصادق علیه السلام، لَيْسَ كُلُّ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَصْنَعَ الْمَعْرُوفَ إِلَى النَّاسِ يَصْنَعُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَرْغَبُ فِيهِ يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا كُلُّ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ يُؤَدِّنُ لَهُ فِيهِ فَإِذَا اجْتَمَعَتِ الرِّغْبَةُ وَ الْقُدْرَةُ وَ الْإِدْنُ فَهَذَا لَكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ لِلطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبُ إِلَيْهِ.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۱، النبی صلی الله علیه و آله، الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ وَ إِنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِخَلْقِهِ وَ أَحْسَنُهُمْ صَنِيعاً إِلَى عِيَالِهِ وَ إِنَّ الْخَيْرَ كَثِيرٌ وَ قَلِيلٌ فَأَعِلْهُ.

رحمت

۱- ای محمد ﷺ، ما تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمتی برای همه‌ی عالمیان باشی.^۱

۲- لباس رحمت و نیکی به همه‌ی مردم را بر قلب خود بپوشان.^۲

۳- گویاترین و رساترین صفتی که می‌تواند رحمت خدا را به فوران وادارد، آن است که در دل، نیتِ مهربانی و بذل رحمت و محبت نسبت به همه‌ی مردم داشته باشی.^۳

۴- خداوند به حضرت عیسیٰ ﷺ وحی کرد با مردم در بذل رحمت و مهربانی مثل خورشید و ماه باش که بر هر نیکوکار و بدکاری می‌تابند.^۴

۵- امرکننده‌ی به معروف، نیاز دارد که خیرخواه همه‌ی مخلوقات و مهربان و دلسوز آن‌ها باشد.^۵

۶- ای محمد ﷺ، شهادت می‌دهم که خداوند تو را به عنوان رحمتی برای همه‌ی مخلوقات و رأفتی برای بندگان و بارانی برای زنده‌کردن سرزمین‌ها و لطفی به همه‌ی آنان که بر روی زمینند برانگیخت تا به برکت وجود تو، به خیر و نیکی برسند.^۶

۷- خداوند به پیامبر خاتم ﷺ خطاب کرد: ای محمد، آیا می‌دانی چرا تو را بر بقیه‌ی پیامبران برتری دادم؟ پیامبر عرض کرد: نه. خداوند فرمود: به خاطر یقین و خوش خلقی و ازخودگذشتگی و نیز مهربانی و رحمتی که نسبت به همه‌ی مردم داری. البته ستون‌های زمین و کسانی که مردم باید به آن‌ها تکیه کنند نیز

۱. الانبیاء ۱۰۷، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

۲. غرر/الحکم، ص ۶۷، أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِمْ.

۳. غرر/الحکم، ص ۴۵۰، أُبَلِّغُ مَا تُسْتَدْرُ بِهِ الرَّحْمَةُ أَنْ تُضَمَّرَ لِجَمِيعِ النَّاسِ الرَّحْمَةُ.

۴. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶، أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى الْكَافِي أَنْ كُنْ لِلنَّاسِ فِي الْجَلِيمِ كَالْأَرْضِ تَحْتَهُمْ وَ فِي السَّخَاءِ كَالْمَاءِ الْجَارِي وَ فِي الرَّحْمَةِ كَالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فَإِنَّهُمَا يَطْلَعَانِ عَلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۴، الصَّادِقُ ﷺ، صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَخْتِاجُ إِلَى أَنْ يَكُونَ غَالِمًا بِالْخَلَالِ وَ الْخَرَامِ فَارْغًا مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحًا لِلْخَلْقِ رَحِيمًا رَفِيقًا بِهِمْ.

۶. بحار/الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۷۵، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ بَعَثَكَ رَحْمَةً لِلْخَلْقِ وَ رَأْفَةً بِالْعِبَادِ وَ غَيْثًا لِلْبِلَادِ وَ تَفَضُّلاً عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ يُنِيلُهُمْ بِكَ خَيْرُهُ.

این چنینند؛ و انسانِ بزرگ و قابلِ اتکایی نیست مگر اینکه این صفات را داشته باشد.^۱

۸- خداوند زنجیره‌ی امامت را با فرزند امام عسکری (علیه السلام) تکمیل می‌کند، آن که نامش «محمد» است و برای همه‌ی عالمیان رحمت است.^۲

۹- حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند عزوجل مرا به عنوان رحمتی برای همه‌ی عالمیان برانگیخت.^۳

۱۰- حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مایه‌ی برکت بر همه‌ی بندگان و همه‌ی سرزمین‌ها و رحمتی برای همه‌ی عالمیان است.^۴

۱۱- خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را رحمتی برای همه‌ی بندگان و بهاری برای همه‌ی سرزمین‌ها مبعوث کرد.^۵

رأفت

ای پیامبرِ خدا (صلی الله علیه و آله)، شهادت می‌دهم که خداوند تو را برانگیخت تا رحمتی برای همه‌ی مخلوقات و رأفتی برای همه‌ی بندگان باشی.^۶

رفق

۱- کسی که می‌خواهد امر به معروف کند باید که خیرخواه همه‌ی مخلوقات باشد و نسبت به آنان با مهربانی و رفق و لطافت رفتار کند.^۷

۱. بحار/أنوار، ج ۷۴، ص ۲۸، يَا أَحْمَدُ أَلَمْ تَذَرْ لَأَيِّ شَيْءٍ فَضَّلْتُكَ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ اللَّهُمَّ لَنَا قَالَ بِالْيَقِينِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ سَخَاوَةِ النَّفْسِ وَ رَحْمَةِ الْخَلْقِ وَ كَذَلِكَ أَوْتَاذُ الْأَرْضِ لَمْ يَكُونُوا أَوْتَاذًا إِلَّا بِهَذَا.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۵۲۷، الصَّادِقُ (علیه السلام)، أَكْمَلُ ذَلِكَ بَأَنِّيهِ مُحَمَّدٌ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

۳. الكافي، ج ۶، ص ۳۹۶، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَنِي رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

۴. التهذيب، ج ۳، ص ۸۲، مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِمَامُ الْخَيْرِ وَ قَائِدُهُ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ وَ الْبَرَكَةُ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

۵. الكافي، ج ۱، ص ۴۴۴، الصَّادِقُ (علیه السلام)، إِنِّي بَعَثْتُ مُحَمَّدَ (صلی الله علیه و آله) رَحْمَةً لِلْعِبَادِ وَ رَبِيعًا.

۶. بحار/أنوار، ج ۹۷، ص ۱۷۵، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ بَعَثَكَ رَحْمَةً لِلْخَلْقِ وَ رَأْفَةً بِالْعِبَادِ.

۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۴، الصَّادِقُ (علیه السلام)، صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَخْتِاجُ إِلَى أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْخِلَالِ وَ الْخَرَامِ فَارْغًا مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحًا لِلْخَلْقِ رَحِيمًا رَفِيقًا بِهِمْ.

۲- مؤمن، با همه‌ی مخلوقات، رفیق و باملاطفت است.^۱

لطف

خداوند می‌فرماید: «همه‌ی مخلوقات»، افراد خانواده و تحت تکفل منند و عزیزترین آنان نزد من، کسی است که نسبت به همه‌ی مخلوقات، لطفش بیشتر باشد و در رفع نیازهای ایشان، از همه بیشتر و سریع‌تر بشتابد.^۲

در ترازو هیچ چیز از هیچ جای
نیست بیش از خُلق با خلقِ خدای
(عطار نیشابوری)

بخش ششم: مدارا، کنار آمدن، راه آمدن، خسته نشدن، نبریدن

اگر بخواهیم یک نهال را به ثمر برسانیم، باید بردبار باشیم؛ در به راه آوردن دیگرانی که دوستشان داریم نیز غالباً با مقاومت‌ها و مشکلاتی روبه‌رو خواهیم شد که باید برای خوشبخت کردن همه و حتی یکی از آن «همه»، بردباری کنیم و با آن‌ها راه بیابیم، زود از کوره در نرویم. مربی و سرگروهی که خود توان صعود سریع‌تر و بی‌دردس‌تر را دارد، با دیدن اندک تعلل برخی از افراد کم‌توان‌تر گروه، «راه آمدن» با آن‌ها، و بردباری را کنار نمی‌گذارد و راه خود را جدا نمی‌کند؛ با آن‌ها می‌ماند، هرچند بر او سخت بگذرد. این که یک منزل آن‌ها را به پیش ببرد، برایش ارزشمندتر است از اینکه خود به تنهایی ده منزل بپیماید. ممکن است کسی بگوید: مدارا و راه آمدن با دوست داشتن خیلی فاصله دارد؛ بسیاری مواقع با دشمن هم مدارا می‌کنیم؛ نه برای اینکه دوستش داریم بلکه برای اینکه قوی‌تر شویم تا به موقع و با افزایش احتمال پیروزی، بر او بتازیم. به ماجرای تأخیر انداختن شروع جنگ صفین از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در صفحات قبل نقل شد برگردیم؛ علی (علیه السلام) می‌فرماید: «به خدا قسم، جنگ را به تأخیر نینداختم

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۶، الصادق (علیه السلام)، المؤمن... رفیق بالخلق.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹، الصادق (علیه السلام)، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقُ عِبَالِي فَأَحْبَبُّهُمْ إِلَيَّ الْطَفُّهُمْ بِهِمْ وَ أَسْأَهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ.

مگر بدان امید که آن‌ها راه را بشناسند و هدایت شوند، صد البته هدایت شدن، بهشت رفتن و موفقیت آنان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه کافر بماند و من آنان را بکشم و من به بهشت بروم و آن‌ها به جهنم. اگر دلیل بردباری و مدارایت با دشمن این است که احتمال پیروزی را کم می‌دانی، دنبال فرصت می‌گرددی، گذشتِ زمان را به نفع خود می‌دانی، هرچه بگذرد امید داری کمک‌هایی برسد، تو قوی‌تر شده و او ضعیف‌تر شود، آری! می‌تواند در این بردباری و این مدارا بویی هم از خیرخواهی نباشد. ولی مدارای محمد ﷺ و بردباری علی ﷺ و آنچه محمد ﷺ و علی ﷺ و خدای ایشان ما را به آن می‌خوانند و از ما می‌خواهند، مدارا به معنی پدیدآوردن فرصت برای پیروزی خودمان و شکست آن‌ها نیست؛ فرصت‌دادن برای رهایی و موفقیت طرف مقابل است و این جز دوست‌داشتن نیست.

مدارا

- ۱- عاقل‌ترین مردم کسی است که مدارا و کنارآمدنش با مردم، از همه بیشتر باشد.^۱
- ۲- جبرئیل پیام آورد: ای محمد ﷺ، پرودگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: با مخلوقات و آفریده‌های من مدارا کن.^۲
- ۳- همچنان که پرودگارم به واجبات امر فرمود، مرا به مدارا کردن با مردم نیز فرمان داده است.^۳

خونابه از تحمل ما می خورد فلک
زهر زمانه را به مدارا شکر کنیم
(حزین لاهیجی)

۱. /فقیه، ج ۴، ص ۳۹۴، الصادق ﷺ، أَغْلَى النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۵، الصادق ﷺ، يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ دَارَ خَلْقِي.
۳. /الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷، النَّبِيُّ ﷺ، أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِذَاءِ الْفَرَاثِصِ.

بخش هفتم: رفع موانع

در یک نگاه منطقی می‌بایست «رفع موانع» را بر گزاره‌های ایجابی مقدم بداریم، همچنان که در عرفان و اخلاق، «تخلیه» و پاکسازی آفات و موانع رشد را بر «تحلیه» و آراستگی به زیبایی‌ها و محسنات اخلاقی، اولویت می‌دهیم. ولی ما به دلیل زیر بخش رفع موانع را در انتهای فصل اول قرار دادیم؛ برای اثبات این نکته که: «محبت عام، حبّ و مودّت و خیرخواهی و خیررساندن و عفو و گذشت و رحمت و دلسوزی را دربرمی‌گیرد و دایره‌اش به همه‌ی مردم تسری دارد». لازم بود از جنبه‌های ایجابی و صریح‌تر، مثل «محبت برای همه‌ی مردم» شروع می‌کردیم، تا بعضی از مخاطبان چنین فکر نکنند که دوست‌داشتن همه، به کنارگذاشتن کینه و دست از آزار و اذیت برداشتن محدود می‌شود. زیرا بسیاری از مردم، هرچند کینه‌ورز و مردم‌آزار نیستند، ولی «همه را هم دوست ندارند». در این بخش به روایاتی تکیه می‌کنیم که دورانداختن کینه، و دست‌نگاه‌داشتن از آزار و اذیت را به «همه» - همه‌ی خلق و همه‌ی مردم - سفارش می‌کند.

بیرون کردن حقد و کینه

هرگونه کینه‌ای را از دل خود بیرون کن و هر چیزی را که سبب بریدن و جداشدن از مردم می‌شود، دور بیانداز.^۱

روشن است از دل بی‌کینه‌ی ما سینه‌ی ما
گوهر ماست چراغ دل گنجینه‌ی ما
(صائب تبریزی)

بازایستادن و دست نگاه‌داشتن از شرّ و بدی

۱- آنچه را که دوست داری مردم از تو بازدارند، از مردم بازدار.^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۴۶، امیر المؤمنین (علیه السلام)، أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عَقْدَ كُلِّ حَقْدٍ وَ اقْطَعْ عَنْهُمْ سَبَبَ كُلِّ وَثَرٍ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۸، امیر المؤمنین (علیه السلام)، اكْفُفْ عَنِ النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُكْفَ عَنْكَ.

۲- عزّت و سربلندی مؤمن این است که: آدمی شرّ و بدخواهی را از مردم بازدارد.^۱

دست از آزار بازداشتن

- ۱- عزّت مؤمن در آن است که آزار و اذیتش به مردم نرسد.^۲
- ۲- هر که ماه رمضان را روزه بگیرد و آزار و اذیتش به مردم نرسد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد.^۳
- ۳- حضرت موسی علیه السلام گفت: خدایا، پاداش کسی که آزار خود را از مردم باز دارد چیست؟ خداوند فرمود: «ای موسی، آتش در قیامت او را صدا می‌زند و می‌گوید: هیچ تسلّطی بر تو ندارم».^۴
- ۴- به مردم آزار نرسان، که این عمل خود صدقه‌ای است که با آن خودت را پاک کرده‌ای.^۵
- ۵- ای اباذر، به مردم آزار نرسان، که این عمل، مانند صدقه‌ای است که برای خودت داده‌ای.^۶

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است
(سعدی)

بازداشتن و دور نگه‌داشتن خشم و غضب

- ۱- هرکس آبروی مردم را نبرد، خداوند در قیامت به او آسان خواهد گرفت.^۷

۱. بحار/الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۵۲، الصادق علیه السلام، عزّ المؤمن کفّه عن الناس.
۲. وسائل/الشعبة، ج ۸، ص ۱۴۷، عزّ المؤمن کفّه الأذى عن الناس.
۳. وسائل/الشعبة، ج ۱۰، ص ۲۴۳، النبی صلی الله علیه و آله، من صام شهر رمضان و حفظ فرجه و لسانه و كفّ أذاه عن الناس غفر الله له ذنوبه ما تقدّم منها و ما تأخّر.
۴. بحار/الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲۷، العسکری علیه السلام، قال موسى إلهي فما جزاء من كفّ أذاه عن الناس و بذل معروفه لهم قال يا موسى يُناديه النار يوم القيامة لا سبيل لي عليك.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴۸، النبی صلی الله علیه و آله، تكفّ أذاك عن الناس فإنها صدقة تطهر بها عن نفسك.
۶. بحار/الأنوار، ج ۷۲، ص ۵۴، یا ابا ذر كفّ أذاك عن الناس فإنّه صدقة تصدّق بها على نفسك.
۷. وسائل/الشعبة، ج ۱۵، ص ۳۵۹، النبی صلی الله علیه و آله، من كفّ نفسه عن أغراض الناس أقال الله نفسه يوم القيامة.

۲- هرکس خشم خود را از مردم دور نگه دارد، خداوند تبارک و تعالی در قیامت، عذاب را از او دور نگه می‌دارد.^۱

نگاه‌داشتن زبان

- ۱- به خدا قسم! شیعه‌ی ما نیست مگر آن که ... با زبانش به مردم آزار نرساند.^۲
- ۲- سه چیز است که نجات‌دهنده است: نگاه‌داشتن زبان از مردم و ...^۳
- ۳- هرکس مردم از گوش و چشم و زبانش آسوده باشند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد.^۴

۱. /الکافی، ج ۲، ص ۳۰۵، النبی ﷺ، مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲. /الکافی، ج ۲، ص ۷۴، الباقر علیهما السلام، فَوَ اللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا... كَفَّ الْأَلْسُنُ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ.

۳. بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۴۰، ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ لِلْمُؤْمِنِ كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَ...

۴. وسائل/الشعبة، ج ۱۰، ص ۱۶۴، النبی ﷺ، مَنْ... كَفَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ قَبِلَ اللَّهُ صَوْمَهُ.

فصل دوم

«مردم» یعنی همه‌ی مردم

این باور فطری در همه‌ی انسان‌ها نهاده شده است که باید به همه‌ی هستی، از خالق و مخلوق عشق بورزیم، چرا که مخلوق، چیزی جز پرتو خالق یکتا نیست و اگر کسی این مفهوم فطری را درک کند، نمی‌تواند خالق را دوست بدارد و مخلوق را دوست نداشته باشد.

«انسان بالفطره عاشق حق است که کمال مطلق است... و چنانچه ذات مقدس را کامل مطلق ببیند افعال حق را نیز جمیل و کامل مشاهده می‌کند؛ پس همان عشق و رضایتی که به ذات مقدس حق پیدا کند، به همه‌ی نظام وجود پیدا کند»^۱.

امام خمینی رحمته الله

روایات فراوانی از زبان معصومین علیهم السلام نقل کردیم که دامنه‌ی آن «الناس، جمیع الناس، الخلق، الخلق کلهم، الناس كافة، کل الناس، الناس کلهم، کل بر و فاجر» بود و از آن نتیجه گرفتیم که: حب، رحمت، عفو، خیرخواهی، سعادت‌طلبی و بذل نیکی‌هایمان، باید این گروه بسیار پر دامنه و وسیع را در بر بگیرد. ولی از آن‌جا که آیات و روایاتی داریم که دستور بغض و دشمنی و عدم دوستی با بعضی افراد و گروه‌ها را می‌دهند، این پرسش و این شبهه در ذهن خواننده‌ی عزیزمان

۱. شرح جنود عقل و جهل، ص ۱۶۴.

پیش می‌آید که چگونه می‌شود «همه» را دوست بدارم و برخی را دوست نداشته باشم؟

چگونه ممکن است از یک منبع واحد، دستوری صادر شود که به «الناس، کل الناس» محبت بورزید، ولی از همان منبع دستورهای فراوانی نیز صادر شود که با فلان شخص یا فلان گروه دشمنی کنید؟

یک توجیه برآمده از نفس خودپرست، این است که: آن‌جا که گفته‌اند: دشمنی کن، با توجه به مشخص بودن اسامی افراد یا گروه‌هایی که دستور داریم به آن‌ها بغض بورزیم و لعن کنیم، محکم و قطعی و مشخص است، حال اگر بعضی روایات می‌گوید: «ناس» را دوست بدار، حتماً باید برای «ناس» یا «مردم»، معنای محدودی در نظر بگیریم. مثلاً بگوییم: ناس یعنی: «مردم»، به غیر از آن‌ها که باید به ایشان بغض بورزیم و کینه داشته باشیم. «همه» به استثنای آن‌ها که دشمنی بر آن‌ها رواست.

در فصل ششم و هفتم به معنای «لایحب الله»، «لعن الله»، «برئ الله»، «دوست نداشتن‌ها»، «لعن کردن‌ها» و «بیزاری جستن‌ها»ی خدا و سفارش به بغض و دشمنی‌ها خواهیم پرداخت و این تعارض ظاهری و لفظی را تا حد امکان طرح و این‌شاءالله حل خواهیم کرد.

ولی به طور بسیار خلاصه و با توجه به دلالت صریح و جامع الفاظی مثل «العالمین» «الخلق کلهم»، «الناس كافة»، «جميع الناس»، «کل الناس»، نمی‌توانیم بگوییم: منظور خدا، پیامبر و یا امام از یکی از این تعبیر فراگیر، «همه» بوده است به استثنای آن‌هایی که در جای دیگری دستور به بغض یا دوستی نکردن با ایشان را صادر کرده‌اند.

اگر لغت «الآ» یا «غیر» یا «استثناء»، دقیقاً در همان حدیث و بعد از دستور عام صادر شود، اصل کلی تخصیص خورده و مستثنی می‌شود؛ مثل اینکه بگوییم: «جميع الناس» را ببخشید «الآ» فلانی را. جملاتی این‌چنین، حتی اگر غلیظ‌تر و شدیدتر از «جميع الناس» را هم در خود داشته باشند طبق قواعد زبان، تخصیص خورده‌اند و مراد گوینده «جميع الناس» نبوده است، زیرا بلافاصله فردی یا

گروهی را استثناء و از آن خارج کرده است.

ولی در هیچ‌یک از احادیثی که ما نقل کردیم، حرفی از حروف استثناء بعد از دستور کلی نیامده است. یعنی: آیه‌ها یا احادیث «النَّاس، جميع النَّاس، العالمین و ...» را مطرح کرده‌اند و هیچ لفظ محدودکننده و یا تخصیص‌زننده و استثناء‌کننده‌ای را بعد از آن نقل نکرده‌اند. نتیجه اینکه: این پرسش را با این چنین استدلالی نمی‌توان پاسخ داد. «النَّاس» و «الخلق» را نمی‌توانیم محدود کنیم و بدون دلیل موجه به آن استثناء بزنیم. در کتب لغت و تفسیر و معنای ظاهری و روشن ده‌ها حدیث نقل شده که حاوی لغت «حبّ» یا اشتقاق آن هستند برای «حبّ» دو معنا آمده است؛ یکی: «دوست داشتن» که مورد بحث ما در این نوشتار است و با «خیرخواهی، نیکی، بخشش، خواهان هدایت و سعادت و شادمانی برای دیگران بودن»؛ هم‌ردیف و در یک دسته است. معنی دیگر «حبّ»، «دوستی کردن، تأیید کردن، ولایت‌پذیرفتن، همراهی کردن، در یک تیم فکری بودن» است. صد البته مفاهیم گروه اول، توان گسترش به پهنای خلقت را دارد، ولی معانی گروه دوم در تعارض سلاقی و انتخاب‌ها هیچگاه نمی‌تواند همه را در بر بگیرد و با توجه به اشتراک منافع و اهداف آدمی با دیگران و نیز با توجه به منافع مشترک بعضی گروه‌ها، امکان حضور هم‌زمان در بعضی میسر و نیز با توجه به تعارض و تضاد و عدم اشتراک بعضی گروه‌ها، امکان همراهی هم‌زمان آن دو نخواهد بود. دوست داشتن یکی، معادل دشمنی کردن با دیگری خواهد بود و حبّ آن یک، معادل بغض این یک؛ تمام آیات، روایات، دعاها و زیارات بیان‌کننده‌ی حبّ محدود و خارج‌کننده‌ی افراد یا گروه‌هایی از دایره‌ی محبّت عامّ، «حبّ به معنای دوم است»؛ یعنی: «ولایت‌پذیری، تأیید و همراهی». هر آن‌چه ما در این کتاب، اثباتاً نقل کرده و خواهیم کرد، آیات و روایاتی است که «محبّت» در آن به معنای فراگیر اول، بوده است یعنی: «عشق‌ورزیدن، علاقمندی به سعادت و خوشبختی دیگران و تلاش فکری، زبانی، بدنی، قلمی، مالی و جانی برای تحقق آن».

بنابراین در فصل اول فقط احادیثی نقل شد که حداقل یکی از الفاظ «النَّاس» «الخلق» به تنهایی و یا با منضم‌شدن «کلّ، کلّهم، جمیع» در آن خودنمایی می‌کرد. با توضیحات بالا و ذکر شواهدی که در پی خواهد آمد، به این قطع و یقین

می‌رسیم که حتی اگر در جمله‌ای «النَّاس» به تنهایی هم ذکر شود و این لفظ عام در همان جمله با لفظ «غیر»، «إِلَّا» و یا «استثناء» تخصیص نخورد و محدود نشود، منظور از «ناس»، «جميع الناس» بوده است و منظور از «خلق»، «جميع الخلق».

به آیات و احادیث زیر توجه کنید.

الف: در قرآن کریم خطاب به پیامبر ﷺ چنین نازل شده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ «ای محمد، ما تو را جز رحمتی برای عالمیان نفرستادیم».

در حدیث نیز آمده است: خداوند محمد ﷺ را انتخاب کرد و او را با رحمتش به سوی «جميع مردم» فرستاد.^۲

و نیز در زیارتی خطاب به رسول الله ﷺ چنین آمده: شهادت می‌دهم که خداوند تو را رحمتی برای «خلق» و آفریدگان برانگیخت.^۳

این آیه و زیارت و حدیث را کنار یکدیگر بگذارید، نه تنها «عالمین» جای تخصیص خوردن ندارد، بلکه این نتیجه حاصل می‌شود که «خلق» در این زیارت و «الناس» در این حدیث، همان «عالمین» است.

نتیجه: هنگامی که «خلق» یا «ناس» در حدیثی با موضوع «رحمت»، معادل «عالمین» باشد، باید دیگر احادیث «رحمت» با دارا بودن الفاظ «خلق و ناس» را به «عالمین» توسعه بدهیم، نه این که بخواهیم «عالمین» را به دایره‌های محدود و تنگ‌تری معنا کنیم.

ب: در فصل پیشین، بحث مودت و خیرخواهی و نیکی کردن به «ناس» با احادیث متعددی نقل شد، هرچند در هیچ‌یک از احادیثی که نقل شد مودت و خیرخواهی تخصیص نخورده است، ولی روح انسان تنگ‌نظر می‌خواهد این «ناس» را محدود ببیند.

ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه تنها اجازه‌ی تخصیص نمی‌دهد، بلکه راه تحرک شیطان را نیز می‌بندد و بعد از عبارت «بالاترین درجه‌ی عقل بعد از ایمان، بذل مودت و

۱. الانبیاء ۱۰۷.

۲. /ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۰۵، ... تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَصَّ مُحَمَّدًا ﷺ وَ اصْطَفَاهُ وَ هَدَاهُ وَ اَنْتَجَبَهُ لِرِسَالَتِهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِرَحْمَتِهِ.

۳. بحار/الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۷۶، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ بَعَثَكَ رَحْمَةً لِّلْخَلْقِ وَ رَافَةً بِالْعِيَادِ.

عشق و محبت به «ناس» است». بلافاصله چنین می‌فرماید: «و خیرخواهی و بذل خیر و نیکی به «همه‌ی بدکاران و نیکوکاران»^۱.

بر این پایه، «النَّاس» حداقل در احادیثی که موضوعش «مودّت و خیرخواهی» است، نه تنها محدودیت بردار نیست، بلکه «همه‌ی مردم حتی بدکاران» را هم در بر می‌گیرد.

ج: احادیث رحمت را در بخش پنجم فصل اول در نظر بیاورید، همه یا دارای لغتِ «ناس» هستند یا «الخلق». شیطان در درونمان چنین وسوسه می‌کند: «همه، یعنی همه‌ی آن‌ها که دلمان می‌خواهد»، «همه‌ی خودی‌ها، همه‌ی هم‌فکران، همه‌ی کسانی که برایت کاری می‌کنند»؛ ولی حقیقت این است که: «ناس» یعنی همه‌ی مردم و هیچ محدودیتی هم بعد از این روایات نیامده است. امام علیه السلام که می‌دانسته شیطان نفس، - نفس خودخواه و تنگ‌بین - برای محدودکردن دایره، به دنبال بهانه می‌گردد، با فرمایش خود این چنین راه را بر شیطان می‌بندد:

در «رحمت» - همان رحمتی که گفتیم به «ناس» و «خلق» گسترش بده - مثل خورشید و ماه باش که بر همه می‌تابند، بر همه‌ی نیکان و «بر همه‌ی بدان، بر همه‌ی فاجران»، از خورشید یاد بگیر.

نتیجه: «مردم» در احادیث رحمت، یعنی: «همه‌ی مردم، همه‌ی بدکاران و همه‌ی نیکوکاران».

د: موضوع تعداد زیادی از روایات نقل شده در فصل اول به «نفع‌رساندن، نیکی کردن، خیرخواستن و احسان» اختصاص یافته بود.

در تمام روایات، لغت «النَّاس» یا «الخلق» خودنمایی می‌کند، ولی نفس خودخواه و تنگ‌نظر دنبال بهانه می‌گردد تا احسان‌ها، خیرخواهی‌ها و طالب خوشبختی بودن‌ها را محدود کند.

خداوند بر زبان برگزیده‌اش کلامی جاری می‌کند تا بهانه را بر ما ببندد. امام علیه السلام می‌فرماید: آیه‌ای در قرآن وجود دارد که بسیار قطعی و مسجّل است.

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۹۵، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ التَّوَكُّدُ إِلَى النَّاسِ وَ اصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ.

راوی می‌گوید: کدام است؟ امام علیه السلام می‌فرماید: آیه‌ی: «آیا پاسخ نیکی جز نیکی است»؟

این نیکی کردن باید درباره‌ی مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، اجرا شود و در واقع هرکس به شما نیکی کرد، باید به او پاداش نیک بدهید، و پاداش نیکتان نیز نباید فقط به اندازه‌ی نیکی او باشد، بلکه باید بیشتر از آن چه او به تو ارزانی کرده است به او نیکی کنی، چون اگر لطف و خیر تو با لطف و خیر او مساوی باشد، فضیلت با اوست که شروع‌کننده‌ی احسان و نیکی بوده است.

هرچند موضوع این حدیث احسان ابتدایی نیست و در این حدیث، احسان، در پاسخ احسان دریافتی است، و به همین دلیل نیز در دایره‌ی احادیث فصل قبل گنجانده نشد؛ ولی به بحث احسان اضافه بر احسان دریافتی می‌پردازد و لغات «کافر و فاجر» را هم صریحاً ذکر می‌کند، که نشانه‌ای است برای وسیع و بی‌مرزدانستن دایره‌ی نیکی؛ هرچند حدیث امیرالمومنین علیه السلام «لباس رحمت و نیکی به همه‌ی مردم را بر قلب خود بپوشان»^۲ به صراحت، احسان ابتدایی و شروع‌کننده را نیز نه به «ناس» بلکه به «جميع الناس» توسعه می‌دهد، و راه را بر شبهه‌ی نفس تنگ‌نظر می‌بندد.

۵: به بخش خیررساندن و سعادت‌طلبیدن توجه کنید؛ در همه‌ی احادیث، لغت «الناس» و «الخلق» وجود دارند.

۱- در دعای ابوحمزه، امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «الخلق کلّهم» عیالک^۳. آن حدیث معروفی که «خلق» را خانواده و اهل بیت خدا معرفی کرد و ما را به نفع‌رساندن و خوشحال کردن این خانواده‌ی بزرگ دعوت کرد، دایره‌ی وسیعش «الخلق» بود، حال آنکه امام سجّاد علیه السلام همان «عیال الله» را «الخلق کلّهم» معرفی می‌کند.

۲- «عیال الله» همان «عیال الله» است و وظیفه‌ی ما نسبت به «عیال الله» با

۱. الرحمن ۱۶۰، هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.

۲. غرر/الحکم، ص ۶۷، أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ.

۳. البلد/الأمین، ص ۲۱۰.

همه‌ی گسترده‌ی اش: طبق فرمایش پیامبر ﷺ «نفع رساندن، خیرخواهی و خوشحال کردن و سعادت طلبیدن» است. امام سجّاد علیه السلام نیز، راه تحرّک شیطان را می‌بندد و می‌فرماید: «الخلق کلّهم»؛ یعنی: عزیز من، دنبال محدود کردن «الخلق» و دایره‌ی محبّت نباش، دنبال وسیع کردن دایره‌ی وجود خودت باش. و: احادیث رحمت و رأفت و لطف و رفق به یادتان هست، پر تعداد و همه دربارهِی «النّاس» و «الخلق».

۱- از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌شود: لباس رحمت و نیکی به همه‌ی مردم را بر قلب خود بپوشان.^۱

۲- یعنی هر چه «ناس و خلق» در احادیث پرتعداد رحمتِ عام مشاهده کردی به «جميع النّاس» توسعه بده و دنبال محدود کردن دایره‌ی «ناس» نباش؛ و باز در جای دیگری می‌فرماید: «رسانترین چیزی که می‌تواند رحمت الهی را سرازیر کند آن است که رحمت نسبت به «جميع النّاس» و «همه‌ی مردم» را در دل جا دهی».^۲

سخن پایانی فصل:

خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی، مرا در نظر مردم محبوب کن و تلاش کن مردم کارهایی انجام دهند که من دوست دارم و تأیید می‌کنم؛ موسی علیه السلام گفت: چگونه این وظیفه را انجام دهم؟

خداوند گفت: برای بخش اول، نعمت‌های مرا به یادشان بیاور، در این صورت مرا دوست خواهند داشت؛ و اما برای بخش دوم، اگر به بنده‌ای که از درگاه من گریخته یا راه بازگشت به سوی مرا گم کرده است، راه را نشان بدهی و او را به سوی من بازگردانی، نزد من از عبادت صدساله‌ای که همه را به روزه و نماز بگذرانی بافضیلت‌تر و ارزشمندتر است.

موسی علیه السلام گفت: خدایا، آن بنده‌ی فراری کیست که برگرداندنش این قدر مهمّ است؟ خدا گفت همان «گنه‌کارِ نافرمانِ سرکش»، موسی گفت: آن ره‌گم کرده کیست؟ خدا گفت: آن که امام زمانش را نمی‌شناسد، آن که راه دینداری و خداپرستی و جلب

۱. غررالحکم، ص ۶۷، أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ.
 ۲. غررالحکم، ص ۴۵۰، أَبْلَغُ مَا تُسْتَدْرُ بِهِ الرَّحْمَةُ أَنْ تُضَمَّرَ لِجَمِيعِ النَّاسِ الرَّحْمَةُ.

رضایت مرا گم کرده است.

دقت کنید! بنده‌ی فراری که بازگرداندنش از صد سال عبادت برتر است، همان بنده‌ی «نافرمان و سرکش» است. یعنی دوست‌داشتن و خیرخواستن و هدایت و خوشبختی و سعادت‌طلبیدن برای بندگانِ نافرمانِ سرکش، آن قدر مهم است که اگر یکی از آن‌ها را به در خانه‌ی خدا برسانی، از صد سال عبادت بالاتر است. خدا آن قدر آن بنده‌ی سرکش و نافرمانِ فراری برایش مهم است که به عامل و وسیله‌ی بازگرداندن او پاداش صد سال روزه و نماز می‌دهد. مثل این است که فرزند شما عاصی و سرکش و نافرمان شده و از خانه گریخته باشد. شما، پدر مهربان و مادر دلسوز، نگران او شده‌اید، هرچند او نافرمانی و سرکشی کرده است ولی چون شما او را دوست داری و نگران خوشبختی او هستی، برای هرکس که قهر او را بشکند و باعث شود او با پای خود به خانه برگردد جایزه تعیین می‌کنی.

آیا این تعیین جایزه و این نگرانی، جز از عشق عمیق به خوشبختی فرزند - حتی فرزند متمرّد عاصی و سرکش و نافرمان - می‌جوشد؟

خدا، هم از پدر مهربان‌تر است هم از مادر، او همه‌ی ما را مثل فرزندِ خود و صد البته بالاتر و عمیق‌تر دوست دارد و با سرکش و نافرمانان این چنین برخورد می‌کند؛ و تو نیز با الگوگرفتن از او، عشقت را به همه‌ی نافرمان‌های سرکش نیز توسعه بده، خواهان برگشت همه باش، همه.

تخم محبتی که سویدای عالم است
امروز در زمین دل قایل من است
طوفان نوح را به نظر در نیآورد
شور محبتی که در آب و گل من است
با کاینات یکدل و یک روی گشته‌ام
هرجا که یار جلوه کند در دل من است
(صائب تبریزی)

فصل سوم

مفهوم دوست‌داشتن، لغزشگاه لغوی

چهار مفهوم زیر را اگر دقیقاً موشکافی و معناشناسی نکنیم، اکثر مباحث این کتاب می‌تواند منشأ سوءتفاهم قرار گیرد.

۱- دوست‌داشتن همگانی

۲- تأییدنکردن همه

۳- شروع با رفتارهای محبت‌آمیز

۴- تغییر رفتار فقط پس از اطمینان و یقین از ضررداشتن ادامه‌ی رفتار محبت‌آمیز برای کسی که دوستش داریم.

معنا و مفهوم محبت

اگر تفاهم همه‌جانبه‌ای در مورد دوست‌داشتن همگان برقرار نیست، چه بسا به دلیل تفاوت برداشت از معنا و مفهوم و حد و حدود محبت باشد، مثل هر لغت یا صفت دیگر، برداشت‌های متفاوت از مفهوم لغوی، می‌تواند موجب موضع‌گیری‌های متفاوتی در قبال آن صفت بشود.

بنابراین بجاست در آغاز، تعریف خود را از محبت و دوست‌داشتنی که می‌تواند به همه تسری پیدا کند بیان کنیم تا از منظر واحدی بدان بنگریم و با تفاهمی بیشتر، همراهی‌مان در طول این سفر، همدلانه‌تر و با وفاقی بیشتر باشد. محبت، خیرخواهی، علاقه و دوست‌داشتن است؛ و بنابراین کلیه‌ی رفتارها و اعمال و صفاتی که از آدمی سر می‌زند و به نوعی نمایانگر تمایل قلبی و عملی

او به خوشبختی، سعادت و شادمانی فردِ مقابل است، در این گستره می‌گنجند. مراد و منظور ما، کلیه‌ی صفاتِ نیکوکاری، خیرخواهی، خوش‌خلقی، گذشت، بخشش، خوشرویی، خوشخویی، تواضع، لطف و رحمت است.

در شناسایی هر صفت و رفتار، با شناخت صفات متضاد آن نیز می‌توان بحث را روشن‌تر پیش بُرد و زودتر به تفاهم رسید. محبت و دوست‌داشتن، نقطه‌ی مقابل بغض و کینه و تنفر و بدخواهی است و حتی تقابل آشکاری با بی‌تفاوتی دارد. یعنی انسان با محبت باید خالی از نفرت و بدخواهی به ممنوع خود باشد. حتی انسانی که نسبت به سرنوشت ممنوع خود بی‌تفاوت است نیز در دایره‌ی انسان‌های با محبت نمی‌گنجد. بنابراین از منظر «إِنَّ الْأَشْيَاءَ تُعْرَفُ بِأَضْدَادِهَا»، حتی با شناخت تنفر و کینه و بدخواهی، و نیز با شناخت بی‌تفاوتی و خنثی‌بودن نسبت به ممنوعان، می‌توان بهتر به شناخت محبت مورد نظر دست یافت.

کوتاه سخن آنکه، مراد و منظور ما از «همه را دوست نداریم»، اثبات این مدعا است که: آدمی باید به ممنوعان خود، خیرخواهی، شادمانی، خوشرویی، تواضع و گذشت، نثار کند و نه تنها کینه و نفرت و بدخواهی نسبت به آدم‌ها را از وجود خود تخلیه کند، بلکه بی‌تفاوتی نسبت به احوال و سرنوشت آدمیان را نیز از خود دور سازد.

«همه را دوست نداریم» یعنی این که هر چه از دستان برمی‌آید انجام دهیم تا دیگران را شادمان‌تر، سعادتمندتر و موفق‌تر ببینیم، طرف مقابل هر که می‌خواهد باشد.

تفاوت دوست‌داشتن با دوستی‌کردن

دوست‌داشتن یعنی: طالب خوشبختی و سعادت دنیوی و اخروی کسی بودن، تلاش فکری، زبانی، عملی، مستقیم و یا باواسطه برای نفع‌رساندن و خیرخواهی به او.

دوست‌بودن یعنی: دوستی‌کردن، همراه‌بودن، هم‌پیمان‌بودن، تأییدکردن.

شناخت رفتار محبت‌آمیز، در مقابل رفتار قهرآمیز

رفتار نرم، در مقابل رفتار خشن، و سخت و شدید.
مرهم‌گذاری و مداوا با دارو، در مقابل عمل جراحی و قطع عضو.
عفو، در مقابل عقوبت
مدارا، در مقابل خشونت
تبسم، در مقابل اخم
تشویق، در مقابل تنبیه
تذکر، در مقابل اخراج
زندان عادی، در مقابل زندان با اعمال شاقه
جریمه‌ی نقدی، در مقابل انتقال خودرو به پارکینگ.
و صدها مثال دیگر...
بعد از فهم دقیق و تفکیک مطالب فوق به گزاره‌هایی که در پی اثبات آنیم
دقت کنید.

* نمی‌توان با همه دوستی کرد، ولی می‌توان و باید همه را دوست داشت.

* شاید نشود تا ابد با کسی رفتار محبت‌آمیز داشت، ولی باید با همه با رفتار محبت‌آمیز شروع کرد.

* فقط آنگاه که علم پیدا کردیم ادامه‌ی رفتار محبت‌آمیز به زیان کسی است، اجازه داریم و باید به رفتار قهرآمیز تغییر جهت دهیم.

مثال اول: معلم و دانش‌آموز خاطی

معلم و ناظم مدرسه باید همه‌ی دانش‌آموزان را دوست بدارند، خواهان موفقیت درسی، اخلاقی و معنوی آن‌ها باشند و در تحقق این هدف بکوشند؛ ولی نمی‌توانند و نباید همه‌ی رفتارهای ناشایست بعضی از دانش‌آموزان را تأیید کنند و یا با سکوت و بی‌تفاوتی خود بر آن مهر تأیید بزنند. معلم و ناظم نمی‌توانند و نباید در مقابل تنبلی، بی‌انضباطی، مردم‌آزاری، بدزبانی، رعایت‌نکردن حقوق

دیگران، حسادت و ده‌ها صفتِ ناپسند دیگر که از برخی از دانش‌آموزان سر می‌زند، بی‌تفاوت باشند و یا چنین رفتارهایی را تأیید کنند؛ ولی باید همین دانش‌آموز تنبل، بی‌انضباط، مردم‌آزار، بدزبان، حسود را دوست بدارند. به این معنا که از علم و تجربه و وقت و توان خود استفاده کنند تا او را به جاده‌ی موفقیت و سلامت و خوشبختی هدایت کنند، یعنی برای نفع‌رساندن و خوشبخت کردن او، از هیچ کوششی فروگذار نکنند.

معلم و ناظم در مقابل آن دانش‌آموزی که دوستش دارند، ولی رفتارش را تأیید نمی‌کنند، خیرخواهش هستند ولی همراهش نیستند؛ باید برای به‌راه آوردن، خیررساندن، مداوای درد اخلاقی و یا انضباطی او، این روش‌ها را نسبت به روش‌های مقابل، در اولویت قرار دهند.

تذکر و نگاه‌داشتن در کلاس، درمقابل اخراج از کلاس.

تذکر در مقابل ولی دانش‌آموز و گرفتن تعهد، در مقابل اخراج از مدرسه.

عقل سلیم و خیرخواه معلم و ناظمی که هدفشان تعلیم و تربیت و خوشبختی دانش‌آموزان باشد، مطمئناً رفتارهای گروه یک را به رفتارهای گروه دو ترجیح می‌دهد و تاجایی که به ضرر دانش‌آموز یا سایر دانش‌آموزان تأثیرپذیر از رفتار او نباشد، باید به همان رفتارهای گروه «اول» یا رفتار محبت‌آمیز ادامه دهند. ولی هرگاه «علم» پیدا کردند که ادامه‌ی رفتار محبت‌آمیز به ضرر او یا جامعه‌ی متأثر از او (در این مثال، سایر دانش‌آموزان) است، می‌توانند و باید، یک درجه رفتار را تغییر دهند. رفتار انتخاب شده‌ی بعدی، نسبت به رفتار قبلی شدید و نسبت به رفتارهای شدیدتر از خود، نرم است.

یعنی معلم و ناظم

۱- همه‌ی دانش‌آموزان را دوست می‌دارند، قبول شدن، موفقیت و سعادت و خوشبختی همه را می‌خواهند و برای تحقق آن می‌کوشند.

۲- رفتارهای ناهنجار و ناشایست دانش‌آموزان را تأیید نمی‌کنند و در مقابل آن بی‌تفاوت نمانده، بلکه واکنش مناسب نشان می‌دهند.

۳- در مرحله‌ی اول، واکنش را از گروه رفتارهای محبت‌آمیز انتخاب می‌کنند.

۴- هرگاه رفتار محبت‌آمیز، پاسخ نداد و ادامه‌ی آن به ضرر دانش‌آموز یا سایر اعضای گروهی بود که از او تأثیر می‌پذیرند، آن رفتار را با رفتار گروه قهرآمیز تبدیل و تعویض می‌کنند.

مثال دوم: قاضی و متهم

کارشناس حقوق خانواده یا قاضی دادگاه موظف است هر دو طرف دعوا را دوست داشته باشد؛ یعنی:

۱- خواهان سلامت، سعادت، خوشبختی دنیوی و اخروی هر دو باشد. هر دو را دوست بدارد، خیرخواه هر دو باشد.

۲- نمی‌تواند هر دو را تأیید کند.

۳- آنگاه که می‌خواهد دست به عمل بزند یا اعلام نظر کند و مشورت بدهد. در بین راه‌حل‌های آموخته، مطمئناً اول به سراغ راه‌حل‌های داخل گروه رفتارهای محبت‌آمیز یا نرم می‌رود.

۴- اگر اختلاف دیدگاه، حرمت‌شکنی‌ها، تهدیدها و شرایط روحی یک یا هر دو طرف دعوا به نحوی بود که خانم یا آقای مشاور خانواده یا قاضی دادگاه، علم پیدا کرد که ادامه‌ی رفتار محبت‌آمیز، مثلاً «مدارا» یا سازش یا «ادامه‌ی زندگی با شرایط پیشین» و یا فقط مطالعه‌ی کتاب یا گوش کردن به نصایح مشاوران خیرخواه، نمی‌تواند مفید فایده باشد، موظف است مشاوره یا حکم خود را از دایره‌ی رفتارهای محبت‌آمیز به سوی رفتارهای قهرآمیز یا شدیدتر تغییر دهد.

اصولی که در هر صورت باید مراعات شود:

۱- دوست‌داشتن، خیرخواهی، تمایل به سعادت هردو و در واقع همه .

۲- تأییدنکردن و همراهی‌نکردن با هر دو.

۳- شروع با رفتارهای محبت‌آمیز.

۴- در صورت جواب ندادن رفتارهای محبت‌آمیز و علم پیدا کردن به واردشدن ضرر به خود فرد یا فرد دیگر، یک درجه تغییر روش به سوی رفتار قهرآمیز.

چو با سفلہ گویی به لطف و خوشی
 فزون گرددش کبر و گردن‌کشی
 و گرمی بر آید به نرمی و هوش
 به تندی و خشم و درشتی مکوش
 (سعدی)

مثال سوم : قانون گزار و قانون شکنان

هرچند قانون‌گذاری در اصل متعلق به خدا و تعیین آن به عهده‌ی معصومین علیهم‌السلام گذاشته شده است، لکن در زمان غیبت با تکیه بر قرآن و نظرات معصومین علیهم‌السلام، اولیاء‌ی حکومت ضوابطی تعیین می‌کنند و مردم برطبق آن گروهی را برمی‌گزینند که در چارچوب فرامین دین، قوانین یا مقرراتی وضع کنند. این عزیزان قانون‌گزار برای تصویب یک قانون یا بررسی کارشناسانه برای ارائه‌ی یک طرح به منظور تبدیل شدن به قانون، باید این اصول را در نظر بگیرند:

- ۱- اولاً باید تمایل و علاقه به خوشبختی، سعادت و موفقیت روزافزون «همه» مد نظر آن‌ها باشد؛ یعنی همه را دوست بدارند.
- ۲- نمایندگان نمی‌توانند و نباید صاحبان رفتارهای ناهنجار و آسیب‌رسان به سایر شهروندان و اعضای اجتماع را برتابند، یعنی «همه» را تأیید نمی‌کنند و در رفتار خود و نیز قوانینی که به تصویب می‌رسانند و در واقع خط رفتاری که به مجریان قانون پیشنهاد می‌کنند این خیرخواهی همگانی و عدم تأیید و همراهی همگان را بروز می‌دهند.
- ۳- باید با صاحبان رفتار ناهنجار و آنان که موجبات آزار و اذیت سایر افراد جامعه را فراهم می‌آورند و یا در مسیر پیشرفت و موفقیت دیگران مانع ایجاد می‌کنند، در مرحله‌ی اول رفتارهای نرم را به کار برند.
- ۴- در صورت «علم» پیدا کردن بر زیانبار بودن ادامه‌ی رفتار نرم، تغییر به رفتار شدیدتر و خشن صورت پذیرد.

مثال چهارم: پزشک و بیمار

ملموس‌ترین مثال، برخورد پزشک با بیمار است. پزشک، همه‌ی بیماران را دوست دارد؛ یعنی مایل و علاقمند است و تلاش می‌کند که همه‌ی مراجعین و همه‌ی بیماران، سلامتی خود را در کوتاه‌ترین زمان و تحمّل کمترین درد با حداقل عوارض بازیابند، راه‌حلهایی به کار می‌گیرد که «نفع، سلامت، ادامه‌ی حیات، درد کمتر و بهره‌مندی بیشتر از نعمت زندگی»، برای یکایک بیماران اعمّ از مرد و زن، پیر و جوان، نیکوکار و بدکار، حاصل شود. پزشک، همه‌ی بیماران را دوست دارد و باید دوست داشته باشد.

ولی پزشک، روش زندگی همه‌ی بیماران را تأیید نمی‌کند و ناخوشایندی خود را از این روش‌های آسیب‌آفرین برای خود بیمار و سایر افراد اجتماع، به او و به اولیای او گوشزد می‌کند.

۱- پزشک، همه را دوست دارد.

۲- پزشک، همه را تأیید نمی‌کند.

۳- پزشک، برای بیمار خود راه‌های متفاوتی برای درمان تجویز می‌کند، روش‌های نرم همچون دارو، فیزیوتراپی و...؛ روش‌های سخت‌تر و شدیدتر مانند جراحی و قطع عضو.

۴- شک نیست تازمانی که روش‌های گروه اول کارآیی خود را از دست نداده‌اند، هیچ پزشک عاقلی از گروه دوم راه حلّ و راه درمان انتخاب نمی‌کند، اگر درمان با دارو امکان‌پذیر و مورد امید است، پزشک سراغ جراحی نمی‌رود و اگر با جراحی و نگاه‌داشتن عضو، ادامه‌ی حیات ممکن است، هیچ پزشکی حکم به قطع عضو نمی‌دهد. جراحی نسبت به درمان با دارو، راه حلّ شدید یا قهرآمیز است؛ ولی نسبت به قطع عضو، راه حلّی مهربانانه و نرم‌تر است. خلاصه مبحث:

۱- پزشک، همه را دوست دارد.

۲- همه را تأیید نمی‌کند. که این دو هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند.

۳- راه حل و مداوایش در ابتدا از روش‌های محبّت‌آمیز و نرم است.

۴- اگر علم پیدا کرد که ادامه‌ی روش مهربانانه به ضرر بیمار است، روش را

یک درجه به قهرآمیز نزدیک می‌کند.

نتیجه‌ی کلی

۱- ما موظفیم تمام آفریده‌های خدا را دوست بداریم. یعنی تمایل داشته باشیم و توان فکری، دعا، زبان، قلم، دست و دارایی خود را به کار بگیریم که همه‌ی انسان‌ها، اعم از نسل فعلی و نسل‌های آینده، داخل مرزها یا بیرون مرزهای جغرافیایی، و حتی داخل یا خارج مرزهای عقیدتی ما، به سمت خوشبختی، سعادت و موفقیت گام بردارند و موانع سعادت دنیوی و اخروی‌شان از پیش رو برداشته شود.

۲- صد البته نمی‌توانیم و نباید همه را تأیید کنیم.

۳- برای خیررساندن بیشتر به جامعه‌ی بشری، در رفتار با هرکس با هر عقیده و با هر خصوصیت - بی‌استثناء - در ابتدا از بسته‌ی رفتارهای محبت‌آمیز، رفتاری را برمی‌گزینیم و با آن دست به عمل می‌زنیم.

۴- ولی هرگاه «علم» پیدا کردیم که ادامه‌ی رفتار محبت‌آمیز روی این فرد یا گروه خاص به ضرر او یا به ضرر جامعه‌ی مرتبط و متأثر از اوست، رفتار محبت‌آمیز را یک درجه به رفتار شدید و قهرآمیز تغییر دهیم. رفتاری که هنوز نسبت به رفتارهای قهرآمیزتر از خود، رفتار محبت‌آمیز و نرم محسوب می‌شود.

فصل چهارم

داستان‌های محبت

این فصل را با ذکر چند داستان از زندگی الگوهای بشریت آغاز می‌کنیم. در هر داستان، قهرمان ما، در مقابل فرد یا افرادی، مهربانانه عمل می‌کند به امید آنکه با این مهربانی، فرد شروری را از کارهای بد و شریرانه‌اش بازدارد. از برخورد مهربانانه‌ی قهرمانان این داستان‌ها با خطاکاران و گمراهان و بدکاران، پی‌می‌بریم که قهرمان ما، بدترین افراد را دوست دارد و از بذل محبت به این خطاکاران، دریغ نمی‌ورزد. از آن‌جا که قهرمانان داستان‌های ما، الگوهای بشریتند، پیام مشترک این داستان‌ها این است که: ای انسان‌ها، باید همه را دوست بدارید، باید با همه از در محبت و رحمت وارد شوید. باید تغافل کنید، عفو کنید، چشم‌پوشی کنید، خیرخواه باشید، کارگشایی کنید، خواهان سلامت، موفقیت و سعادت پایدار همه باشید؛ با تمام وجود، بی‌کم و کاست، بی‌شرط، بی‌استثنا، فراگیر و جهان‌شمول و بدون انتظار پاداش.

تحسین قهرمان‌های این داستان‌ها از عمق وجود، بیانگر آن است که ما در عمق فطرتمان، عشق به همه‌ی انسان‌ها را باور داشته و تحسین می‌کنیم، ولی شرایط اجتماعی و آموزه‌ها، ما را از فطرتمان دور کرده‌اند، به نحوی که از عمل به آنچه فطرتمان تحسین می‌کند طفره می‌رویم.

داستان اول: موسی (علیه السلام) و فرعون

کمتر کسی است که داستان موسی (علیه السلام) و فرعون را نشنیده یا نخوانده باشد، و اما بخش مورد نظر ما، ماجرای حضور موسی (علیه السلام) و برادرش هارون در بارگاه فرعون و نحوه‌ی برخورد با این عصیانگر عصرِ خویش است و البته تمامی این فعل و انفعالات دقیقاً به فرمان خدا صورت می‌پذیرد، و چنین است دستور صریح پروردگار:

«ای موسی، همراه برادرت هارون به سوی فرعون بروید - همان‌که طغیان کرده - پس با او به نرمی سخن بگویید شاید پند گیرد یا بترسد^۱.
نحوه‌ی برخورد با فرعون هم طبق سفارش خدا، باید مهربانانه، نرم و همراه با عطف باشد. راه برقراری ارتباط - حتی با فرعون - جز نرمی، محبت، رحمت و گذشت نیست.

آیا خدا، فرعون را دوست داشت؟ و آیا موسی و هارون، خیرخواه فرعون بودند؟

اگر خدا، فرعون را دوست نداشت پس چرا به بنده‌ی برگزیده و پیامبر عزیزش، زحمت می‌دهد تا نزد این دشمن بدکار برود و با او مهربانانه سخن بگوید؟ اگر خدا از فرعون بدش می‌آمد، هر گاه که اراده می‌کرد می‌توانست به یک چشم برهم‌زدن او را نابود کند. اگر موسی و هارون خیرخواه فرعون نبودند، چرا تلاش کردند به او تذکر بدهند، تا او را از عذاب اخروی بترسانند و هدایت و رفتن به بهشت برین را به او معرفی کنند؟

آیا فقط برای این بود که حجت را بر او تمام کنند تا عذر و بهانه‌ای نداشته باشد و خداوند بتواند در آخرت او را بیشتر عذاب کند؟ صریح آیه می‌گوید «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى^۲» یعنی امیدواریم که او پند بگیرد و یا از خدا بترسد.
به عبارت «لَعَلَّهُ» بیشتر دقت کنید که هدف این ارسال و این حرکت را مشخص می‌کند: برو که ان شاء الله هدایت شود، می‌روم با این امید که به راه بیاید.

۱. طه ۴۳ و ۴۴.

۲. طه ۴۴.

به‌راه‌آوردن و هدایت، بهترین هدیه‌ای است که می‌توان به کسی داد و مطمئناً ما و خدای ما زحمت نمی‌کشیم بهترین هدیه را به کسی بدهیم که از او نفرت داریم و خواهان بدبختی‌اش هستیم. خدا فرعون را دوست دارد. موسی و هارون هم فرعون را دوست دارند. خدا طالب و خواهان خوشبختی، هدایت، به‌راه‌آمدن اوست و برای تحقق این هدف بلند، نقشه می‌کشد، راه حل پیشنهاد می‌کند و دست به عمل می‌زند. حال اگر خود آن شخص، بی‌لیاقتی نشان می‌دهد، حرف دیگری است. لازم است از همین ابتدا یک تفکیک اساسی را در ذهن خود بپرورانیم که دوست‌داشتن، عشق‌ورزیدن، خیرخواهی، خواستار هدایت، خوشبختی و هدایت یک نفر یا یک گروه بودن، هیچ تعارضی با تنبیه به معنای پاک کردن چرک‌های بدن او با وسایل دردآور ندارد. هم‌چنان که یک مادر، با اینکه فرزند خود را دوست دارد، ولی در مقابل کارهای ناشایست او - باز هم برای خیرخواهی و عشق به او - گاه دست به تنبیه می‌زند؛ و اگر فرزند، رعایت مسائل بهداشتی و پزشکی را نکند، در عین دوست‌داشتنش، او را نزد پزشک یا دندانپزشک می‌برد و با سوزن پزشک و مته‌ی دندانپزشک، فریاد او را به آسمان می‌برد، این جزای دردآور، هیچ تضاد و تعارضی با دائمی بودن عشق مادر ندارد و حتی لحظه‌ای نمی‌توان تصور کرد که مادری فرزندش را به این معنا دوست نداشته باشد که شر او و بدبختی او را بخواهد؛ اخم کردن، تنبیه کردن، محدودیت ایجاد کردن، داروی تلخ خوراندن، مداوای دردناک را بر فرزند تحمیل کردن و سایر راه‌حل‌های دردآور، هیچ‌یک معارض دوست‌داشتن نیست.

درباره‌ی این تفکیک، در بخش «لغزشگاه لغوی» توضیح دادیم و نیز در بخش «مرز تغییر رفتارهای محبت‌آمیز به قهرآمیز»، مفصل توضیح خواهیم داد.

بی‌تردید؛ رفتن برای هدایت و بیدار کردن و به‌راه‌آوردن، علامت دوست‌داشتن است و خدا و پیامبرش، فرعون و فرعون‌ها را دوست داشته‌اند و این محبت را در عمل نمایش داده و به اثبات رساندند.

آیا ما نیز همه را دوست داریم؟ انسان‌های بدکار، شرور، خطاکار و جفاکار را چطور؟ آیا ما فرعون را دوست داریم؟ به خاطر خیررساندن به او حاضریم خود را

به زحمت بیاندازیم؟ کمی به دور و برمان نگاه کنیم، آیا همه را دوست داریم؟ آیا آن‌ها را که دوست نداریم از فرعون بدترند؟ یا اینکه ما با روش موسی علیه السلام و هارون و خدای آن دو بیگانه‌ایم؟

آیا خدا نمی‌دانست که فرعون لیاقت خیرخواهی و هدایت را ندارد؟ خدایی که در نهایت، قهر و غضبش را نصیب فرعون کرد، می‌توانست قال قضیه را بکند تا فرعون هم این همه مصیبت درست نکند. چرا خدا با فرعون با محبت برخورد می‌کند؟ چرا به او نعمت می‌دهد، حتی نعمت مصاحبت پیامبر اولوالعزم و دیدار روی موسی علیه السلام را به او عطا می‌کند؟ چرا پیغمبرش را برای این موجود کافر طغیانگر به زحمت می‌اندازد؟ آیه به صراحت می‌گوید: به امید آن که هدایت شود؛ و در این میان یک اصل نیز ثابت می‌شود: اول محبت، بعد قهر و غضب، حتی در مورد فرعون.

نکته‌ی ظریف، مرز چرخش و تغییر مسیر از محبت به قهر و غضب است. این تغییر روش فقط بعد از علم و یقین به عدم کارایی محبت، مجاز می‌شود و این علم و یقین هم به سادگی به دست نمی‌آید. مرز این تغییر روش حتی در مورد امثال فرعون هم بسیار دور و بعد از فرصت‌دادن‌های فراوان مجاز می‌شود.

داستان دوم: کشیش و سارق در رمان بینوایان

برخورد مهربانانه‌ی کشیش در رمان بینوایان با ژان والژان، حتی اگر در داستانی اتفاق بیافتد بر دل تمامی انسان‌ها می‌نشیند و همه‌ی انسان‌ها در برابر روح بزرگ آن کشیش، سر تعظیم فرود می‌آورند. همه آن را تأیید می‌کنیم و به انجام چنین کاری غبطه می‌خوریم و آفرین می‌گوییم.

همه به جزئیات داستان آگاهیم ولی تکرار آن، خالی از لطف نیست. ژان، مجرم فراری، به کشیشی پناه می‌برد، مرد خدا به وی خوراک و محل امنی برای خواب می‌دهد، اما او دزد بدکاری است، پاسخ لطف و نیکی کشیش را با ناجوانمردی می‌دهد. از اموال کلیسا سرقت می‌کند و از محل می‌گریزد. توسط پلیس دستگیر می‌شود. پلیس او را نزد کشیش می‌آورد که اموال مسروقه را

بازپس بدهد و او را روانه‌ی زندان کند. اما کشیشِ قهرمان داستانِ هوگو، با یک حرکت باورنکردنی - که فقط با جوشش عشق به تمام انسان‌ها، قابل توجیه است - روح و قلب ژان را تسخیر می‌کند. اگر کشیش، حقیقت را می‌گفت، هیچ ملامتی بر او نبود، کلیسا به اموال مسروقه می‌رسید و ژان به جزایش. ولی مرد خدا به پلیس می‌گوید که آن وسایل، متعلق به خود ژان است. پلیس عذرخواهی می‌کند و دور می‌شود. ژان می‌ماند و یک برخورد عجیب، برخوردی که روح او را تسخیر می‌کند و به بیان ویکتور هوگو «قلب او را می‌خرد». «نیکی در مقابل بدی»، نجات‌دادن از زندان و شکنجه در مقابل ناجوانمردی. ژان، دگرگون شده و به آقای مادلن تبدیل می‌شود، و می‌گوید: من به این دلیل عوض شدم که کشیش قلب مرا خرید.

این حرکت عجیب، در این داستان مشهور، جز بیان عشق به انسانیت نیست. همه‌ی انسان‌ها آن را تحسین کرده‌اند و آرزو می‌کنند ای کاش دارای روح بزرگ و سرشار از عشق و گذشتی همچون آن مرد خدا بودند.

داستان سوّم: پیامبر اسلام ﷺ و مشرکان مکه

در جهل، بی‌رحمی و سنگدلی اهل مکه و کفار قریش هیچ شکی نیست. ظلم و ستمی که در سال‌های آغازین بعثت بر پیامبر اکرم ﷺ و پیروانش روا داشتند، شکنجه‌های عجیب و غریبی که بر مسلمانان اولیه اعمال کردند، بسیار وحشتناک بود. جسارت آن‌ها بدان جا رسید که پیامبر ﷺ و دیگر مسلمانان را از مکه به شعب ابی‌طالب تبعید کردند، به بیابانی لخت و وحشی و بی‌رحم، بی‌آب و بی‌علف. آن قدر گستاخ و دور از انسانیت بودند که پیامبری را که خود آن‌ها، محمد امین می‌خواندند و جز صداقت و خیر از او ندیده بودند، مورد انواع و اقسام اذیت‌ها قرار می‌دادند و سنگ بر سر و روی مبارکش می‌زدند. پیامبر اسلام، آن گاه که خون از سر و روی مبارکش می‌چکید، و گرفتار درد و رنج بود، درباره‌ی این قوم کافر و ناسپاس چگونه می‌اندیشید؟ نفرینشان می‌کرد یا دعایشان می‌فرمود؟ خیرشان را می‌خواست یا به هلاکتشان رضایت می‌داد؟ ممکن است

انسان‌های رؤوف و مهربان و دل‌رحم، در شرایط آرام، و مدت زمانی پس از ظلم‌دیدن و رنج‌کشیدن، عقلشان بر احساسشان غلبه کند و کسی را که اذیت و آزارشان کرده، ببخشند، اما در لحظه‌ی آزاردیدن، در کشاکش دشنام‌شنیدن و رنج‌بردن، معمولاً بخششی در کار نیست. با دست و زبان، و حداقل در دل، هلاکت و نابودی آزاردهنده را می‌خواهند. لاقول نفرینش می‌کنند. ولی پیامبر ﷺ، پیامبر رحمت است، رحمتی برای همه‌ی عالمیان^۱، پیامبری که بهترین الگو برای همه‌ی انسان‌هاست^۲، او در کوران واقعه، در همان لحظاتی که خون از سیمای مبارکش جاری بود، باز هم محبت و دوست‌داشتن و عطفوفتش را به آن قوم عاصی طاغی، آن مردمان جسور بی‌ادب، نثار می‌کند و می‌فرماید:

«من برای رحمت مبعوث شده‌ام»

خدایا، راهنمایی‌شان کن، این‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند»^۳.

پیامبر ﷺ ضارب خود را دوست دارد، و برای او در کوران واقعه و لحظاتی که آدمی به خود حق می‌دهد خشمگین و غضبناک شود، دعای خیر می‌کند. آیا ما هم جسارت‌کنندگان به خودمان را دوست داریم؟ مردمان عادی کوچه و خیابان را چطور؟ مردم سایر شهرها و کشورها را چطور؟ اگر پیامبر، الگوی ماست، هیچ کس نباید از دایره‌ی شمول محبت ما خارج شود. دین، یعنی محبت، و محبت یعنی دین^۴. خارج کردن آدمیان از شمول محبت، به این سادگی‌ها نیست. چه بسا خارج کردن دیگران از دایره‌ی محبت، خارج‌شدن ما از شمول پیروان پیامبران راستین باشد و بلکه خروج از ایمان. در قرآن کریم به صراحت مؤمن را کسی می‌داند که شدیداً به خدا عشق بورزد و پیامبر گرامی علامت عشق‌ورزی به خدا را، عشق‌ورزی به «مردم» می‌داند. یعنی: «عشق‌ورزی به «مردم» شرط ایمان است».

۱. الانبیاء ۱۰، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

۲. احزاب ۲۱، لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.

۳. بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴، النَّبِيُّ ﷺ، إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً أَهْدِيَ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

۴. بحار/الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۸، الْبَاقِرُ الرَّحْمَنُ، الَّذِي هُوَ الْحَبُّ وَ الْحَبُّ هُوَ الدِّينُ.

آنان که ایمان آورده‌اند، در عشق و محبت نسبت به خدا بسیار شدیدند؛ «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱. علامت این که بتوان فهمید چه کسانی در عشق و محبت نسبت به خدا شدیدند، این است که ببینیم آیا آنان شدیداً علاقه و محبت و تمایل به خوشبختی همه‌ی مردم دارند؟ «أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ»^۲. اگر به مردم «شدیداً» علاقه نداشته باشیم و خیرشان را نخواهیم، معنی‌اش این است که به خدا علاقه‌ای نداریم.

مشهور است زنی از یهود مدینه به هنگام عبور پیامبر گرامی اسلام ﷺ از کوچه برای آزار آن حضرت، از بام خانه بر سر مبارک حضرتش خاک و خاکستر می‌ریخت. بعضی از اصحاب اجازه می‌خواستند تا با پیرزن یهودی برخورد کنند، لکن پیامبر رحمت مانع می‌شد. چند روزی به هنگام عبور اتفاقی نیافتاد، فرستاده‌ی خدا گفت: کسی بود که به هنگام عبور از این گذرگاه، احوال ما را می‌پرسید، مدتی است از او خبری نیست، گفتند: بیمار شده است. پیامبر ﷺ به عیادت آن زن رفت و احوالش را پرسید. آیا این حرکت پیامبر ﷺ دعوت به محبت نیست، و دعوت به اینکه؛ ای انسان‌ها، همه را دوست بدارید حتی انسان‌های کم‌ارزش و بی‌ادب و شرور را، حتی آن‌هایی را که موجب اذیت و آزار تو شده‌اند. آیا فطرت شما این عمل پیامبر خاتم ﷺ را تحسین نمی‌کند؟

در کلامش ستوده حیّ قدیم
مصطفی را که داشت خلق عظیم
آنکه سنگش زدند بر دندان
او دعا کرد بال لب خندان
(شاه نعمت‌الله ولی)

۱. بقره ۱۶۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸، النبی ﷺ.

داستان چهارم: علی علیه السلام و لشکر شام

علی علیه السلام، آن امام با صلابت، کسی که به اجبار، زمان زیادی از دوران حکومتش را به جهاد با جنگ‌افروزان گذراند. دشمن سرسختی داشت به نام معاویه، که از تمام حرب‌های سیاسی و تبلیغی سوءاستفاده کرد تا حق را ناحق جلوه دهد. اما رفتار علی علیه السلام با این دشمن جنگ‌افروز، در گرماگرم جنگ چگونه بود؟

گروهی از لشکریان علی علیه السلام، دشمن را لعن و نفرین می‌کردند. علی علیه السلام آن‌ها را نصیحت کرد و به آن‌ها گفت: به جای فحش و نفرین، برای دشمن دعا و خیرخواهی کنید و بگویید:

«خدایا کاری کن خون‌های ما و ایشان بر زمین نریزد، خدایا بین ما آشتی برقرار کن، این‌ها را راهنمایی کن تا از گمراهی درآیند.»^۱

دوستان ناآگاه در صفین، علی علیه السلام قهرمان لیلۃ‌المبیت و بدر و أحد و خیبر را ملامت کردند و دلیل تأخیر جنگ را از او پرسیدند، علی چنین لب به سخن گشود و گفت: به‌خدا امروز و فردا می‌کنم، نه به خاطر ترس و عدم تمایل به درگیری و رویارویی، بلکه امید دارم پیام حقّ ما و دعوت ما در گوش جان گروه مقابل مؤثر بیافتد و آنان - حتی چند نفرشان - هدایت شوند و به راه بیایند.

علی علیه السلام فرمود اینکه این‌ها به دست ما هدایت شوند و به بهشت بروند برای من دوست‌داشتنی‌تر از آن است که با ما بجنگند و ما ایشان را بکشیم و روانه‌ی جهنّم کنیم.

اینکه به بهشت رفتن یک نفر را بر جهنّم رفتن او ترجیح بدهی، اینکه زنده ماندن کسی را که تا به امروز در کفر و ضلالت و حق‌ناشناسی دست‌وپا زده، طالب باشی و آن را بر مرگ و به جهنّم رفتن او ترجیح بدهی علامت چیست؟ به این انتخاب و این حس را چه می‌نامند؟ خیرخواهی، طالب خوشبختی بودن، آن هم برای چه کسانی؟ برای لشکر شام و یاران معاویه، با همه خباثت‌ها، و آنچه

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷.

درباره‌ی آن‌ها شنیده و خوانده‌ایم.

می‌بینیم که علی علیه السلام، لشکر معاویه و خود معاویه را دوست داشت. خواهان هدایت و خوشبختی و به‌بهشت‌رفتن آن‌ها بود. پیام این عمل علی علیه السلام این است که تو نیز دشمن خود را دوست بدار و خواهان خوشبختی و هدایت او باش.

علی علیه السلام، آن امام بر حق، امامی که در اجرای قانون الهی، بسیار سخت‌گیر و با صلابت است، در اوج جنگ، برای دشمنش، یعنی آن که فرمان خدا و عقل را زیر پا گذاشته و شرش به خلق خدا رسیده و موجب گمراهی مردمان شده، آن که اموال و ثروت‌های مردمان را هدر داده و با به راه انداختن جنگ، دین و جان و مال مردمان را ضایع کرده، و آن که از بزرگ‌ترین شخصیت‌های منفی تاریخ است، خیرخواهی می‌کند. علی علیه السلام او را هم دوست دارد. نمی‌توانیم بگوییم که علی علیه السلام خیرخواه معاویه و لشکر معاویه نبود. علی علیه السلام که با کسی رودربایستی نداشت و تظاهر نمی‌کرد، علی علیه السلام با تمام وجود دوست داشت که خون معاویه و لشکر شام به زمین نریزد و آشتی برقرار شود. علی علیه السلام دوست داشت معاویه و لشکر شام، لایق بهشت بشوند. اصلاً علی علیه السلام دوست داشت همه به خیر برسند، همه لایق بهشت بشوند، حتی معاویه، این خواسته را با عمل، با گفته و با درخواستش از خدا، اثبات کرد.

داستان پنجم: علی علیه السلام و ابن ملجم

نقل شده است وقتی امیرمؤمنان علیه السلام بر اثر ضربه‌ی ناجوانمردانه‌ی شقی‌ترین مخلوق خدا، ابن ملجم مرادی، در آستانه‌ی شهادت قرار گرفت، به تجویز حکیمان برای حضرتش، شیر حاضر کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام، در آستانه‌ی شهادت، با چهره‌ای زرد چون کهربا، و بدنی رنجور که گاه از حال می‌رفت و لحظاتی به جهان بازمی‌گشت. اشاره می‌کند که از شیر، به ابن ملجم نیز بدهند.

استاد سخن شهریار، چه زیبا این لحظات پراحساس را به نظم

درآورده است:

می‌زند پس، لبِ او، کاسه‌ی شیر
می‌کند چشمِ اشارت، به اسیر
چه اسیری، که همان قاتلِ اوست
تو خدایی مگر، ای دشمنِ دوست

امام مجتبی‌العلیه‌السلام محزون از فاجعه‌ای که در شرف تحقق است می‌گوید: پدر جان، این بدکارِ ملعون، اقدام به قتل شما کرده و بر خاندان ما و امت اسلام فاجعه‌ای جانگداز وارد کرده است، آن‌گاه شما به من دستور می‌دهی با او نرمی کنم؟

علی‌الیه‌السلام می‌گوید: آری پسر، ما اهل بیت بر گناه‌کار و آن‌که به ما ظلمی کند جز بخشش و گذشت نثار نمی‌کنیم، چراکه رحمت و دلسوزی از صفات ماست نه از صفات او. ای فرزندانم، تو را به حقّی که بر گردن تو دارم سوگو می‌دهم از همان غذایی که می‌خوری به او بخورانی و از همان نوشیدنی که می‌نوشی به او بنوشانی.^۱

این عمل از سرِ عدالت نیست، این‌گونه کارها فوق عدالت است. جز این نیست که علی‌الیه‌السلام در طول زندگانی، همه را دوست داشت، برای رشد و کمال و خوشبختی و سعادتِ همه، آنچه از دستش برآمد کوتاهی نکرد. علی‌الیه‌السلام ابن‌ملجم را هم دوست داشت و خواهانِ سعادت، خوشبختی، شادمانی و رشد او بود. حتّی بعد از ضربت‌خوردن، بعد از لطمه‌ای که بر جان علی‌الیه‌السلام وارد کرد و خسارت جبران‌ناپذیری که بر جامعه‌ی اسلامی وارد شد، باز هم علی‌الیه‌السلام او را دوست داشت، مایل بود که او متحوّل شود، خوشبخت شود، از دوزخ برهد و به جنت برسد. علی‌الیه‌السلام به تمام تاریخ درس داد که جز با محبّت و احسان و خیرخواهی نمی‌توان در دل کسی نفوذ کرد و او را به راه آورد. هرچند، کسانی هستند که با این روش هم به راه نخواهند آمد و بر گمراهی پای خواهند فشرد،

۱. بحار/الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَاهُ قَدْ قَتَلْتَ هَذَا اللَّعِينُ الْفَاجِرُ وَ أَفْجَعْنَا فِيكَ وَ أَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرِّفْقِ بِهِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا بُنَيَّ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَى الْمَذْنِبِ إِلَيْنَا إِلَّا كَرَمًا وَ عَفْوًا وَ الرَّحْمَةُ وَ الشَّفَقَةُ مِنْ شِيَمَتِنَا لَا مِنْ شِيَمَتِهِ يَحْقُّ عَلَيْكَ فَأَطْعِمُهُ يَا بُنَيَّ مِمَّا تَأْكُلُهُ وَ اسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ.

ولی وظیفه‌ی ما تغییر نمی‌کند. علی‌السلام اهل تظاهر و ریا نبود و عملی را که بدان معتقد نبود انجام نمی‌داد. علی‌السلام، این اسطوره‌ی بشریت، ابن‌ملجم را و در واقع همه‌ی بدان عالم را دوست داشت، میل قلبی داشت که آن‌ها و بلکه تمامی انسان‌ها، سعادتمند و عاقبت‌به‌خیر بشوند.

داستان ششم: مالک اشتر و جوان ناهل

مالک اشتر را به شجاعت، پهلوانی و جنگاوری می‌شناسیم. می‌گویند: روزی سردار رشید اسلام در حال عبور از بازار بود که فردی از باب غریبه‌آزاری، مسخرگی و فراهم‌آوردن اسباب خنده‌ی دوستان جاهل، به آن بزرگوار بی‌ادبی کرد. لحظاتی بعد، آنان که مقام و شخصیت و قدرت مالک را می‌شناختند، به آن فرد بی‌ادب و جاهل هشدار دادند که تو نادانسته به فرماندهی سپاه اسلام بی‌ادبی کردی، بنابراین آماده باش تا مالک، تو را سخت مجازات کند، آن جاهل برخورد لرزید و به اشاره‌ی بعضی خیرخواهان، بر آن شد تا مالک را بیابد و از او عذرخواهی کند. به راهی که مالک رفته بود رفت و با پرسش از عابران به مسجدی راهنمایی شد. داخل مسجد شد، مالک را مشغول نماز یافت، منتظر شد تا نماز او به پایان برسد. نزد او رفت و تقاضای بخشش کرد، مالک رو به او کرد و گفت: «من فقط به این علت به مسجد آمدم که نمازی بخوانم و در پایان نماز که وقت استجابت دعاست، برای تو دعا کنم».

مالک، شخص ضعیفی نیست و در موقعیت ضعف هم نبوده است، اگر هم این شخص را تنبیه می‌کرد، مورد اعتراض هیچ‌کس قرار نمی‌گرفت، ولی فرمان دین، دینی که جز محبت نیست، امریه‌ی دیگری صادر می‌کند، مالک، این فرد بی‌ادب را هم دوست دارد، برای او دعا می‌کند و خیر می‌خواهد. مایل است او در ورطه‌ی فساد و تباهی غرق نشود، مایل است او را از دوزخ برهاند و به فردوس برین برساند. اگر مالک، بی‌ادبان و توهین‌کنندگان به سردار اسلام را دوست دارد، صد البته مردم عادی را به درجات بالاتری دوست خواهد داشت، اگر چنین افرادی نیز

لایق دریافت محبت باشند، که عملاً پیامبر ﷺ و علی و سردار لشکرش آنان را لایق دانسته‌اند که به امثال ایشان محبت کرده‌اند، شاید دیگر نتوان کسی را از شمول محبت خارج کرد.

پس صله‌ی یاران ره لازم شمار
هر که باشد گر پیاده گر سوار
ور عدو باشد همین احسان نکوست
که به احسان بس عدو گشتست دوست
ور نگردد دوست کینش کم شود
زانکه احسان کینه را مرهم شود
حاصل این آمد که یار جمع باش
همچو بتگر از حجر یاری تراش
(مولوی)

فصل پنجم

دلایل ده‌گانه‌ی ضرورت دوست‌داشتن همگان و لزوم اولویت بخشیدن به روش‌های محبت‌آمیز

برای آن‌هایی که همه را دوست دارند و نیز آن‌هایی که با شنیدن یا خواندن جمله‌ی «همه را دوست بداریم» احساس کرده‌اند گم‌شده‌ی خود را یافته‌اند، اقامه‌ی دلیلی لازم نیست. زیبایی و جذابیت این نغمه، آنقدر پرکشش و هم‌نوا با فطرت است که بدون هیچ دلیل دیگری هم بر دل می‌نشیند. تصوّر کنید اگر بتوانیم همه را دوست بداریم و اگر همه، یکدیگر را دوست بدارند چه دنیای شیرین و ایده‌آلی خواهیم داشت. این رؤیای شیرین آن قدر گواراست که «دوست‌داشتن همگان، و اجرای روش محبت‌آمیز» اصلاً دلیل نمی‌خواهد؛ ولی برای اطمینان‌دادن به قلب آن‌هایی که هنوز به این مرحله نرسیده‌اند و برای قانع کردن دیگران برای پیوستن به خیل عاشقان و دوستداران همگان، ذکر دلائلی چند، خالی از لطف نیست.

دلیل اول: همه از خداییم^۱

ما انسان‌ها همه از پرتو وجود یک خدا خلق شده‌ایم. روح خدا نه فقط در آدم ابوالبشر، که در یکایک انسان‌ها دمیده شده است، و پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) به صراحت بیان می‌کند که:

۱. بقره ۱۵۶، إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

«تمامی مخلوقات، عائله و افراد خانواده و تحت تکفل خدایند، بنابراین عزیزترین بنده نزد خداوند، کسی است که به عائله و افراد تحت تکفل و وابسته به خدا - یعنی همه‌ی مردم - نفع برساند و بر ایشان شادی و سرور بیافزاید.»^۱

اطلاق «عیال و اهل بیت خدا بودن» که صراحتاً نسبتی عمیق را بین همه‌ی آدم‌ها و خدا می‌رساند، گویای این حقیقت است که همه‌ی ما انسان‌ها - بدون استثناء - اعضای یک خانواده هستیم، در یک نقطه، به هم می‌رسیم و به خدا ملحق می‌شویم. بنابراین جدایی توجیه‌ناپذیر است. انتخاب بعضی بر بعضی جایز نیست، همه، «عیال‌الله» اند^۲، همه، اهل بیت خدایند و خدا آنان را دوست دارد و چنین می‌پسندد که من و تو نیز، اهل بیت او را، یعنی «همه‌ی خلق» را دوست بداریم و شادمان کنیم. بی‌استثناء، بی‌انتخاب.

واردِ مبحث «دوست‌داشتن خدا» نمی‌شویم، صد البته ما که جز شعاعی از نور لایزال او نیستیم^۳ و وظیفه‌ای نداریم جز آنکه این سرچشمه‌ی فیاض را با تمام وجود بپرستیم و به او عشق بورزیم که رشد و کمال ما در گرو دوست‌داشتن اوست. دوست‌داشتن خدا، بدون دوست‌داشتن وابستگان و منسوبین خدا و دوست‌داشتن «عیال‌الله»، میسر و مقبول نیست.

دوست‌داشتن محبوب، یا به این دلیل است که او، فی حد ذاته، دوست‌داشتنی است و یا اینکه آدمی می‌خواهد از این اظهار علاقه، به مقصود و هدفی دیگر دست یابد.

خدا را باید به خاطر خودش دوست داشت، چون منشأ تمام خیرات است، آفریدگار ماست، یکتا است و واجد تمام کمالات؛ هرچند خدا را هم می‌توان برای غرض و مقصودی غیر خودش دوست داشت و عبادت کرد و هرچند این نوع دوست‌داشتن و عبادت، اگرچه کم‌بهراتر می‌باشد ولی به‌هرحال قابل قبول است.

۱. /الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، النَّبِيُّ ﷺ، الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحْبِبْ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا.

۲. /البلد/الأمین، ص ۲۱۰، الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُكَ.

۳. /الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶، الصَّادِقُ ﷺ، إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «گروهی خداوند را از ترس عبادت می‌کنند که این عبادت، نوکرمآبانه است. دسته‌ی دیگر به شوقِ بهشت و نعمت‌های آن، خدا را می‌پرستند، که این هم تاجرآبانه و کاسبکارانه است، لکن گروهی هستند که او را می‌پرستند و اطاعت می‌کنند چون دوستش دارند و این عبادت عاشقانه است. محرک آنان در پرستش و انجام دستورات خدا، عشق به اوست و این عبادت، عبادتِ احرار است، عبادت آن آزادگانی که خودشان و عبادتشان از آلوده‌شدن به هر ناخالصی آزاد است و این طریق عبادت، بهترین است»^۱.

دوست‌داشتن خدا را در نوشتاری دیگر تحت عنوان «عاشق شو» بررسی کرده‌ایم، ولی همین مقدار یادآوری کنیم که: همچنان که پرستیدن خداوند می‌تواند تابع نیات و اغراض مختلف باشد، دوست‌داشتن هم‌نوعان و ابراز محبت به آن‌ها نیز می‌تواند تابع نیات مختلفی باشد: طریق اول اینکه دیگران را دوست بدارم تا به اغراض مادی خود برسم، که این نوع نگاه، ما را از دوست‌داشتن همگان بازمی‌دارد و به کنارگذاشتن تمامی نفرت‌ها و خصومت‌ها منجر نمی‌شود، چرا که تمامی انسان‌ها، در اغراض مادی ما سهیم و تأثیرگذار نیستند و بعضاً رقیب و مانع نیز می‌باشند.

طریق دوم؛ اینکه برای رسیدن به اجر معنوی و کسب پاداش اخروی مردم را دوست بداریم؛ که این دوست‌داشتن هرچند مقبول است ولی یک نوع تجارت و معامله است، قداست و پاکی و شفافیت و خلوص در آن دیده نمی‌شود.

راه دیگری که باقی می‌ماند این است که مردم را از آن جهت دوست بداریم که واقعاً آن‌ها را دوست‌داشتنی می‌یابیم، می‌خواهد خیرش در دنیا به ما برسد یا نرسد. مهم نیست که در آخرت به ما پاداش می‌دهند یا نمی‌دهند. ما تمامی مخلوقات را دوست بداریم و تا نهایت درجه با عطف و مهربانی رفتار کنیم، چون محبوب ما، منتسب به خداست.

۱. //کافی، ج ۲ ص ۸۴، الصادق علیه السلام، قَالَ إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.

این نوع دوست داشتن نه محدودیت ایجاد می کند و نه تبعیض؛ و نه در نگرش توحیدی خللی وارد می کند. در پاسخ آن هایی که در نگاه توحیدی می گویند: خدا و بس، باید خدا را دوست داشت و هیچ چیز دیگری نباید ذره ای از توجه و علاقه ای ما را به خود معطوف کند و به توجه کامل ما به خداوند لطمه ای بزند. می توان چنین گفت: دیگران را هم دوست دارم چون وابسته به اویند و این تفرق و جدایی نیست، این خود توحید است.

امام صادق علیه السلام با این بیان زیبا به این شبهه پاسخ می دهد:

«آنکه برای خدا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست داشته است»^۱.

اگر مردم را دوست بداری و در جهت شادمانی آنان قدم برداری، و در دل، انتسابشان به خدا را در نظر داشته باشی، به واقع خدا را دوست داشته ای و او را شادمان ساخته ای و این عین توحید و خداپرستی است.

و پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می فرماید:

آن که دوستی و دشمنی اش، بخشیدن و نبخشیدنش برای خدا باشد؛ او از جمله برگزیدگان و خاصان است.^۲

جام می از بهر می داریم دوست
این و آن از عشق وی داریم دوست
دوست را در آینه بینیم ما
آینه بی دوست کی داریم ما
(شاه نعمت الله ولی)

دلیل دوم: خداگونگی

در بسیاری از متون دینی آمده است که «خداگونه شوید»^۳، «خود را به اخلاق الهی بیارایید»، «از خدا و صفات او الگو بگیرید». اصولاً روح کمال جویی در آدمی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۰، الصادق علیه السلام، الْمُجِيبُ فِي اللَّهِ مُجِبُ اللَّهِ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۰، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ ابْتَعْصَ فِي اللَّهِ وَ أُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ.

۳. بحار/الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹، تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

او را می‌دارد تا کمال مطلق را بجوید و تلاش کند خود را به آن مظهر کمال، هرچه بیشتر نزدیک کند. یکی از معیارهای کمال آدمی، همین خداگونه‌شدن اوست.

هر دین و مکتبی، منشأی برای کمالات در نظر دارد. در ادیان الهی، این کمال مطلق جز آفریدگار یگانه نیست. چرا که او منشأ و مبدأ هستی است و اوّل و آخر همه‌چیز اوست. بنابراین معیار تمامی کمالات و نیکی‌ها جز او نیست و انسان، این مخلوق برگزیده، تنها موجودی است که از روح الهی در او دمیده شده، یعنی پرتوی از این کمالات و نیکی‌ها در درون او به ودیعت نهاده شده است. هر اندازه این امانت و این نور را پاکیزه‌تر نگاه دارد، انسان‌تر و به کمال آدمی نزدیک‌تر می‌شود. این کمالات، همان صفاتی از خداوندگار است که امکان تابش پرتوی از آن در مخلوق امکان‌پذیر باشد. کمالاتی مانند علم، عدالت، رحمت، - البته در حد ظرف وجودی انسان -.

پس، هر قدر آدمی عالم‌تر باشد، کامل‌تر است. هر اندازه عادل‌تر باشد مقرب‌تر است و هر اندازه بامحبت‌تر باشد به خدا نزدیک‌تر بوده و انسان‌تر و کامل‌تر است.

حال اگر اندکی در صفات حضرت حق تأمل کنیم، درمی‌یابیم که بسیاری از صفات او پیرامون محبت است. صفاتی مثل مغفرت، رحمت، رفق، عفو، لطف، احسان و...

یعنی خداوند خود را بخشنده، مهربان، باگذشت، بالطف و خیرخواه معرفی می‌کند؛ و متون دینی ما و نیز عقل کمال‌جویمان، ما را به تبعیت از خدا و صفات او فرامی‌خوانند، نتیجه آنکه: ای انسان؛ با محبت باش، رحیم باش، از عفو و گذشت و احسان خداوندی الگو بگیر و در راه دستیابی به کمال، از مسیر این صفات حسنه، طیّ طریق کن.

به ما فرمان داده‌اند که برای نیل به کمال، «خود را به اخلاق الهی بیارایید»، خدا جز با محبت و لطف با بندگانش برخورد نکرده است و بی‌منت و نامحدود، کلیه‌ی نعمات مادی و معنوی اعمّ از گنجینه‌ی زمین، باران آسمان، هدایت

پیامبران و گوهر عقل و هزاران هزار نعمت دیگر را نامحدود و بی‌توقع، در اختیار یکایک بنی‌بشر قرار داده است، آیا آراسته‌شدن به اخلاق الهی، ما را ملزم نمی‌کند که ما هم در حدّ وسع و استطاعت خود، محبت و دوستی‌مان را از هیچ‌کس دریغ نکنیم و با همه، با گذشت و ایثار و رفق و مدارا برخورد کنیم؟

هر که از شفقت نگاهی می‌کند
شیوهی خلق الهی می‌کند
(عطار)

دلیل سوّم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان، حامل روح و نفخه‌ی الهی و خلیفه و جانشین خداست، اما به دلیل هبوط از بهشت برین و سکنی‌گرفتن در زمین، و قرارگرفتن در معرض وسوسه‌های نفسانی و شیطانی، می‌تواند پرده‌های ضخیمی بر آن روح الهی بگستراند و اثر وجودی آن روح مقدّس را کمرنگ و کمرنگ‌تر کند. بنابراین تجلّی خدا را در سیمای هر انسانی نمی‌توان به وضوح دید. خداوند پایگاه دیگری را برای تجلّی خود برگزیده و برای اتمام حجّت بر بندگان، در قرآن نیز متجلّی شده است.

«قرآن، نه فقط کتاب خدا و نه فقط کلمات الله، بلکه تجلّی خداست»^۱.
بنابراین نگاه ما به قرآن می‌تواند تبلوری از نگاه ما به خدا باشد، آن‌گاه که می‌گویند: خداگونه شوید؛ یعنی: قرآن‌گونه شوید و یا آن‌گاه که درباره پیامبر خاتم النبیین ﷺ و خلق و خو و روش زندگانی‌اش سؤال می‌شود، می‌فرمایند: قرآن، روش پیامبر ﷺ بود، پیامبر قرآن‌گونه بود؛ یعنی پیامبر خداگونه بود^۲.
بنابراین قرآن به عنوان ثقل اکبر، مظهر تجلّی خدا، و معجزه‌ی جاوید حضرت حق، می‌تواند به بندگان خدا درس دهد که چگونه باشید.
قرآن که به تعبیر بزرگان، «خدانامه» است؛ صدها بار نام‌های مختلف ذات

۱. بحار/أنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷، الصادق علیه السلام، لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِيَخْلُقَهُ فِي كَلَامِهِ.

۲. بحار/أنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰، إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ یعنی القرآن.

باری تعالی را ذکر می‌کند و بیش از هر موضوعی، پیرامون «خدا» با ما سخن می‌گوید.

قرآن، در تقسیم‌بندی بر مبنای سوره‌ها، یکصد و چهارده قسمت می‌شود، هرچند سوره‌های گوناگون، موضوعات مختلفی را در بر دارند، لکن در یکصد و سیزده سوره‌ی قرآن، سرفصل و سرآغاز سوره با ذکر نام خدا و دو صفت «رحمان و رحیم» شروع شده است.

با اینکه محتوای بسیاری از سوره‌ها هیچ ارتباط ظاهری با بحث محبت و رحمت ندارد. ولی خداوند همه‌ی سوره‌ها را با انتساب رحمت رحمانی و رحمت رحیمی به خود شروع می‌کند، چرا؟

مگر خدا صفات دیگری ندارد که جهت پرهیز از تکرار و یکنواختی هم که شده، به تناوب، در آغاز سوره‌ها، آن صفات و اسماء را ذکر کند؟ صفاتی که گاه تناسب آشکارتری با موضوعات سوره نیز داشته باشند.

این همه تکرار «رحمان و رحیم» در سرآغاز سوره‌ها، علامت و نشانه است که همه‌ی صفات، تحت‌الشعاع این دو صفتند، رحمت و محبت، اصل است و سایر صفات فرع، رحمت و محبت امر اولی است و روش‌های دیگر امر ثانوی.

در تفسیر رحمان و رحیم و علت آن که چرا برای خداوند در آغاز هر سوره، دو صفت از مآذهی رحمت و بخشندگی ذکر شده است و نه هیچ صفت دیگر، سخن‌های فراوان گفته شده است. اما آنچه واضح و آشکار و همه‌فهم است، وجود دویست و بیست و شش صفت بازگوکننده‌ی رحمت برای خداوند در سرآغاز سوره‌های قرآن است، آیا این علامت روشن و آشکاری بر اولویت این دو صفت بر سایر صفات برای الگوگرفتن کسی که مخاطب قرآن است، نمی‌باشد؟

در تفاوت معنای رحمان و رحیم نیز می‌گویند: رحمت رحمانی، شامل عموم مردم اعم از مؤمن و کافر و فاسق می‌شود - در دنیا - لکن رحمت رحیمی فقط شامل مؤمنان می‌شود، در آخرت.

اگر این تقسیم‌بندی را هم بپذیریم، ما انسان‌های ساکن در دنیا، موظف به الگوگرفتن از روش‌های دنیایی خداییم، یعنی رحمت و محبت‌مان باید عام و

فراگیر باشد.

خلاصه‌ی کلام آنکه، پیروان قرآن موظفند رحمت رحمانی‌شان را که عام و همه‌گیر است نثار همه‌ی مردم کنند و بروز و ظهور صفت رحمت و محبت در ایشان باید صدها بار قوی‌تر و بارزتر از صفات دیگر باشد، چنانچه در قرآن این چنین است.

دلیل چهارم: همسویی با هدف خلقت

برای پذیرش یا عدم پذیرش هر بحث اعتقادی، می‌توان آن را در رابطه با هدف خلقت آدمی و غایتی که بدان منظور خلق شده است، سنجید. هر صفت یا عملی به هر اندازه که با هدف خلقت هماهنگی و همخوانی داشته باشد، پسندیده، و به هر اندازه با آن در تضاد باشد، ناپسند است. این یک راه اصلی و کلیدی برای ورود به بحث درباره‌ی بسیاری از صفات و اعمال می‌باشد.

هدف خلقت

در متون دینی و اعتقادی ما، «عبادت، تقرب و نزدیک شدن به حضرت حق، سیر الی الله، رشد و فلاح» به عنوان غایت خلقت آدمی معرفی شده‌اند. محققان دینی، یا یکی از موارد فوق را به عنوان غایت خلقت آدمی ذکر می‌کنند و یا به نحوی این غایات را به هم می‌پیوندند.

اکثر محققان بر مبنای قول صریح خداوند که «جنّ و انس را نیافریدیم مگر برای آن که مرا بپرستند»^۱، «عبادت و پرستش» را به عنوان غایت خلقت برگزیده‌اند. اگر مراد از «عبادت»، فقط صورت ظاهری عبادات باشد، باید اقرار کنیم که حتی نماز که عالی‌ترین تجلّی عبادات است، نمی‌تواند هدف و مقصد باشد و فقط به عنوان وسیله‌ای برای ارتقاء و بالارفتن و نزدیک شدن به هدف اصلی به کار می‌آید. اصولاً در صورتی که پس از دستیابی به هدف قابل دستیابی، هدف بزرگ‌تر و والاتری ترسیم نشود، پویایی از رهرو گرفته می‌شود و

۱. الذاریات ۵۶، وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

چنین اهدافی که در نهایت به سکون و درج‌آوردن سالک منجر شوند، هدف مقدّس و ایده‌آلی نخواهند بود.

در یک جهان‌بینی پویا و زنده، هدف واقعی آن است که با نیل به آن، تحرّک و پویایی از رهرو سلب نشود؛ به‌نحوی که همیشه فضایی لایتناهی برای ادامه حرکتِ رهرو، پیش‌رو باشد.

برای مثال اگر از عبادت‌کننده‌ای بپرسند: چرا عبادت می‌کنی؟ احتمالاً، پاسخ خواهد داد: «قربة الی الله»، یعنی عبادت می‌کنم که به خدا نزدیک شوم.

تعبیر «عبادت می‌کنم» که «به خدا نزدیک شوم». روشن می‌کند که: «عبادت» وسیله‌ای است برای «نزدیک‌شدن به معبود». بنابراین عبادت وسیله است و «تقرّب‌جویی»، هدف. حال اگر دوباره از او سؤال کنیم که چرا می‌خواهی به خدا نزدیک شوی؟ اگر پاسخ دیگری آماده داشته باشد، آن پاسخ دوم هدف می‌شود و تقرّب‌جویی نیز از مقام هدف به مقام وسیله نزول می‌کند.

با این اوصاف، شاید «رسیدن به قرب الهی» هدف و غایت باشد و شاید «کمال»، «فلاح»، «رشد»، «رضایت خدا» و...

غایت خلقت آن است که جامعه‌ی بشری به کمال و رشد برسد، غایت آن است که بشریت به آنچه مطلوب خالق بوده است، نزدیک‌تر شود. به این جهت حرکت در جهت رشد و کمال فردی نیز، آن‌گاه ارزشمند است که نه‌تنها در به حرکت درآوردن دیگران خللی وارد نکند، بلکه در جهت حرکت آن‌ها باشد.

قطعاً اگر یک عضو برای سعادتِ خود، دیگران را از مسیر سعادت دور کند قابل قبول نیست، بلکه رشد ما، خود، در گرو رشد سایر هم‌نوعان است. به هر اندازه در رهیابی و رشد هم‌نوعان دخیل باشیم و در حرکت جمعی جامعه تأثیر بگذاریم، به همان اندازه، هدف خلقت را در مورد خود نیز محقّق کرده‌ایم و در جهت سعادت و فلاح گام برداشته‌ایم.

از این‌رو، مقرب‌ترین بندگان خدا، که در مسیر رشد و فلاح، بیشترین طیّ مسیر را داشته‌اند؛ - یعنی پیامبران، اولیا و مصلحان - موفقیتشان نه در گرو پیشتازی و رشد خودشان، بلکه به واسطه‌ی تلاش در جهت رشد دیگران حاصل

شده است. حتی می‌توان گفت: اگر به شکل فردی هم پیشتازند بدان علت است که تلاش بیشتری در جهت رشد و اصلاح جامعه به کار برده‌اند. در منابع دینی ما وارد شده است که «انسان‌ها مانند معادن طلا و نقره‌اند»^۱. همچنین در نهج‌البلاغه آمده است که «پیامبران، آمدند تا خردهای مدفون و ناپیدا را استخراج و هویدا کنند»^۲، یعنی انسان‌ها مثل معدنند، این، استعدادها و خرد انسان‌ها است که مدفون شده و اکثراً بلااستفاده مانده است. بنابراین وظیفه‌ی هر پیامبر و هر مصلح و بلکه هر انسانی آن است که به کشف و استخراج این معادن بپردازد.

نتیجه این که: هدف آفرینش، پرورش جوهره‌ی وجودی آدمی است — چه وجود خود و چه وجود دیگران —.

بدیهی است استخراج جوهره‌ی انسانی، جز با جوشش درونی و بر مبنای اختیار کامل صورت نخواهد گرفت. آدم‌شدن مطرح است نه آدم‌کردن، پیامبران و مصلحان تلاش کردند انسان‌ها، با طیب خاطر و در نهایت اختیار، راهی را بپیمایند که جوهره‌ی وجودی‌شان را هرچه بیشتر آشکار کند.

این روش، با وادار کردن به تبعیت و فرمانبرداری متفاوت است. اگر خواست حق تعالی، اجبار آدمیان به پیمودن یک راه و مسیر خاص می‌بود، خود، بهتر از هر مُصلحی می‌توانست به این خواسته، جامه‌ی عمل بپوشاند، همچنان که بسیاری از مخلوقات را غیرمختار آفریده است.

هدایت، وادار کردن و راه‌بردن اجباری نیست، ایجاد زمینه برای رهروی داوطلبانه است. پُر واضح است که ایجاد زمینه‌ی پذیرش، احتیاج به برقراری ارتباط و نزدیک شدن به هم‌نوع دارد، بدان حدّ که حاضر شوند به حرفت گوش دهند، درباره‌ی آن بیاندیشند و بدون هیچ فشار و اجباری، گرد و غبار از روی گنجینه‌ی وجودشان به کنار بزنند. هرچند در بسیاری از مراحل، تمایلات نفسانی و عادات ایشان، مانع کار شود.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷، النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.
۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۳، وَ أَتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبَاءَهُ... وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ.

آیا این برقراری ارتباط و نزدیک‌شدن به افراد برای یک حرکت جمعی به‌سوی کمال، جز بر مبنای دگردوستی و محبت و جز با بذل رحمت و گذشت و نرمی و ایثار، امکان‌پذیر است؟! هرگز.

حال به یک پرسش کوتاه پاسخ دهیم: هدایت و پرورش جوهره‌ی انسانی، در مورد انسان‌های ره‌یافته مصداق دارد یا در مورد مردم عادی، نااهلان، جاهلان و آن‌ها که هدایت نشده‌اند؟ خدایی‌شدن انسان‌ها، در مورد انسان‌های الهی صادق است یا در مورد انسان‌های غیر الهی؟

پرواضح است که انسان الهی که هدایت‌شده و ره‌یافته است، این انسان غیر الهی و دورافتاده از راه است که احتیاج به راهنمایی و الهی‌شدن و پرورش جوهره‌ی انسانی دارد.

نتیجه‌ی ساده‌ی این استدلال آن است که این محبت و رحمت و گذشت و ایثار و تغافل و نرمی، باید بر روی غیرمؤمنان، مشرکان، افراد ره‌نایافته و گمراه اعمال شود. یعنی ما موظفیم در مسیر دست‌یابی به غرض و هدف خلقت، با بدترین و گمراه‌ترین افراد، با روش محبت‌آمیز رفتار کنیم.

عدو را به الطاف گردن ببند
که نتوان بریدن به تیغ این کمند
چو دشمن کرم ببند و لطف و جود
نیاید دگر خبث از او در وجود
و گر خواجه با دشمنان نیکخوست
بسی بر نیاید که گردند دوست
(سعدی)

دلیل پنجم: علت آغازین خلقت

اشاره کردیم که هر صفت را می‌توان با غایت خلقت محک زد. اگر با آن همخوانی داشت، مثبت و مورد تأیید خالق است. هدف خلقت را از چند وجه می‌توان بررسی کرد، یکی غایت خلقت که در بخش قبل بدان پرداختیم، یعنی

خداوند انسان را آفرید که این انسان چه کند، به کجا برسد و چه بشود؟ یادآور شدیم که: خداوند انسان را آفرید تا جوهره‌ی انسانی‌اش شکوفا شود، بشود آنچه باید بشود.

لکن از منظر دیگری نیز می‌توان به این بحث نگریست و آن هدف فاعلی است. غرض خالق از خلقت چه بود؟ کدام صفت باری تعالی منشأ شروع خلقت شد؟

بحث خدا، تحریک خدا، غرض خدا، اصلاً مربوط به این نوشتار نیست. ولی به شکل گذرا عنوان کنیم که طبق صریح قرآن و برداشت قریب به اتفاق محققان این «لطف و رحمت» خدا بود که موجب شد خداوند اقدام به خلقت آدمی کند. «اگر خدا می‌خواست، همه‌ی مردم یک امت واحد بودند، لکن - چنین اراده کرده است که - همواره مختلف و گونه‌گون باشند، مگر آن‌ها را که پروردگارت «رحمت» آورد و اصلاً آن‌ها را به همین دلیل آفریده است»^۱.

من نکردم خلق تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم
(مولوی)

و نیز در حدیث قدسی آمده است:

«دوست داشتم که شناخته شوم پس خلقت را آغاز کردم»^۲

امام خمینی رحمته الله در مقدمه‌ی کتاب وزین مصباح/الهدایه درباره‌ی حدیث فوق چنین می‌فرماید:

«قوله تعالی : «فأحببت أن أعرف» اشاره است به ظهور حب و عشق

و تعیین آن به ظهور ذاتی ذات للذات و شهود خود به شهود ذاتی»^۳

۱. هود ۱۱۸ و ۱۱۹، وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۸، كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.

۳. مصباح/الهدایه، ص ۱۶.

منظر و زاویه‌ی نگاه این هدف خلقت با منظر هدف خلقت در بخش قبل متفاوت است. در بخش پیشین سؤال کردیم خدا انسان را آفرید که انسان چه بشود، در این بخش می‌گوییم چه شد که خدا انسان را آفرید؟ در بخش قبل گفتیم که خدا انسان را آفرید تا این انسان دست به استخراج عقل و جوهره‌ی غبار گرفته‌ی وجودش بزند. این استخراج عقل‌های پنهان، محتاج تماس و ارتباط دوستانه‌ای است که شخص را به رهروی تحریک کند. برقراری این ارتباط، جز در سایه‌ی لطف و محبت و رحمت، قابل تصوّر نیست؛ اما در این بخش می‌گوییم صفت رحمت و محبت خدا، او را واداشت که انسان را بیافریند و اصلاً او را از سر محبت و رحمت آفرید.

از هر دو راه به محبت و رحمت می‌رسیم. خداوند صریحاً می‌گوید: «برای رحمت و محبت بود که او را آفریدم.» حال وقتی ما را از روی محبت آفریده‌اند، آیا می‌توانیم طریقی جز طریق رحمت و محبت انتخاب کنیم؟ «به هر طرف که روی آسمان همین رنگ است»، رنگ محبت در غرض نهایی همان قدر هویدا است که در علت آغازین خلقت، اصلاً آغاز و انجام این طومار با محبت و عشق است. میانه‌اش را نیز به جز با عشق و محبت طی نتوان کرد.

آفرین بر عشق کلّ اوستاد

صد هزاران ذره را داد اتحاد

(مولوی)

دلیل ششم: اطاعت امر

در صفحات پیشین گفتیم، محبت، کار دل است و نه یک امر ظاهری، بنابراین اگر دل نپذیرد که محبت کند، وادار کردن به نرمی و تواضع و محبت ظاهری، کم‌فایده و بلکه بی‌فایده است. لکن در تحریک و ترغیب دل نیز استدلال‌ات عقلی، ابزارهای قوی و کارآمدی هستند. همین مقدار که به ما ثابت شود، پدر، معلم، بزرگ‌قوم و یا مصلح و امام و پیامبر و خدا - البته بعد از اثبات و به‌جان‌نشستن خیرخواهی‌شان - ما را به داشتن صفاتی فرمان داده‌اند، عقل حکم

می‌کند که امر آن بزرگ‌خیرخواه را اطاعت کنیم و دل نیز در اینجا همراهی می‌کند.

دستورات خداوند رحمان و رحیم، در قالب آیات قرآنی ما را به فرمانبری از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام نیز فرامی‌خواند؛^۱ که اطاعت امر پیامبر و امام، همان اطاعت فرمان خداست.^۲

در متون دینی ما، محبت و دوستی هم طراز با اصل دین قرار داده شده، با این عبارتها که: دین جز محبت نیست. محبت همان دین است و دین همان محبت.^۳ تا بدان‌جا که در رتبه‌بندی انسان‌ها، بزرگ‌ترین جایگاه و مرتبه را بعد از پیامبران به افراد با محبت داده‌اند.^۴ نسبت‌های خویشاوندی و حتی در رأس آن، نسبت برادری را مادون دوستی می‌دانند و به‌صراحت می‌فرمایند: برادری را که دوستش نداری برادر مخوان؛ و در دسته‌بندی خویشاوندی نیز نزدیکی قلب‌ها و دوستی را نزدیک‌ترین نسبت خویشاوندی می‌دانند، تا آن‌جا که می‌فرمایند: خویشاوندی، به دوستی احتیاج بیشتری دارد تا دوستی به خویشاوندی.^۵

امر به خوبی کردن، احسان، رحمت و عطوفت، خوش‌رویی و خوش‌خویی، در متون مذهبی و اخلاقی، موج می‌زند. در مسیر دوست‌یابی و گسترش دامنه‌ی دوستان، چه زیبا استدلال می‌کنند که: هرچقدر مال و ثروت داشته باشید، برای دوست‌گیری از طریق بذل و بخشش اموال، تعداد محدودی را جذب خواهید کرد و مالتان پایان می‌پذیرد، ولی با خوش‌رویی و بذل محبت دوست بگیرید که سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر است.

به پیامبر خاتم ﷺ امر می‌شود که «با خلق مدارا کن». در دسته‌بندی رفتار با دیگران و نوع دینداری، حسن‌خلق و خوش‌اخلاقی و حسن‌سلوک، برترین

۱. نساء ۵۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

۲. /تهذیب، ج ۶ ص ۱۰۱، مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

۳. /الكافی، ج ۸، ص ۷۹، الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ.

۴. مستدرک /الوسائل، ج ۱۲ ص ۲۲۰. النَّبِيُّ ﷺ، أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابُّونَ فِيهِ.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۸، الْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ.

امتیازها را می‌گیرد؛ و آن‌گاه که سنگ و ترازوی قیامت برای سنجش و مقایسه‌ی اعمال به کار می‌آید، هیچ وزنه‌ای را سنگین‌تر از همین خوش‌خلقی نخواهیم یافت.

امر به مدارا با مردم حتی مردم کم‌ظرفیت و قدرشناس، به همان غلظتی است که امر به نماز و روزه و سایر واجبات شده است. نمی‌توان امر به نماز را پذیرفت، لکن امر به مدارا و سازگاری و تحمل مردم را نپذیرفت.

این رحمت و دلسوزی و خیرخواهی، یک ذره و دو ذره‌اش کفایت نمی‌کند. قلبت را از آن پر کن و نه فقط برای فرزند و پدر و مادر، بلکه برای همه‌ی مردم. این دستور صریح دین است و از زبان ائمه علیهم‌السلام دستور به عفو و گذشت و تعاف و نرم‌خویی و ملاطفت و تواضع، مکرر در مکرر، بدون حد و مرز صادر شده است. تا آن‌جا که گذشت و عفو را حق می‌دانند که از طرف بدکار بر گردن توست، و تا عفو نکنی و نبخشی، به آن بدکار مدیونی. الله اکبر، دین ما چه می‌گوید و ما کجا هستیم؟ اصلاً بسیاری از صفات فوق‌الذکر جز در مقابل گنهکاران و بدکاران محل دیگری برای اجرا ندارد. عفو فقط در مقابل بدی و جرم است، یعنی بدکار و مجرم را ببخش و عفو کن و الا نیکوکار بی‌گناه که احتیاجی به عفو ندارد.

به‌هرصورت اگر گوش به فرمان خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام هستید، هزاران بار ما و شما را به رحمت و محبت عام فرمان داده‌اند.

در بین انبوه آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام به محبت عام که بیش از یکصد مورد آن را در فصل اول ملاحظه کردیم سزاوار است دو سه مورد را با جزئیات بیشتری از نظر بگذرانیم و درس بگیریم.

سفارش اول: نص صریح قرآن

پروردگار عالمیان، صفات بسیاری را در قرآن حکیم، تأیید و صفتهای فراوانی را نیز تقبیح کرده است. در سوره‌ی مبارکه‌ی قصص، صفاتی از گروه تائیدشده‌ی مؤمنان ذکر می‌کند که لایق دو بار پاداش گرفتن هستند و می‌فرماید:

«آن‌ها بدی را با نیکی پاسخ می‌دهند»^۱.

و مگر بدی جز از جانب آدم بد، خطاکار و جفاکار صادر می‌شود؟ خداوند می‌فرماید: «مؤمن، بدی را با نیکی پاسخ می‌دهد». اگر پاسخ بدی، نیکی است، پس پاسخ نیکی چیست؟ اگر پاسخ بدکار و خطاکار و جفاکار، خیرخواهی است، جز این است که: «همه را دوست بدار» و برای همه خیرخواهی کن. اگر نمی‌توانی از دایره خیرخواهی‌ات «خطاکار و جفاکار» را خارج کنی، یعنی هیچ‌کس را نمی‌توانی خارج کنی، یعنی خیرخواه همه باش و همه را دوست بدار، بی‌استثناء.

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی أحسِن إلی من أسَا
(سعدی)

سفارش دوم: تأییدی از نهج‌البلاغه

علی‌علیه‌السلام نیز جمله‌ی مشهوری دارد که:

«شر دیگران را با خیرخواهی پاسخ بده»^۲.

و نیز حضرتش در وصف متّقین می‌فرماید:

«متّقین کسانی هستند که از آن‌که بر ایشان ظلم کرده، درمی‌گذرند؛ کسی را که تحریمشان کرده، می‌بخشند؛ و با کسی که با ایشان قهر کرده و دوری گزیده ارتباط برقرار می‌کنند»^۳.

حال اگر وظیفه‌ی ما در قبال آنان که شرّشان به ما می‌رسد، خیرخواهی و عفو و بخشش باشد، انسان‌های دیگر که جای خود دارند و حتماً باید خیرخواه آنان باشیم. از این زاویه انسان‌ها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: آنان که خیرشان

۱. قصص ۵۴، أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۸، ارْجُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۰۳، يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ.

به ما می‌رسد، آنان که نه خیرشان به ما می‌رسد و نه شرشان، و آنان که فقط شرشان به ما می‌رسد. حال اگر دستور دین مبین آن است که به گروه سوّم، خیرخواهی و عفو و بخشش نثار کن، برای اثبات لزوم خیرخواهی در مقابل گروه اوّل و دوّم، دیگر احتیاجی به دلیل و مدرک و امر و داستان نیست. یعنی: همه را دوست بدار و با همه از روش‌های محبّت‌آمیز شروع کن.

سفارش سوّم: تأیید و تأکید مجددی از صحیفه‌ی سجّادیه

امام سجّاد علیه السلام در زبور آل محمد صلی الله علیه و آله، با خدای خود راز و نیازها دارد و در قالب دعا و نیایش، به بشریّت درس‌ها داده است، عبارتهای ذیل از دعای مکارم اخلاق صحیفه‌ی سجّادیه، تئوری محبّت فراگیر را به بهترین شکل ممکن ارائه می‌کند:

«خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست.

مرا وادار با کسی که با من دورویی کرده، یک‌رنگی کنم و خیرخواهش باشم.

مرا وادار، کسی که از من دوری‌گزیده و قهر کرده، با نیکوکاری به سراغش روم.

به من توفیق ده آن که مرا از خیر محروم کرده، با بذل و بخشش جوابش گویم.

مرا وادار تا با کسی که با من قطع رابطه کرده، رابطه برقرار کنم؛

مرا برانگیز تا در مورد کسی که غیبتم کرده، از او به نیکی یادکنم.

توفیقم ده تا قدرشناس نیکی‌های دیگران باشم و از بدی‌هایشان درگذرم^۱».

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِيْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ.

وقتی امام علی (علیه السلام) چیزی را از خدا می‌خواهد، حتماً برای تحقق آن تلاش می‌کند و آنچه می‌خواهد قطعاً در مسیر رشد و تکامل بشریت است و چون ما اعتقاد داریم پیامبر الله (صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام انسان‌های رشدیافته‌ای بوده‌اند که جوهره‌ی وجودی‌شان را به درجات اعلی آشکار کرده‌اند، بنابراین این درخواست‌ها باید به درجات عالی در وجود خودشان متبلور و متجلی باشد.

از این فقره‌ی دعاها چنین برداشت می‌شود که انسان رشدیافته کسی است که پاسخ دورنگی را با یکرنگی، پاسخ قهر را با نیکوکاری، پاسخ تحریم را با بذل و بخشش، پاسخ غیبت را با یاد نیکو و بالاخره پاسخ بدی را با نیکی بدهد. امامان و پیامبران، این الگوهای عالی بشریت چنین بوده‌اند. حال اگر پاسخ دورنگی، یکرنگی است، اگر پاسخ قهر، آشتی است، و اگر پاسخ بدی، خیرخواهی است، پس اصلاً جایی برای دورنگی، ترشروی، قهر و غضب و خشم باقی نمی‌ماند. حداقل اینکه اصل بر محبت، آشتی، مهربانی، خیرخواهی، بخشش، گذشت و تغافل است. در مورد هر که می‌خواهد باشد. دستور عام است و بی‌استثناء.

چشم زخمی ز گرانان جهان گر برسد
خطر از سنگ ندارد دل آینه‌ی ما
(صائب تبریزی)

دلیل هفتم: اقتدا به الگو

هر دین و هر مسلکی، شیخی و مقتدایی دارد، رهروان و سالکان به دنبال الگویند تا گام بر جای پای او نهند و به کمال نزدیک و نزدیک‌تر شوند. در ادیان الهی، شخص پیامبر، این واسطه‌ی خالق و مخلوق به عنوان بهترین الگوی رفتاری برای پیروان سرمشق قرار می‌گیرد. اگر در الگوگرفتن از رهبران مکاتب بشری، پیروان به‌علت معصوم ندانستن آن پیشوا، چه بسا فقط در مواضع سیاسی یا تربیتی او را الگو قرار دهند، اما در مورد پیامبری که خداوند با بیان خود، او را «الگوی نیکو» لقب داده است، همه‌ی افعالش، باید برای ما الگو باشد. حضرت

۱. احزاب ۲۱، لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.

عیسی بن مریم علیه السلام، بیشتر به رحمت و شفقت شناخته شده است تا دیگر صفات، و پیامبر خاتم الانبياء نیز در یک کلام، تجلّی یک صفت است، صفت «رحمت»، آن هم نه برای قوم و قبیله‌ای خاص، بلکه برای «عالمیان»^۱، برای همه. ای کسانی که خود را پیرو پیامبران الهی می‌دانید، اگر همه را دوست ندارید، اگر رحمت و محبت و عشقتان را نثار یکایک مردم نمی‌کنید، باید در پیروبودن خود شک کنید. پیرو «رحمة للعالمین»، باید دوستی‌اش، عشقش و محبتش فراگیر باشد. این «عالمین»، کافران، بدکاران، بی‌ادبان، نابکاران و همه و همه را شامل می‌شود.

ماجرای خاکسترریختن آن زن یهودی بی‌ادب بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله را قبلاً ذکر کردیم. آن‌گاه که او بیمار شد و چند روزی در آن مسیر بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله خاکستر ریخته نشد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی داشتیم که در این مسیر احوال ما را می‌پرسید، و آن‌گاه که شنید آن زن بیمار شده است به عیادتش رفت.

زن یهودی بی‌ادب و جسور هم جزو عالمین است و در دایره‌ی محبت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گنجد. از این روست که پیامبر ما مفتخر به دریافت صفت «دارای خُلق عظیم»^۲ شد. «خُلق عظیم» یعنی تواضع، محبت، صبر، تحمل، عصبانی‌نشدن، همه را دوست‌داشتن، حتی بی‌ادب را، حتی جسور و بی‌تربیت را. پیامبر، حریص بود و زیاده‌خواه^۳، و نزدیک بود زیاده‌خواهی، کار دست او بدهد و او را تلف کند؛ او چه چیز را زیاده‌تر و فزاینده‌تر از حدّ مقرر و بیش از تکلیف می‌خواست؟

پیامبر، بیشتر از تکلیف، حرص و تأسف می‌خورد که چرا آدم‌ها به سمت رشد و کمال خودشان نمی‌روند.^۴

۱. انبیاء ۱۰۷ و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

۲. قلم ۴، وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

۳. توبه ۱۲۸، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ. یوسف ۱۰۳، وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسَ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. نحل ۳۷، إِنَّ تَحْرِيصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ.

۴. یوسف ۱۰۳، وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسَ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ.

بد نیست قلم را به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بدهیم تا عشق نبوی به همه‌ی بندگان را برای شما به تصویر بکشد:

راستی چرا پیامبر خاتم^۱ از ایمان‌نیاوردن مشرکان آن‌گونه تأسف و تأثر جان‌فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ «ای پیامبر، نزدیک است که اگر اَمّت تو ایمان نیاورند، از شدت تأسف بر سرنوشت آنان خود را هلاک کنی»، جز آن‌که به همه‌ی بندگان خدا عشق می‌ورزید^۲؟

اولیای خدا... چون مظهر رحمت خدا هستند می‌خواهند همه‌ی مردم سعادت‌مند باشند، وقتی می‌بینند که مردم این‌طور هستند، مردم دارند دسته‌دسته به جهنّم می‌روند، دسته‌دسته برای خودشان جهنّم تهیّه می‌کنند، آن‌ها از این رنج می‌برند حتّی... برای این‌که کفار هم به جهنّم می‌روند آن‌ها رنج می‌برند^۳.

پیامبر دستور نداشت آن‌ها را به زور هدایت کند و به اجبار وارد بهشت کند. در واقع این هدایت و آن بهشت بی‌معنی است و ارزشی ندارد. چون پیامبر^۴ می‌دانست امر هدایت با اجبار سروکار ندارد و مردم باید با پای خودشان در مسیر کمال گام بردارند و چون می‌دید چنین نمی‌کنند، حرص می‌خورد و متأسّف می‌شد. آن قدر که خداوند به او هشدار داد که: «نزدیک است خودت را تلف کنی». آیا اگر پیامبر^۵ آن‌ها را دوست نداشت، از گمراه‌ماندن ایشان متأسّف می‌شد؟ آیا در ذهنش چنین خطور می‌کرد که: ما که کار خودمان را کردیم حالا نمی‌خواهند آدم بشوند، نمی‌خواهند به بهشت بروند به ما چه، به جهنّم...!!! هرگز! پیامبر^۶ حتّی در مورد افرادی که به شخص ایشان اسائهی ادب می‌کردند دلسوزی می‌کرد؛ بیش از انتظار، بیش از تکلیف. ای پیروان پیامبر خاتم^۷، پیروی، فقط به داشتن اسم مسلمان نیست، به عمل است. به تبعیّت تامّ و تمام

۱. کهف ۶

۲. صحیفه‌ی امام خمینی (ره)، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۵۹.

از کلیه‌ی صفات پیامبر ﷺ است، از جمله و مهم‌تر از همه «دوست‌داشتن همگان».

دلیل هشتم: قانون طلایی رفتار متقابل

عکس‌العمل در مسائل انسانی نیز جاری و ساری است. در شرایط عادی، کودک شیرخوار نیز پاسخ لبخند شما را با لبخند می‌دهد و مردمان با گرایش‌های فکری و سلائق مختلف، پاسخ محبت را محبت می‌دانند و پاسخ سلام را علیک‌السلام. در اکثر کتب پیشوایان مکاتب و ادیان مختلف تعبیری این چنین هست که «آنچه بر خود می‌پسندی بر دیگران نیز بیسند و آنچه بر خود روا نمی‌داری بر دیگران نیز روا مدار».

بدیهی است آدمی علاقمند است که دوستش بدارند، به او احترام بگذارند، احتیاجاتش را برطرف سازند و از گناهش چشم‌پوشند. در مقابل خطاها، او را ببخشند. این گرایش فطری حتی در کودکان نیز بارز و آشکار است، تا حدی که گاه کودک، برای جلب توجه و محبت دیگران، کارهای غیرمعمول انجام می‌دهد. اریک فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن» بارها اشاره می‌کند، آدمی به‌جای به‌کاربردن هنر دوست‌داشتن، به‌جای تمرین عاشق‌شدن و نثارکردن محبت و دوستی، سعی می‌کند به نحوی عمل کند که دیگران او را دوست بدارند. آرایش، پیروی از مد و ده‌ها حرکت رایج و معمول، خصوصاً در نسل جوان، نه برای ابراز محبت، که به خاطر دوست‌داشته شدن، خود را در دل طرف مقابل جاکردن و علاقمندکردن دیگری به خود، به کار می‌رود. در صورتی که این هنر نیست؛ هنر، دوست‌داشتن است، اینکه خود را زیبا جلوه دهی تا دوستت بدارند و تحسینت کنند هنر نیست، اینکه دوست‌بداری و عشق‌بورزی هنر است. ولی از همین زاویه‌ی متداول نیز، که به‌حق از نظر فروم، انحراف و بی‌راهه

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۱، فَأَحْبِبْ لِعَبْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ آخِرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، تحف العقول، ص ۵۰۳، مواظب المسیح علی‌ه‌السلام، وَ اغْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ كَمَا أَنْكُمْ تُجِبُونَ أَنْ يُعْفَى عَنْ سَيِّئَاتِكُمْ، معدن الجواهر، ص ۵۵، فی وصیة لقمان لابنه: يَا بُنَيَّ... تُحِبُّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ.

است، اگر خوب و عاقلانه شروع کنیم و متوقف نشویم و به طی مسیر ادامه دهیم به محبت عام می‌رسیم. یعنی توقف بر روی آن انحراف است و استفاده‌ی معبرگونه و گذر از آن پسندیده.

ما دوست داریم که به ما محبت شود. مایلیم که دوستان بدارند، خوش داریم که گناهان را ببخشند و با روی خوش با ما برخورد کنند. دوست داریم در یک جمع غریبه که وارد می‌شویم، با سوءظن به ما نگاه نکنند و ما را از خود بدانند، آنچه دوست داریم و آنچه مفید است برایمان آماده کنند. همچنین ما بر این باوریم که عکس‌العمل هر عمل به طور طبیعی، متناسب با همان عمل است. این دو باور و گرایش فطری را کنار هم بگذارید؛ این نتیجه حاصل می‌شود که: اگر می‌خواهی دوستت بدارند، دیگران را دوست بدار، اگر می‌خواهی در جمع غریبه‌ها به تو بی‌توجهی نکنند، با تو با سوءظن برخورد نکنند، تو هم با غریبه‌ها چنین مکن، خلاصه: «هر آنچه می‌پسندی که با تو کنند، با دیگران همان کن»^۱. دوست داری همه دوستت بدارند؟ این یک گرایش و تمایل فطری و طبیعی است، اشکالی ندارد. پس تو نیز همه را دوست بدار. دوست داری خدا و بنده‌ی خدا، عذرخواهی‌ات را بپذیرند؟ پس عذرخواهی خطاکاران را بپذیر. میل داری دیگران خیرخواه تو باشند و در رسیدن تو به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت مددکارت باشند؟ تو نیز چنین باش، خیرخواه همه، دوستدار همه، غمخوار همه. باور کنیم که لذت دوست‌داشتن، بیشتر از دوست‌داشته‌شدن است. لذت‌ایثار و بخشش، بیش از لذت بخشیده‌شدن و دریافت‌کردن است.

این اصل که در عرف بین‌الملل به عنوان «قانون طلایی» پذیرفته شده است در فرهنگ الهی و اسلامی به عنوان جامع‌ترین و فراگیرترین کلمه و قانون معرفی شده است.^۲

پای‌بندی به آن را شرط مؤمن‌بودن قلمداد کرده^۳ و رسیدن به درجات بالای

۱. انجیل لوقا.

۲. بحار/الانوار، ج ۷۴ ص ۲۱۰. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، قُلْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَيْ كَلِمَةً حُكْمٌ جَامِعَةٌ أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ.

۳. /ارشاد/القلوب، ج ۱، ص ۱۱۸، النبی (صلی الله علیه و آله)، أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا.

ایمان را در گرو آن دانسته‌اند.^۱

عمل به این اصل را علامت تواضع^۲ و خیرخواهی^۳ دانسته‌اند و کسی را که به این صفت پای‌بند نباشد عاقل نمی‌شمارند^۴ و چنانچه به این زینت آراسته باشد او را عادل‌ترین مردم به شمار می‌آورند^۵ که به قرب رضوان حق راه خواهد یافت.^۶

دلیل نهم: اثبات محبت از منظر شکر و سپاسگزاری

در تمامی فرهنگ‌ها، سپاسگزاری در مقابل نیکی، پسندیده، و ضد آن ناپسند است و صد البته در فرهنگ قرآنی نیز این‌چنین است.

لفظ کافر، هم در مقابل مؤمن است و هم در مقابل شاکر، به عبارتی نقطه‌ی مقابل ایمان، کفر است و نقطه‌ی مقابل شکر، کفران.

شکر و سپاسگزاری در مقابل نعمت‌های خداوندی به معنای قدرشناسی و به‌کاربردن آن نعمت در جهت خواستِ نعمت‌دهنده است. اولیاء دین صریحاً فرموده‌اند که به‌کاربردن نعمت یعنی: دوست‌داشتن همگان، یعنی محبت عام، محبت به همه، حتی به بدکار.

علی علیه السلام صریحاً می‌فرماید:

پاسخ نعمتی که خدا به تو ارزانی داشته است، آن است که «به آن که به

تو بدی کرده، نیکی و خیرخواهی کنی»^۷

۱. نهج الفصاحة، النبی صلی الله علیه و آله، افضل الایمان... أن تُحبَّ للنَّاسِ ما تُحبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ ما تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ.
 ۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۴، الرضا علیه السلام، التواضع درجات منها أن یَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلُهَا مَنْزِلَتِهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمِثْلِ ما يُؤْتِي إِلَيْهِ.
 ۳. بحار/الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۹، النبی صلی الله علیه و آله، عَلَامَةُ النَّاصِحِ قَارِبَتُهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ يُعْطِي الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَرْضَى لِلنَّاسِ ما يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ.
 ۴. بحار/الأنوار، ج ۷، ص ۲۳۲، الصادق علیه السلام، أَلَّا يُعْذِرَ الْعَاقِلُ عَاقِلًا حَتَّى يَسْتَكْمَلَ ثَلَاثًا إِعْطَاءَ الْحَقِّ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى خَالِ الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ أَنْ يَرْضَى لِلنَّاسِ ما يَرْضَى لِنَفْسِهِ.
 ۵. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۵، النبی صلی الله علیه و آله، أَعْدِلُ النَّاسِ مَنْ يَرْضَى لِلنَّاسِ ما يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَ كَرِهَ لَهُمْ ما يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ.
 ۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۸، عَنْ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ احْكُمْ عَلَى سِتِّ خِصَالٍ لَيْسَ مِنْهَا خُصْلَةٌ إِلَّا وَ تَقَرَّبَكَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَبَاعَدَكَ عَنْ سَخَطِهِ الْأَوَّلَةُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ الثَّانِيَةُ الرِّضَى بِقَدَرِ اللَّهِ فِيمَا أَحْبَبْتَ أَوْ كَرِهْتَ وَ الثَّالِثَةُ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تَبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ الرَّابِعَةُ تُحِبَّ لِلنَّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ ما تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ.
 ۷. غرر/الحکم، ص ۴۳۶، اجْعَلْ جِزَاءَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ الْإِحْسَانَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

و نیز نحوه‌ی ادای شکر نعمت دوربودن از گناهان را این گونه بیان می‌فرماید:

«سزاوار است آنان که مورد لطف قرار گرفته‌اند و پرهیز از گناهان نصیب برده‌اند نه تنها به گنهکاران به دیده‌ی تحقیر و شماتت ننگرند، بلکه بر ایشان دل بسوزانند و شکر این نعمت بزرگ که به گنهکار داده نشده و به او عطا شده است بر او غالب باشد».

به عبارتی؛ اگر به بدکار، نیکی نکنی و خیر او را نخواهی، نسبت به نعمت‌های خدا، ناسپاسی کرده‌ای. یعنی کفران ورزیده‌ای. باز هم نقطه‌ی صد را می‌گیرند که نود هم پیش ما بیاید. تقریباً پیام این دو روایت این است: اگر در مقابل بدکار، نیکی و خیرخواهی نکنی، کفرِ نعمت کرده‌ای.

دلیل دهم: اثبات محبت از دریچه‌ی دعا

دعا، درخواستی است از پروردگار، درخواستی که دعاکننده خود نیز باید با اعضا و جوارح و نیز با قلب و زبان در تحقق آن بکوشد، که به فرموده‌ی امام رضا علیه السلام اگر چنین نکند خود را مسخره کرده است.^۱ حال اگر دقت کنیم می‌بینیم که در بسیاری از دعا‌های مشهور و منتسب به اولیای دین علیهم السلام، آنچه درخواست می‌شود برای همه درخواست می‌شود، بی‌استثناء، بی‌انتخاب.

حتماً دعای تعقیب نماز را در ماه مبارک رمضان به خاطر دارید:

خدایا، تمام بیماران را شفا بده،

خدایا، تمام فقرا را بی‌نیاز کن،

پروردگارا، تمام اسیران را رهایی بخش،

۱. نهج/البلاغه، ص ۱۹۷. إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْخُمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ وَ يَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ.

۲. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۳۰، الرضا علیه السلام... مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ.

بارالها، کلیه‌ی گرسنگان را سیر کن^۱،
همه، تمام، کلیه؛ هر حاجتی که می‌خواهی و هر خیری طلب می‌کنی برای
همه طلب می‌کنی.

چگونه می‌شود از خدا بخواهیم که به همه خیر برساند، ولی آن‌ها را دوست
نداشته باشیم؟ سفارش شده است در بهترین لحظات دعا، برای دیگران دعا
کنید، سفارش شده است که در قنوت نماز وتر برای چهل نفر طلب مغفرت کنید.
چطور ممکن است از خدا بخواهیم گناه دیگران را ببخشد، ولی خود ما، خطایشان
را نبخشیم؟ و چگونه می‌شود از خدا برای همه طلب خیر کنیم، ولی خود ما، در
دل و زبان و عمل، خیرخواه همه نباشیم؟ اگر دعا و منبع دعا را تأیید می‌کنیم،
ناچاریم محبت عام را بپذیریم. دعاهایی که درخواستش با ضمیر جمع بیان شده
است، بهترین دلیل الزام محبت عام است.

داستان‌ها را نقل کردیم. دستورات و سفارشات بزرگان را ذکر کردیم و دلایل
چندگانه‌ای از زوایای مختلف بیان کردیم که بگوییم «می‌توان و باید برای همه
خیرخواهی کرد و همه را دوست داشت»، ثابت کردیم که در مراودات و
تعامل‌های انسانی، اصل بر محبت، حسن‌ظن، خیرخواهی، ملاطفت و خوشرویی
است، با همه و بدون استثناء.

۱. بحار/الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۲۰، النبی ﷺ، اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْبَانٍ
اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوبٍ اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ اللَّهُمَّ فَكِّ كُلِّ أَسِيرٍ اللَّهُمَّ
أَصْلَحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ.

فصل ششم

دوست داشتن فرد، دوست نداشتن صفت او

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُغِيضُ عَمَلَهُ»

همانا خداوند بنده را دوست دارد ولی عمل او را دوست ندارد^۱

فکر می کنید خدا ما را دوست دارد یا دوست ندارد؟

در قرآن کریم هفده بار لفظ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ...» به کار رفته است و در این هفده آیه خداوند به نه گروه گفته است: «دوستتان دارم». در ضمن بیست و سه بار نیز لفظ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ...» به کار رفته است و در این آیات خداوند به چهارده گروه گفته است: «دوستتان ندارم». با یک نگاه دقیق به لیست «آنان که خدا دوستشان دارد» و نیز لیست «آنان که خدا دوستشان ندارد» بینیم خود ما در کدام گروه هستیم؟ در گروه محبوبین خدا قرار داریم یا به این نتیجه می رسیم که خدا دوستمان ندارد؟

آنان که خدا دوستشان دارد

خدا نیکوکاران را دوست دارد.^۲

خدا توبه کنندگان را دوست دارد.^۳

خدا پاکان را دوست دارد.^۴

۱. نهج البلاغه، ص ۲۱۵.

۲. بقره ۱۹۵، مائده ۱۳، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، آل عمران ۱۳۴، آل عمران ۱۴۸، مائده ۹۳. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

۳. بقره ۲۲۲، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ.

۴. بقره ۲۲۲، إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

- خدا طالبان پاکی را دوست دارد.^۱
 خدا پرهیزکاران را دوست دارد.^۲
 خدا شکیبایان و صبرپیشگان را دوست دارد.^۳
 خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.^۴
 خدا عدالت‌پیشگان را دوست دارد.^۵
 خدا آنان را که در راه او در صف پیوسته پیکار می‌کنند دوست دارد.^۶

آنان که خدا دوستشان ندارد

- خدا تجاوزگران را دوست ندارد.^۷
 خدا هیچ کافر گنهکاری را دوست ندارد.^۸
 خدا کافران را دوست ندارد.^۹
 خدا ظالمان را دوست ندارد.^{۱۰}
 خدا هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.^{۱۱}
 خدا سرخوشان مغرور را دوست ندارد.^{۱۲}
 خدا هیچ‌یک از خیانت‌کاران گنهکار را دوست ندارد.^{۱۳}
 خدا هیچ‌یک از خیانت‌کاران کافر را دوست ندارد.^{۱۴}

۱. توبه ۱۰۸، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهَّرِينَ.
 ۲. آل عمران ۷۶، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ، توبه ۴، توبه ۷، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.
 ۳. آل عمران ۱۴۶، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.
 ۴. آل عمران ۱۵۹، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.
 ۵. مائده ۴۲، حِجْرَات ۹، ممتحنه ۸، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.
 ۶. صف ۴، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا.
 ۷. بقره ۱۹۰، مائده ۸۷، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.
 ۸. بقره ۲۷۶، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.
 ۹. آل عمران ۳۲، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.
 ۱۰. آل عمران ۵۷، آل عمران ۱۴۰، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.
 ۱۱. لقمان ۱۸، حدید ۲۳، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. نساء ۳۶، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا.
 ۱۲. القصص ۷۶، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ.
 ۱۳. نساء ۱۰۷، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا.
 ۱۴. حج ۳۸، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ.

خدا فسادگران را دوست ندارد.^۱

خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.^۲

خدا خیانت پیشگان را دوست ندارد.^۳

خدا مستکبران را دوست ندارد.^۴

به لیست دوم با دقت نگاه کنید، آیا ممکن است بتوانید ادعا کنید شما هیچ کدام از این صفات را مرتکب نشده و نمی شوید؟ هیچ اسراف؟ هیچ تکبر و هیچ تفاخری؟ و حتی هیچ گناهی؟

حالا دوباره به لیست دوست داشته شدگان نگاهی بیاندازید، یعنی آیا ممکن است حتی یکی از نه صفتی را که خدا، دارندگان آن را دوست دارد، به هیچ وجه نداشته باشید؟ ذره ای پرهیزکاری، اندکی نیکوکاری، یک درجه صبر، کمی عدالت، هیچ کدام؟ حتی در حد بسیار کم؟

آیا با صراحت می توانیم بگوییم ما مسرف هستیم یا نیستیم؟ هم هستیم و هم نیستیم.

ما صابر هستیم یا نیستیم؟ هم هستیم و هم نه.

نیکوکار، پاک، توبه کننده، عادل، باتقوی و... هستیم ولی نه کامل.

مسرف، ظالم، گنهکار، مستکبر چطور؟ نیستیم، ولی نه صد درصد.

در واقع مجموعه ی «دوستت دارم، دوستت ندارم» های خدا، به این فهرست سی - چهل آیه ای و به این بیست و سه گروه ختم نمی شود. اگر الفاظ مشابه و قریب المعنی را هم داخل کنیم و از روایات اهل بیت (علیهم السلام) هم کمک بگیریم: نتیجه ی قطعی این می شود که:

خداوند دارندگان هرگونه صفت خوب را دوست دارد و دارندگان

هرگونه صفت بد را دوست ندارد.

۱. مائده ۶۴، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، قصص ۷۷. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.

۲. انعام ۱۴۱، اعراف ۳۱. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.

۳. نحل ۲۳، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ.

۴. بقره ۲۰۵، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.

شما آگاهید که فهرست صفتهای خوب و بد، بسیار بلندوبالاست. یک نمونه‌ی آن حدیث معروف جنود عقل و جهل^۱ است. در یک سمت، لشکر عقل با هفتاد و پنج عضو و در سوی دیگر لشکر جهل با همین تعداد یار و یاور. مطمئناً هرکس یکی از صفات لشکر عقل را داشته باشد، خدا او را دوست دارد و هرکس یکی از صفات لشکر جهل را داشته باشد، خدا او را دوست ندارد. کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که یکی از صفات لشکر جهل را نداشته باشد، یعنی «خدا دوستش ندارد». در نتیجه می‌توان به‌صراحت گفت: تقریباً همه‌ی انسان‌ها به دلیل یک یا چند صفتشان در دایره‌ی کسانی قرار می‌گیرند که خدا دوستشان ندارد. هم‌چنین یقین بدانید کمتر کسی را می‌توانیم پیدا کنیم که هیچ‌یک از صفات لشکر عقل را نداشته باشد. یعنی: «خدا دوستش دارد» و به عبارتی باز هم به‌صراحت می‌توان گفت همه‌ی مردم جهان به دلیل یک یا چند صفتشان در دایره‌ی کسانی قرار می‌گیرند که «خدا دوستشان دارد».

نتیجه: همه در دایره‌ی کسانی هستند که خدا دوستشان دارد، و هم‌زمان همه در دایره‌ی کسانی هستند که خدا دوستشان ندارد.

این تناقض را چه کنیم؟ بگوییم در آن لحظاتی که صفتی از لشکریان عقل، یعنی یکی از کارهای خوب از آدمی سر می‌زند، خدا دوستش دارد و در لحظه‌ای که یک صفت ناپسند از او سر می‌زند، خدا دوستش ندارد؟ اولاً چه بسیار که انسان می‌تواند هم‌زمان دارای چندین و چند صفت از هر دو گروه باشد، شجاع باشد «از جنود عقل»، ولی هم‌زمان بخیل باشد «از جنود جهل»، شکور باشد «از جنود عقل»، ولی هم‌زمان عجول نیز باشد «از جنود جهل»؛ آیا خدا هم‌زمان دارد به او می‌گوید: «دوستت دارم، دوستت ندارم، دوستت دارم، دوستت ندارم» و اگر معنای دوستت دارم را «تمایل به خوشبختی و تلاش برای سعادت طرف مقابل» معنا کنیم، و دوستت ندارم را به معنای: «از تو متنفرم، از تو بدم می‌آید، آرزو می‌کنم به درک واصل شوی، تلاش می‌کنم عذابت بیشتر شود» معنا کنیم،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰، کتاب العقل و الجهل.

چگونه می‌شود؟ یعنی خدا در آن واحد، هم خوشبختی و کامیابی ما را خواهان است، هم بدبختی و هلاکت ما را؟! خودتان می‌بینید که نشدنی است، نه تنها از خدا بعید است، بلکه از ما نیز چنین افعال و حتی آرزوهای متضادی سر نمی‌زند. نه! باید به دنبال راه حل دیگری بود.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خیلی صریح بین ذات آدمی و اعمال و صفات او تفکیک قائل شده و مسأله را این چنین حل می‌کند:

«ممکن است خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد ولی بعضی کارهای او را دوست نداشته باشد، و نیز ممکن است عمل فردی را دوست داشته باشد ولی بدن او را مورد بی‌توجهی قرار دهد و به رنج بیاندازد».^۱

به عبارت صریح «يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ» دوباره دقیق شوید، امام علیه السلام خیلی شفاف و روشن، ذات فرد را از عمل او جدا دانسته و فرموده‌اند: خداوند بین ذات آدمی و اعمال و صفات او قائل به تفکیک است. فردی را دوست دارد ولی اعمال و صفات او را دوست ندارد.

امام عسکری علیه السلام نیز در حل این مشکل می‌فرماید: این که خدا می‌فرماید: «از مشرکین بیزارم»، این بیزاری از ذات آن‌ها نیست، بلکه «از شرک و زشتی‌های آن‌ها بیزار است».^۲ حضرت آیه الله شجاعی صاحب کتاب مقالات نیز در تبیین همین عقیده برای روشن کردن مفهوم براءت می‌فرماید: «راندن او، این نیست که خود شخص را می‌راند، بلکه نقایص و عیوب و رنگ‌های عارضی او را از خود می‌راند و او را جدا از آن‌ها می‌خواهد».^۳ حالا معما حل شد. شما می‌توانید در آن واحد صاحب ده‌ها صفت باشید که بعضی در فهرست دوست دارم‌ها و بعضی در فهرست دوست ندارم‌های خدا باشد. خدا برخی از این صفات ما را دوست دارد یعنی تأیید می‌کند و به دارنده‌ی آن صفات وعده‌ی پاداش می‌دهد و پیامبر و امام

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۴، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ.
۲. تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۴۴، قد قال سبحانه أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ وَ لَمْ يُدِرْ الْبِرَاءَةَ مِنْ خَلْقٍ ذَوَاتِهِمْ وَ إِنَّمَا تَبَرَّأَ مِنْ شُرَكَائِهِمْ وَ قَبَائِحِهِمْ.
۳. مقالات، ج ۱، ص ۲۱۴.

فرستاده است تا بندگان را به هرچه بیشتر فراگرفتن آن صفات دعوت کنند. همزمان برخی صفات ما را دوست ندارد، تأیید نمی‌کند و به پیامبر و امام مأموریت داده است که ما را از آلوده شدن به آنان برحذر دارند. یعنی همزمان صفاتی از ما را دوست دارد و تأیید می‌کند و صفاتی از ما را دوست ندارد و تأیید نمی‌کند. هرچند تعبیر «این صفت و رفتار را دوست دارم و تأیید می‌کنم» را با گزاره‌ی «دوستت دارم»، و تعبیر «این صفت و رفتار را دوست ندارم و تأیید نمی‌کنم» را با گزاره‌ی «دوستت ندارم» بیان کرده باشد.

چرا خداوند مفهوم «آن رفتار و آن اخلاق را تأیید نمی‌کنم» را با گزاره‌ی «دوستت ندارم» ادا کرده است؟

هنگامی که فرزند ما کار ناپسندی انجام می‌دهد و ما به او می‌گوییم «دوستت ندارم»، منظورمان تأییدنکردن آن صفتی است که الان انجام داده، ولی به جای جمله‌ی «دروغگویی‌ات را دوست ندارم»، جمله‌ی «دوستت ندارم» به کار می‌بریم چون این تعبیر بازدارنده‌تر است. ولاً خوشبختی و سعادت همین فرزند دروغگو را خواستاریم و حتی گفتن جمله‌ی «دوستت ندارم» را هم به خاطر تحریک او به دورشدن از آن صفت ناپسند و در مسیر خوشبختی قرارگرفتن بر زبان می‌آوریم و در واقع همین جابه‌جایی تعابیر و الفاظ، علامتی بر مهم‌بودن خوشبختی او برای ما و نشانه‌ی دوست‌داشتن اوست.

آن جفا با تو نباشد ای پسر
 بلکه با وصف بدی اندر تو، در
 بر نمد چوبی که آن را مرد زد
 بر نمد آن را نزد بر گرد زد
 مادر ار گوید تو را: مرگ تو باد
 مرگ آن خو خواهد و مرگ فساد
 (مثنوی مولوی)

«دوستت ندارم‌های» قرآن و حدیث، هم‌معنی «کراهت دارم، بیزارم، لعن الله، طرد می‌کنم، بدم می‌آید و ...» است. ولی همه و همه به صفت و رفتار فرد

برمی‌گردد نه به ذات او؛ و استفاده از واژگان «دوستت ندارم» فقط به خاطر تحریک بیشتر به انجام‌دادن آن فعل است.

خداوند خودِ کافر را دوست ندارد یا کفر او را تأیید نمی‌کند و نمی‌پسندد؟ مگر خداوند به موسی عليه السلام نمی‌گوید: اگر تلاش کنی بنده‌ی گنه‌کار و سرکش من به نزد من برگردد، از یک‌سال نماز و روزه برایم ارزشمندتر است؟ یعنی خداوند نه تنها گنه‌کار سرکش قهر کرده را دوست دارد بلکه مشتاق بازگشت اوست، انتظار او را می‌کشد، دوست دارد که آن گنه‌کار سرکش برگردد، دوست دارد خوشبخت و سعادتمند و کامیاب شود، حتی اگر کافر و گناه‌کار و ظالم باشد، حتی اگر مسرف باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: که صابرين و توبه‌کنندگان را دوست دارد و در آیات دیگری می‌گوید «لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» ما صابرين یا کافر؟ ما مسرفين یا توبه‌کننده؟ لحظه‌ای قبل رو به خدا کرده و با او به راز و نیاز پرداخته و به سوی او بازگشته‌ایم، پس ما توبه‌کننده‌ایم و خدا ما را دوست دارد. لحظه‌ای دیگر در مالمان، در وقتمان، در بهره‌برداری از امکانات عمومی رعایت اعتدال نکرده‌ایم، پس ما اسراف‌کاریم.

این پاندول دوست‌داشتن و دوست‌نداشتن چندین میلیون بار جابه‌جا می‌شود؟ ما باید در شبانه‌روز چندین و چند بار از گروه محبوسین خدا به گروه مبغوضین منتقل شویم و بالعکس؟ خیر، خدا وجود ما را چه کافر باشیم چه مؤمن، چه ظالم باشیم و چه تائب، چه مسرف باشیم و چه مقتصد، دوست دارد. یعنی مایل است هدایت شویم، راه راست را پیدا کنیم، هدف خلقت را بیابیم. ولی توبه‌ی مان، ایمانمان، میانه‌روی مان را تأیید و بر آن پاداش می‌دهد؛ و در مقابل، کفرمان، ظلممان، اسرافمان را تأیید نمی‌کند و بر آن وعده‌ی عذاب می‌دهد. نه اینکه در هر روز صدها بار بگوید «دوستت دارم، دوستت ندارم، دوستت دارم، دوستت ندارم»؛ خیر! خدا دوستان دارد، ولی چون واقعاً به ما عشق می‌ورزد و سرنوشت و آینده‌ی ما برای او مهم است، دائماً بد و خوبمان را به ما یادآور و متذکر می‌شود.

اجازه بدهید با ذکر مثالی ساده و خودمانی «دوستت ندارم» را در زبان خودمان

معنا کنیم. فرض کنید مادری با دو فرزند در منزل به کارهای روزمره مشغول است؛ برادر چهارساله، خواهر نوزاد خود را می‌آزارد. فریاد نوزاد به آسمان می‌رود. مادر خود را به محل می‌رساند و با اطلاع از علت گریه‌ی نوزاد، رو به فرزند چهارساله‌اش می‌گوید: حالا که خواهرت را اذیت کردی «دوستت ندارم»، در همین لحظه حادثه‌ای برای فرزند چهار ساله پیش می‌آید، او بر زمین می‌خورد و بدنش آزرده می‌شود، هنوز لحظه‌ای از خروج عبارت «دوستت ندارم» از دهان مادر نگذشته است، مادر به سمت فرزندش می‌جهد او را در آغوش می‌گیرد، برای مداوا و رفع آزرده‌گی او اقدام می‌کند، گفته است: «دوستت ندارم»، ولی «دوستش دارد»، سعی می‌کند خود، یا با مراجعه به پزشک او را درمان کند، چون «دوستش دارد»، با اینکه آخرین عبارت رد و بدل شده‌ی فیما بین، «دوستت ندارم» بوده است.

همین دو عبارت «دوستت دارم» و «دوستت ندارم» از طرف هر مادری ده‌ها و شاید صدها بار به فرزندش ادا شده باشد، ولی آیا واقعاً لحظه‌ای بوده است که مادر فرزندش را دوست نداشته باشد؟ خیر فرزندش را نخواهد یا طالب بدبختی و شدت عذاب او باشد؟ هرگز، حتی اگر صدها و هزاران بار هم گفته باشد «دوستت ندارم». دوستت ندارم یعنی: این فعل تو را تأیید نمی‌کنم. ممکن است فرزند به مادر بگوید: پس چرا می‌گویی دوستت ندارم؟ مادر خواهد گفت: با این لفظ می‌گویم که شاید تو بترسی، تکان بخوری و تصمیم‌گیری دیگر این کار را تکرار نکنی. و الا خودت دیده‌ای که در همان لحظه‌ای ادای جمله‌ی «دوستت ندارم» دلم برایت تنگ شده، از آزرده‌گی‌ات آزرده شده‌ام و برای دور کردن درد و رنج و نیز برای شادمانی امروز و خوشبختی آینده‌ات تلاش کرده‌ام. اینکه می‌خواهم خوشبخت شوی، در هر دو جهان آزار و اذیت کمتری ببینی و دوره‌ی خوشبختی‌ات طولانی‌تر و عمق و شدت سعادتت بیشتر باشد، این‌ها همه به این معناست که: دوستت دارم و سرنوشتت برایم مهم است، حتی اگر هزار بار گفته باشم: دوستت ندارم.

مسلماً خدا از مادر مهربان‌تر است. اگر به دوست ندارم‌های قرآن معنای «متنفّر،

عذابت می‌کنم، برو گمشو، برو به جهنم، مایلم بدبخت شوی»، بدهیم، همه‌مان باید برویم گم شویم و تا ابد در جهنم دست‌وپا بزنیم. همه‌ی ما به درجاتی - کم یا زیاد - ظالم و مسرف و گنه‌کاریم و خودمان می‌دانیم که در زمره‌ی مرتکب‌شوندگان ظلم به نفس و کم‌کاری در ادای حقوق خدا و مردمان - که از مصادیق ظلمند - قرار داریم و هیچ‌گاه نمی‌توانیم ادعا کنیم که دیگر «ظلم» و «اسراف» و «بی‌عدالتی» و «گناه» را کنار گذاشته و از آن دوریم. یعنی مطمئن باشید من و شما هم در دسته‌بندی «لایحِب» های قرآن قرار داریم. اگر «لایحِب» را «طرد، بروگمشو، دیگر به تو توجهی ندارم، دیگر تا ابد با تو قهرم» معنا کنیم، خدا باید همه‌ی ما را طرد کند و به دور بیاندازد. ولی نه! خداوند همه‌ی‌مان را دوست دارد، برخی از رفتارهایمان را تأیید نمی‌کند؛ و اگر با همین وضع از دنیا برویم چون آلوده‌ایم عذابمان می‌کند تا پاک شویم، این هشدارها را برای بیدارشدن، تکان خوردن و تصمیم برای تعویض مسیر، با عبارت «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» و «دوستت ندارم» بیان می‌کند.

فصل هفتم

لعن، بغض، براءت، تبری

«از فعلش تبری بجوید نه از خودش؛ خودِ فرد گناهکار را دوست داشته باشید ولی عمل ناپسندش را دوست نداشته باشید.»^۱

امام کاظم علیه السلام

در فصل قبل چنین نتیجه گرفتیم که: «دوست نداشتن» ها و «لایحبّ الله» ها براءت از ذات فرد نیست بلکه مربوط به صفات و رفتار او می شود؛ معنای آن را نیز با «تنفّر، آرزوی هلاکت، تلاش برای نابودی، علاقمندی به بدبخت شدن و به شقاوت ابدی پیوستن» قرین ندانسته، بلکه گفتیم برای تحریک انسان ها به انجام ندادن کارهایی است که به زیانشان است و در رسیدن به اهداف مقدّس خلقت برایشان مانع و تأخیر پدید می آورد.

در این فصل می خواهیم به الفاظ شدیدتر از «لایحبّ» و «دوست ندارم» بپردازیم.

اعلام عدم تأیید خداوند متعال نسبت به انسان ها یا صفات و رفتارشان، به جز با لفظ «لایحبّ الله» - با تفاوتِ درجه در شدّت و ضعف - با یکی از تعابیر: «کَرِهَ الله، أَبْغَضَ الله، بَرِئَ الله، لَعَنَ الله» اعلام شده است. که حاوی پیام «کراهت داشتن، بدآمدن، متنفّر بودن، بیزار بودن و لعن به معنای طرد کردن و راندن» است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۵، تَبَرَّءُوا مِنْ فِعْلِهِ وَ لَا تَبَرَّءُوا مِنْهُ أَجِبُوهُ وَ أَبْغَضُوا عَمَلَهُ.

تعبیر فوق، علی‌رغم تفاوت در لفظ، همگی وجه مشترکشان «عدم تمایل و عدم تأیید است».

شاید آشناترین و پرتکرارترین واژه در مجموعه‌ی فوق که غلیظ‌ترین و شدیدترین آن‌ها نیز می‌باشد «لَعْنَت» است که در آیات و روایات و ادعیه و زیارات با تعبیر «لَعْنُ اللَّهِ، اللَّهُمَّ اَلْعَن، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ» به میزان نسبتاً فراوانی به کار رفته است.

ممکن است کسی که با حجم بالای لعن و نفرین در روایات و زیارات و ادعیه آشناست، بگوید: مگر شما به حدیث پیامبر استناد نکردید که: «خودتان را به اخلاق الهی بیارایید».

چرا از «محبّت عامّ» خدا الگو می‌گیرید، ولی نمی‌خواهید از این‌همه دوست‌نداشتن‌ها، لعن‌کردن‌ها، بیزاربودن‌ها، مورد بغض‌داشتن‌ها، طردکردن‌ها و کراهت‌داشتن‌های خدا پیروی کنید؟

پیش از پاسخ به این پرسش بد نیست فهرست لعن‌شدگان را با دقّت مطالعه کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم خود و اطرافیان و حتّی ازمابهتران را کاملاً از شمول «لَعْنَت» خارج بدانیم؟

فهرست لعن‌شدگان

- کسی که امروزش بدتر از دیروزش باشد، ملعون است.^۲
- کسی که در مورد برادرش غیبت کند ملعون است، ملعون است.^۳
- کسی که با برادرش ناراستی کند ملعون است، ملعون است.^۴
- کسی که خیرخواه برادرش نباشد ملعون است، ملعون است.^۵
- کسی که منافع خود را بر منافع برادرش ترجیح دهد ملعون است، ملعون

۱. روضة المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۶، ص ۴۰۲، النّبی ﷺ، تَخَلَّفُوا بِاِخْلَاقِ اللَّهِ.
 ۲. الأملی، ص ۶۶۸ الصادق ﷺ، مَنْ اسْتَوَى یَوْمَهُ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ كَانَ آخِرَ یَوْمِهِ شَرِّهَا فَهُوَ مَلْعُونٌ.
 ۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۱، أبی الحسن مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ، ... مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ اِغْتَابِ أَخَاهُ.
 ۴. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۱، أبی الحسن مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ، ... مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ غَشِّ أَخَاهُ.
 ۵. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۱، أبی الحسن مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ لَمْ یَنْصَحْ أَخَاهُ.

است.^۱

کسی که خدا به او مالی عطا کند و او مقداری از آن را صدقه نهد ملعون است، ملعون است.^۲

خداوند ظالمان را لعنت کند.^۳

کسی که متکبر باشد، ملعون است.^۴

کسی که اعتقاد داشته باشد «ایمان با گفتار بدون عمل محقق می‌شود» ملعون است، ملعون است.^۵

کسی که نماز عشاء را به تأخیر بیندازد به اندازه‌ای که ستارگان در آسمان دیده‌شوند ملعون است، ملعون است.^۶

کسی که نماز صبح را به تأخیر بیندازد به اندازه‌ای که ستارگان ناپدید شوند ملعون است، ملعون است.^۷

خداوند کسی را که امر به معروف می‌کند ولی خودش آن معروف را به جا نمی‌آورد و نهی از منکر می‌کند و خود، آن منکر را به جا می‌آورد، لعنت کند.^۸

کسی که عمرش را تلف کند، ملعون است.^۹

کسی که ریاست بر مردم را در فکر و ذهن به‌روراند، ملعون است.^{۱۰}

خداوند کسی که ثروتمند را به خاطر ثروتش احترام کند، لعنت کند.^{۱۱}

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۸۷، اَبی الحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الرَّضِيِّ، ... أَخَاهُ مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنِ اسْتَأْثَرَ عَلَى أَخِيهِ.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصَّادِقُ الرَّضِيُّ، مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ مَالًا فَلَمْ يَتَصَدَّقْ مِنْهُ بِشَيْءٍ.

۳. بحار الأنوار، ج ۸ ص ۱۴۵، النَّبِيُّ ﷺ، ... لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الرَّضِيُّ، ... الْمُتَكَبِّرُ مُلْعُونٌ.

۵. وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصَّادِقُ الرَّضِيُّ، مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنْ قَالَ الْإِيمَانَ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ.

۶. وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۲۰۱، الْحَجَّةُ الرَّضِيُّ، ... مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ.

۷. وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۲۰۱، الْحَجَّةُ الرَّضِيُّ، ... مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنْ أَخَّرَ الْعِدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَ دَخَلَ الدَّارَ.

۸. نهج البلاغة، خطبه ۱۲۹، لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النََّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.

۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۸، الصَّادِقُ الرَّضِيُّ، مُلْعُونُ مُلْعُونُ مَنْ غَبِنَ عُمُرَهُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ.

۱۰. الكافي، ج ۳، ص ۷۲۸، الصَّادِقُ الرَّضِيُّ، مُلْعُونُ مَنْ تَرَأَسَ، مُلْعُونُ مَنْ هَمَّ بِهَا، مُلْعُونُ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ.

۱۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۴، النَّبِيُّ ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ الْغَنَى لِبَغَاةٍ.

- دنیا و هر چه در آن است ملعون است به جز آنچه با آن خدا را بطلبند.^۱
- خداوند کسی را که غذایش را تنها بخورد، لعنت کند.^۲
- خداوند کسی را که در بیابان به تنهایی سفر کند، لعنت کند.^۳
- خداوند کسی را که در خانه‌ای به تنهایی بخوابد، لعنت کند.^۴
- خداوند کسی که حق را بپوشاند، لعنت کند.^۵
- خداوند کسانی را که روز قیامت را باور ندارند، لعنت کند.^۶
- کسی که دستور خدا را انجام ندهد ملعون است، ملعون است.^۷
- خداوند کسی را که عمداً نماز را ترک کند، لعنت کند.^۸
- کسی که ولایت حضرت علی علیه السلام را انکار کند، ملعون است.^۹
- کسی که با حضرت علی علیه السلام مخالفت کند، ملعون است.^{۱۰}
- کسی که نسبت به عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کینه و بغض داشته باشد، ملعون است.^{۱۱}
- خداوند کسی را که در حق امامان علیهم السلام چیزی بگوید که خودشان نمی‌گویند، لعنت کند.^{۱۲}
- خداوند کسی را که حق امامان علیهم السلام را سبک بشمارد، لعنت کند.^{۱۳}

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹، النبی صلی الله علیه و آله، يَا أَبَا ذَرٍّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَنْ ابْتَغَى بِهِ وَجْهَ اللَّهِ.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۸، ابی الحسن موسی علیه السلام، قَالَ لَعْنُ رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثَةَ أَكْلُهُمُ الْآكِلُ زَادَهُ وَخَذَهُ.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۹۳، ابی الحسن علیه السلام، لَعْنُ رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثَةَ أَكْلُهُمُ الْآكِلُ زَادَهُ وَخَذَهُ وَ الرَّاكِبُ فِي الْفَلَاةِ وَخَذَهُ.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۹۳، ابی الحسن علیه السلام، لَعْنُ رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثَةَ ... وَ النَّائِمُ فِي بَيْتٍ وَخَذَهُ.

۵. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۵۷۱، لَعْنُ اللَّهِ الطَّالِبِينَ الْكَاتِمِينَ لِلْحَقِّ.

۶. المصباح للكفعمي، ص ۶۸۳ دعای امام سجاد علیه السلام در روز عرفه: ... اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَاوِدِينَ وَ النَّكِيثِينَ وَ الْمُعْبَرِينَ وَ الْمُكْذِبِينَ يَوْمَ الدِّينِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

۷. الكافي، ج ۶، ص ۳۹۹، الصادق علیه السلام، ... يَا يُوسُفُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ.

۸. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۹۱، امیر المؤمنین علیه السلام، ... اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا.

۹. إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲۰، النبی صلی الله علیه و آله، ... مَلْعُونٌ مَنْ جَحَدَ وَلَاتَيْتَهُ.

۱۰. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۱، ص ۹۳، قال الباقر علیه السلام مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ.

۱۱. الأخبار، ص ۸۴، النبی صلی الله علیه و آله، ... وَ مَنْ أَبْغَضَ عِتْرَتِي فَهُوَ مَلْعُونٌ.

۱۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۷، الصادق علیه السلام، ... لَعْنُ اللَّهِ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا.

۱۳. کامل الزیارات، ص ۲۳۹، الصادق علیه السلام، لَعْنُ اللَّهِ مَنْ اسْتَخَفَّ بِحَقِّكُمْ.

۱. خداوند کسی را که حرمت امام علیه السلام را سبک بشمارد، لعنت کند.^۱
۲. خداوند کسانی را که اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله را برملا کنند، لعنت کند.^۲
۳. کسی که نام امام زمان علیه السلام را در محفلی بر زبان آورد ملعون است، ملعون است.^۳
۴. خداوند کسی را که نسبت به حق امامان علیهم السلام جاهل باشد، لعنت کند.^۴
۵. خداوند کسی را که به ما دروغ می‌بندد، لعنت کند.^۵
۶. کسی که پدرش یا مادرش را مورد ضرب و شتم قرار دهد ملعون است، ملعون است.^۶
۷. کسی که به پدر و مادرش دشنام دهد ملعون است، ملعون است.^۷
۸. خداوند پدر و مادری را که فرزندشان را وامی‌دارند آن‌ها را عاق کند، لعنت کند.^۸
۹. خداوند کسی را که پدر و مادرش را عاق (نافرمانی) کند، لعنت کند.^۹
۱۰. کسی که بر پدر و مادر و برادران و خواهرانش منت بگذارد، ملعون است.^{۱۰}
۱۱. کسی که با خانواده‌اش قطع رابطه کند ملعون است، ملعون است.^{۱۱}
۱۲. کسی که خود را از برادرش پنهان کند ملعون است، ملعون است.^{۱۲}

۱. المزار، ص ۱۶۵، فی زیارة حسین بن علی علیه السلام، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ اسْتَحَفَّ بِحُرْمَتِكَ.
 ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۲، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، إِنَّهُ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِرٌّ فَلَمَّا غَيَّرَ عَلَيْهِ وَكَانَ يَقُولُ وَ أَنَا أَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ وَ مَا يَكُنْهُ وَ أَنْبَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ صَالِحُ خَلْقِهِ مَفْسُوسٌ سِرُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى غَيْرِ ثِقَةٍ.
 ۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲، فِی تَوْقِیْعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ مَنْ سَمَّاهُ فِی مَخْفِیٍّ مِنَ النَّاسِ.
 ۴. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۶۶ الصادق علیه السلام، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقِّكَ.
 ۵. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶، السَّجَادُ علیه السلام، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا.
 ۶. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصَّادِقُ علیه السلام، يَقُولُ فِی حَدِيثٍ يَا يُوسُفُ مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ مَنْ ضَرَبَ وَالِدَهُ أَوْ وَالِدَتَهُ.
 ۷. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۱۱، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، مُلْعُونٌ مَنْ سَبَّ وَالِدَيْهِ.
 ۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۲، يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوبِهِمَا.
 ۹. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۱، مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ مَنْ عَقَّ وَالِدَيْهِ.
 ۱۰. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۴، ... وَ الْمَنُّانُ عَلَى أَبَوَيْهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ بَعِيدٌ مِنَ الرَّخْمَةِ وَ بَعِيدٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ لَا يَسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا يُقْضَى لَهُ حَاجَةٌ وَ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.
 ۱۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصَّادِقُ علیه السلام، مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ قَاطِعُ رَجِيحٍ.
 ۱۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۱، أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام، ... مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ مَنْ اخْتَجَبَ عَنْ أَخِيهِ.

- کسی که برادرش را متهم کند ملعون است، ملعون است.^۱
- کسی که همسایه‌اش را بیازارد ملعون است، ملعون است.^۲
- کسی که به منزل همسایه‌اش سرک بکشد تا به مسائل خانوادگی و درونی همسایه آگاهی یابد ملعون است، ملعون است.^۳
- کسی که مؤمنی را آزار دهد، ملعون است.^۴
- کسی که با مسلمانی دورویی کند یا او را بفربید و گول‌بزند ملعون است، ملعون است.^۵
- خداوند کافران را لعنت کند.^۶
- خداوند یهود را لعنت کند.^۷
- خداوند کسی که ما امامان را دوست دارد ولی در حق ما غلو می‌کند، لعنت کند.^۸
- خداوند غلوکنندگان را لعنت کند.^۹
- خداوند معتزله را لعنت کند.^{۱۰}
- خداوند مفوضه را لعنت کند.^{۱۱}
- خداوند قدریه را لعنت کند.^{۱۲}
- خداوند مرجئه را لعنت کند.^{۱۳}

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۱، أبی الحسن موسی الطوسی (علیه السلام)، ... ملعون ملعون من اتهم أخاه.
 ۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصادق (علیه السلام)، یقول فی حدیث یا یونس ملعون ملعون من أذى جاره.
 ۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۴، النبی (علیه السلام)، ملعون من أطلع علی جاره.
 ۴. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۵۰، النبی (علیه السلام)، من أذى مؤمناً فقد أذانی و من أذانی فقد أذى الله و من أذى الله فهو ملعون.
 ۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۸۲، الباقر (علیه السلام)، ملعون من عش مسلماً أو ماکراً أو غرّاً.
 ۶. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)، ص ۷۷۲، لعن الله الکافرین.
 ۷. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۲۲، النبی (علیه السلام)، لعن الله النیهود.
 ۸. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، ص ۲۱۲، قال علی (علیه السلام) اللهم لعن کلّ مجب لنا غالی.
 ۹. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۰۲، الرضا (علیه السلام)، لعن الله الغلاة.
 ۱۰. کنز القوائد، ج ۱، ص ۱۲۵، النبی (علیه السلام)، لعن الله المعتزلة أرادت أن تؤخذ فآلحدت و رامت أن ترفع التشیبة فآثبتت.
 ۱۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۷، الصادق (علیه السلام)، لعن الله المفضّصة.
 ۱۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۶۸، الصادق (علیه السلام)، لعن الله القدریة.
 ۱۳. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۶۸، الصادق (علیه السلام)، ... لعن الله المرجئة - لعن الله المرجئة.

۱. خداوند کسانی را که در دین خدا جدال می‌کنند، لعنت کند.
۲. خداوند دروغگویان را لعنت کند.
۳. کسی که شراب بنوشد، ملعون است.
۴. خداوند نوشنده و عصاره‌گیرنده و ساقی و حمل‌کننده‌ی شراب را لعنت کند.
۵. کسی که بر سفره‌ای بنشیند که در آن شراب خورده می‌شود ملعون است، ملعون است.
۶. خداوند زناکار را لعنت کند.
۷. خداوند زنانی را که خود را به مردان شبیه می‌کنند، لعنت کند.
۸. خداوند مردانی را که خود را به زنان شبیه می‌کنند، لعنت کند.
۹. خداوند مرد و زن لذت‌جو را لعنت کند.
۱۰. مالی که پاک نشود، ملعون است.
۱۱. کسی که مزد و اجرت کارگری را ندهد ملعون است، ملعون است.
۱۲. در روزگار سختی، نگاه‌داشتن آذوقه، بیش از مصرف سه روز، احتکار محسوب می‌شود و محترک ملعون است.
۱۳. خداوند رباخوار را لعنت کند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۹۰، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلِينَ فِي دِينِ اللَّهِ.
 ۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۵، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ.
 ۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۵۵، النبی ﷺ، مَا شَرِبَ الْخَمْرَ إِلَّا مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ
 ۴. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۴۹، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ شَارِبَ الْخَمْرِ وَ عَاصِرَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمُحْمُولَ
 إِلَيْهِ.
 ۵. المحاسن، ج ۲، ص ۵۸۵، النبی ﷺ، مُلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ.
 ۶. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۶۲، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ... اللَّهُمَّ الْعَنِ الزُّنَاةَ.
 ۷. المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۳، الصَّادِقُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ، لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ.
 ۸. المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۳، الصَّادِقُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ، لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ.
 ۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۷۹، الصَّادِقُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ،...لَعَنَ اللَّهُ الذَّوَّاقَ وَ الذَّوَّاقَةَ.
 ۱۰. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۹، النبی ﷺ، مُلْعُونٌ كُلُّ مَالٍ لَا يُرْكَى.
 ۱۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۷۴، النبی ﷺ، قَالَ مُلْعُونٌ مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أَجْرَتَهُ.
 ۱۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۶۵، الصَّادِقُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ، الْخُكْرَةُ فِي الْخِصْبِ أَرْبَعُونَ يَوْمًا وَ فِي الشَّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فَمَا زَادَ
 عَلَى الْأَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي الْخِصْبِ فَصَاحِبُهُ مُلْعُونٌ وَ مَا زَادَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْعُسْرَةِ فَصَاحِبُهُ مُلْعُونٌ.
 ۱۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۶، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ أَكِلَ الرِّبَا وَ شَاهِدِيهِ وَ كَاتِبِيهِ إِذَا عَلِمُوا بِذَلِكَ.

- خداوند کسی را که زکات نمی‌دهد، لعنت کند.^۱
- خداوند رشوه‌دهنده، رشوه‌گیرنده و واسطه را لعنت کند.^۲
- خداوند دزد را لعنت کند.^۳
- خداوند بخیلان را لعنت کند.^۴
- خداوند خیانت‌کاران را لعنت کند.^۵
- خداوند کسی را که به ظالمی کمک برساند تا به مظلومین ستم کند، لعنت کند.^۶
- خداوند کسانی را که در جایگاه خود نمی‌نشینند، لعنت کند.^۷
- هر چه در دنیاست ملعون است به‌جز آنچه خالص برای خداست.^۸
- کسی که نماز مغرب را به تأخیر بیندازد که فضیلت بیشتری کسب کند ملعون است، ملعون است.^۹
- کسی که بر طلاق دادن سوگند یاد کند ملعون است، ملعون است.^{۱۰}
- بدنی که گرفتار بلا نشود تا پاک شود، ملعون است.^{۱۱}
- کسی که بدنش در چهل روز بلا و مصیبتی نبیند ملعون است، ملعون است.^{۱۲}
- کسی که بنده‌ی پول باشد، ملعون است.^{۱۳}
- کسی که ریاست‌طلب باشد، ملعون است.^{۱۴}

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۴۸، النبی ﷺ، أَنَّهُ لَعَنَ مَانِعَ الزَّكَاةِ.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۵، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَمَنْ بَيْنَهُمَا يَمْشِي.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۲۰، النبی ﷺ، قَالَ لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ.

۴. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۵، النبی ﷺ، ... لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ.

۵. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۸۴، الصَّادِقُ الْعَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ الْخَوَانَ.

۶. الفضائل، ص ۱۵۴، النبی ﷺ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِ الْمَخْلُوقِينَ.

۷. الروضة فی فضائل أمير المؤمنين العَلِيِّ، ص ۱۲۰، أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: ... لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا جَلَسُوا فِي غَيْرِ مَرَاتِبِهِمْ.

۸. نهج الفصاحة، ص ۴۸۹، النبی ﷺ، الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۹. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۰، الصَّادِقُ الْعَلِيُّ، قَالَ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلِبًا لِفَضْلِهِ.

۱۰. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۹، النبی ﷺ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ خَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَوْ خَلَفَ بِهِ.

۱۱. قرب الإسناد، ص ۶۸، النبی ﷺ، ... مَلْعُونٌ كُلُّ جَسَدٍ لَا يُزَكَّى.

۱۲. كنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۹، الصَّادِقُ الْعَلِيُّ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ كُلُّ بَدَنٍ لَا يُصَابُ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.

۱۳. الكافي، ج ۲، ص ۲۷۰، النبی ﷺ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَالدَّرْهَمَ.

۱۴. الكافي، ج ۳، ص ۲۲۸، الصَّادِقُ الْعَلِيُّ، مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ.

کسی که برای رسیدن به ریاست تلاش کند، ملعون است.^۱
 خداوند کسی که فقیر را به خاطر فقرش بی احترامی کند، لعنت کند.^۲
 کسی که بر فقیران مَنّت بگذارد، ملعون است.^۳
 کسی که افراد تحت تکفل خود را ضایع کند (رسیدگی نکند)، ملعون است.^۴
 کسی که سربار دیگری باشد، ملعون است.^۵
 خداوند هرکس را که گناهی انجام دهد یا گناهکاری را پناه دهد، لعنت کند.^۶
 خداوند کسانی را که مردم را از رحمت خدا مأیوس می کنند، لعنت کند.^۷
 خداوند کسی را که در مصیبت، گونه بخراشد، لعنت کند.^۸
 خداوند کسی را که در مصیبت، لباس پاره کند، لعنت کند.^۹
 خداوند کسی را که در مصیبت، فریاد و اوایلا سردهد، لعنت کند.^{۱۰}
 کسی که مسجد را گرامی ندارد ملعون است، ملعون است.^{۱۱}
 کسی که در حمام برهنه حاضر شود و یا به بدن برهنه‌ای نگاه کند ملعون است، ملعون است.^{۱۲}
 دنیا ملعون است و هر چه در آن است، ملعون است به جز دانشمند یا دانشجو یا کسی که به یاد خداست.^{۱۳}

۱. کافی، ج ۳، ص ۷۲۸، الصادق علیه السلام، مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ.
 ۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۴، النبی صلی الله علیه و آله، ... لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْفَقِيرَ لِفَقْرِهِ.
 ۳. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۴، المَنَانُ عَلَى الْفُقَرَاءِ مَلْعُونٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
 ۴. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۱، النبی صلی الله علیه و آله، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يُعُولُ.
 ۵. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۷، النبی صلی الله علیه و آله، مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ.
 ۶. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۴، النبی صلی الله علیه و آله، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَخَذَ حَدَّثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا.
 ۷. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۲، ص ۵۰۳، النبی صلی الله علیه و آله، لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَبَرِّينَ ثَلَاثًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْهُمْ قَالَ الَّذِينَ يَقْنُطُونَ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.
 ۸. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۵۲، النبی صلی الله علیه و آله، لَعَنَ الْخَامِشَةَ وَجُفَهَا.
 ۹. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۵۲، النبی صلی الله علیه و آله، لَعَنَ الشَّاقَّةَ جَنِيهَا.
 ۱۰. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۵۲، النبی صلی الله علیه و آله، لَعَنَ الدَّاعِيَةَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورَ.
 ۱۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰، الصادق علیه السلام، فِي حَدِيثٍ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ لَمْ يُوقِرِ الْمَسْجِدَ.
 ۱۲. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۸۰، النبی صلی الله علیه و آله، يَا عَلِيُّ إِنَّاكَ وَ دُخُولَ الْحَمَامِ بِغَيْرِ مَنَزَرٍ فَإِنْ مَنْ دَخَلَ الْحَمَامَ بِغَيْرِ مَنَزَرٍ مَلْعُونٌ النَّاطِرُ وَ الْمَنْظُورُ إِلَيْهِ.
 ۱۳. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴، النبی صلی الله علیه و آله، الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ مَنْ فِيهَا إِلَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ ذَاكِرًا اللَّهَ تَعَالَى.

خداوند کسی را که با ناشکری اش باعث بسته شدن راه خیر می شود، لعنت کند.^۱

کسی که با دو نفر دیگر بر روی یک حیوان بنشیند، ملعون است.^۲

کسی که خاک بخورد، ملعون است.^۳

خدا کسی را که راهی را بدون همسفر ببیماید، لعنت کند.^۴

به اوایل لیست نگاه کنیم:

چه کسی می تواند ادعا کند هر روزش بهتر از دیروز است، اگر این چنین نیستیم، حداقل در روزهایی که این چنین نیستیم ملعونیم!

چه کسی می تواند ادعا کند عمرش را تلف نکرده، پس همه ملعونند!

چه کسی می تواند ادعا کند به هر صفت خوبی که دوستان، فرزندان و شاگردانش را تشویق کرده خودش کاملاً عمل کرده است؟ پس همه ملعونیم!

چه کسی می تواند ادعا کند از هر چه دیگران را نهی کرده، خود یکبار هم مرتکب نشده است؟ پس همه ملعونیم!

چه کسی می تواند ادعا کند نماز صبح را با تأخیر نخوانده؟

چه کسی می تواند ادعا کند نماز عشاء را به تأخیر نینداخته؟

چه کسی می تواند ادعا کند حتی در فکر و ذهن هم ریاست طلب نبوده؟ و برای اینکه در رأس قرار بگیرد تلاش نکرده است؟

چه کسی می تواند ادعا کند تنها غذا نخورده، تنها نخوابیده و تنها سفر نکرده است؟

باور کنیم هیچ کس از ابتدای تاریخ تا امروز و بلکه تا قیام قیامت از این فهرست لعن شدگان بیرون نمی ماند؟

آیا لعن به معنای طرد ابدی، رها کردن برای بدبخت شدن، قطع دائمی رحمت،

۱. // کافی، ج ۴، ص ۳۳، الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، لَعَنَ اللَّهُ فَاطِمَةَ سُبُلَ الْمَعْرُوفِ قِيلَ وَ مَا قَاطَبُوا سُبُلَ الْمَعْرُوفِ قَالَ الرَّجُلُ يُصْنَعُ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ فَيَكْفُرُهُ فَيَمْنَعُ صَاحِبَهُ مِنْ أَنْ يُصْنَعَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ.

۲. // المحاسن، ج ۲، ص ۶۲۷، النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، لَا يَرْتَدُّ ثَلَاثَةَ عَالِي دَابَّةٍ إِلَّا أَخَذَهُمْ مَلْعُونٌ وَ هُوَ الْمُقَدَّمُ.

۳. // علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۳، النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، مَنْ أَكَلَ الطَّيْنَ فَهُوَ مَلْعُونٌ.

۴. // عوالي النثالی، ج ۴، ص ۸، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، لَعَنَ اللَّهُ ... السَّائِرَ فِي الطَّرِيقِ وَخَذَهُ.

آرزو و تلاش برای نابودی و بدبختی فردِ لَعْن شده است؟
علیرغم احادیث و زیارات فراوانی که مشرکین، کفار و امثال ابوجهل‌ها را لعنت شده می‌داند و برایشان از خدا طلبِ لعنت می‌کند، طبق نصِّ صریح کتب تاریخ و روایات مکرر از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام)، پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) حتی در ماجرای جسارت ابوجهل و خالی کردن شکمبه‌ی گوسفند بر روی ایشان و اعلام آمادگی جاجائیل - فرشته‌ی عذاب - برای نازل کردن عذاب، درخواست هلاکت نفرمود و نیز در موارد مکرر دیگری که مسلمانان از حضرتش تقاضا می‌کردند برای مشرکین درخواست هلاکت و عذاب کند، درخواستشان را اجابت نمی‌کرد و می‌فرمود:

«من برای رحمت مبعوث شده‌ام نه عذاب»^۱.

و حتی دست به دعا برمی‌داشت و برای مشرکینی که باعث آزار و اذیت او و سایر مسلمانان می‌شدند «هدایت می‌طلبید»^۲.

چند گویی ای لجوج بی صفا
این فسون دیو پیش مصطفی
صد هزاران حلم دارند این گروه
هر یکی حلمی از آن‌ها صد چو کوه
(مولوی)

با توجه به وجود فرهنگ «لَعْن» در احادیث و ادعیه و زیارات و نیز با توجه به رفتار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) که بهترین الگوی ماست، می‌بایست لعن را بیشتر موشکافی کنیم و معنایی جز درخواست هلاکت و آرزوی بدبختی و تشدید عذاب برای آن بیابیم. اگر بخواهیم تعابیر «لَا يُحِبُّ اللَّهُ، كَرِهَ اللَّهُ، بَرِئَ اللَّهُ، أُبْغِضَ اللَّهُ، لَعَنَ اللَّهُ، مَلْعُونٌ» را به معنی متنفر و بیزار بودن خدا از او و قطع کردن دائمی رحمت و آرزو

۱. /إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۴، قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ لِيُهْلِكَهُمْ اللَّهُ فَقَالَ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لَا عَذَابًا.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۷۷، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) ضَرَبَ بِخَرْبَةٍ فِي خَدِّهِ يَوْمَ حُنَيْنٍ فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ انْكَسَرَتْ رِجْلَايَاهُ وَ الدَّمُ يَسِيلُ عَلَى خُرِّ وَجْهِهِ فَمَسَحَ وَجْهَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

و تلاش برای بدبختی ابدی او بگیریم، چه اتّفاقی می‌افتد؟
 شما چند نفر در روی کره‌ی زمین - در گذشته و حال - سراغ دارید که یکی از این افعال متعدّد و متنوّع را مرتکب نشده باشد؟
 یکبار دیگر به فهرست عریض و طویل افراد و گروه‌های موردِ لعن نگاه کنید.
 اولاً دانستن اینکه چه کارهایی موردِ پسند خدا نیست، می‌تواند برای ارتقاء درجه‌ی رفتاری ما خیلی هم مفید باشد. دوباره با دقّت فهرست را مرور کنید، واقعاً کسی را می‌شناسید که حتّی یکی از این صفات را اصلاً مرتکب نشده باشد.
 یعنی چه؟ خدا از همه‌ی ما بیزار است؟
 یعنی خدا هیچ‌یک از ما را دوست ندارد، طردمان کرده است؟
 آیا می‌توانیم «لَعَنَ اللَّهُ» و «خدا بیزار است» را به این معنا بگیریم که «خدا هدایت و سعادت ما را نمی‌خواهد، و تمایلی به خوشبختی ما ندارد و از ما متنفّر است؟ رهایمان کرده و می‌خواهد که بدبخت شویم و عذاب ببینم»؟
 واقعاً اگر این تعابیر را این‌چنین معنا کنیم و لیست بلندبالای صفحات قبل را یکبار دیگر مرور کنیم، نتیجه این می‌شود که: خدا از همه متنفّر است و هیچ‌کس مورد محبّت و علاقه‌ی او نیست، همه بروند گم شوند، همه بروند الی‌الابد در جهنّم عذاب شوند، «همه» به معنای واقعی کلمه، با همه‌ی گستردگی‌اش.
 تا همین‌جا هم غیر قابل پذیرش است که خدا همه را دور بریزد و از همه متنفّر باشد.
 این با اصل فطرت نمی‌خواند. با شناختی که از خدای رحمان و رحیم داریم هم‌خوانی ندارد. تازه با فهرست محبوبین خدا در قرآن و حدیث هم نمی‌خواند.
 آیا قبول ندارید هم‌زمان می‌توانیم خودمان را هم در فهرست «دوست‌دارم‌های قرآن» و هم در فهرست «لعن‌شدگان» بیابیم؟
 بالأخره خدا ما را دوست دارد یا ما را لعنت می‌کند؟
 هم محبوب او هستیم، هم مورد لعن او؟
 فرض کنید بخواهیم از خدا الگو بگیریم، یعنی ما باید هم‌زمان هم یک نفر را دوست داشته باشیم و او را لعن کنیم.

این یک به هم ریختگی و هرج و مرج تمام عیار می شود. تنها راه حل برای رفع این تعارض با بهره گیری از حدیث آغاز فصل^۱ این است:

این دوست داشتن ها و دوست نداشتن ها، این محبوبیت ها، متنفر بودن ها را، نه به «فرد»، بلکه به «عمل و صفت» او متوجه کنیم؛ در این صورت مشکل بالا قابل حل خواهد بود.

یعنی: خدا صفت صبر و تقوای مرا تأیید می کند و صفت اتلاف عمر و عمل نکردنم به دستوراتش را نه! خدا صبر و تقوی را دوست دارد و از اتلاف عمر و عمل نکردن به دستوراتش متنفر است.

خدا آن نور و آن عطری که از اعمال حسنه‌ی من برمی خیزد دوست دارد، ولی آن ظلمت و بوی تعفنی که از صفات و اعمال ناپسند من برمی خیزد، دوست ندارد.

این یک واقعیت است و اگر دقت کنیم در روابط بین انسان ها نیز جاری و ساری است. ما صفت نیکوکاری، ایثار، شکرگذاری، رفتار مؤدبانه با بزرگ ترها را در فرزندان تأیید می کنیم و می ستاییم. ولی هم زمان و در آن واحد، صفت تنبلی، حسادت، کم صبری و... او را تقبیح می کنیم.

راه حل قابل قبول از نظر زبان شناسی، منطق، فطرت و قرآن شناسی همین است که بین فرد و اعمالش تفکیک قائل شویم و تمام دوست دارم و دوست ندارم ها را به اعمال و صفات برگردانیم.

ولی ورای این تأیید کردن ها و نکردن ها یک عشق ازلی و ابدی از جانب خدا به ذات مخلوقات وجود دارد که تمام این تأییدها و عدم تأییدها، برای تشویقمان به اعمالی است که به خوشبختی مان منجر شود. زیرا دوستان دارم و سعادت و بازگشت پیروزمندانمان را می خواهد، بنابراین ادبیاتی به خدمت می گیرد که ما را

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۵ الکاظم العلی، از فعلش تبری بجوید نه از خودش، خود فرد گناهکار را دوست داشته باشید ولی نسبت به عمل ناپسندش بغض داشته باشید.

به خوب بودن و داشتن رفتار صحیح، تحریک و تشویق کند تا مانعی بر سر راه بازگشت سعادت‌مندان به سوی خودش، برای خود به وجود نیاوریم. ما نیز با تخلّق به اخلاق الهی و با الگوگرفتن از آن ذات مقدّس، باید همه را دوست داشته باشیم و «سعادت و خوشبختی همه را بخواهیم».

ولی هم‌زمان کارهای نیک و خداپسند را تأیید و کارهای ناپسند را تقبیح کنیم. اگر لازم شد از ادبیّاتی استفاده کنیم که تقبیحمان از عمل و صفت زشت کسی را که دوستش داریم شدیدتر به نمایش بگذارد و او را شدیدتر به ترک آن کار زشت وادارد.

حتّی اگر لازم شد می‌گوییم دوست ندارم، از تو متنفّرَم، ولی خودمان و او بدانیم و بدانند که این حبّ و بغض‌های متغیّر و متنوّع، خطابش با بعضی کارهای اوست. البتّه آنچه خدشه‌ناپذیر است و ثابت می‌ماند، دوستی ذات او است. صاحب کتاب مقالات، تفکیک بین ذات و رنگ‌های عارض صفات را این‌گونه بیان می‌کند:

«قهر خدا نیز نه خود آدمی را بلکه «نقایص و عیوب و رنگ‌های عارضی او» را طرد می‌کند و می‌راند»^۱.

و فصل الخطاب و پایان‌بخش سخن در این فصل را از زبان دو امام همام حسن بن علی العسکری علیه السلام و امام کاظم علیه السلام می‌شنویم که می‌فرمایند: «آن‌جا که پرودگار می‌فرماید: خداوند از مشرکین بیزار است، این بیزاری از شخص و ذات این اشخاص نیست، بلکه خداوند از شرک و زشتی‌های ایشان اظهار براءت و بیزاری می‌کند»^۲.

تفکیک واضح و روشن بین ذات فرد و اعمال و رفتار او را در کلام امام کاظم علیه السلام دنبال می‌کنیم آن‌جا که برخی اطرافیان از شراب‌خواری و گناهکاری فردی نزد امام خبر آوردند و از ایشان سؤال کردند که آیا باید از او تبری بجویند؟

۱. مقالات، ج ۱، آیت‌الله محمد شجاعی.

۲. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۰، «لَوْ كَانَ خَالِفًا لَهَا لَمَا تَبَرَّأَ مِنْهَا وَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَمْ يُرِدْ الْبِرَاءَةَ مِنْ خَلْقٍ ذَوَاتِهِمْ وَإِنَّمَا تَبَرَّأَ مِنْ شُرَكَهُمْ وَقَبَائِحِهِمْ».

امام علیه السلام در پاسخ ضمن تأیید اصل تَبْرَى و دوری جستن از بدی‌ها با بیان نورانی خود اطرافیان را از اشتباه به در می‌آورند و به صراحت فرمودند که تَبْرَى، تَبْرَى و بیزاری از فعل قبیح است نه تَبْرَى از فرد. عین کلام امام چنین است: «از فعلش بیزاری بجوئید نه از خودش، خودش را دوست داشته باشید ولی عملش را نه»^۱ تفکیک بین خود فرد و اعمال و صفات او تفکیکی است که با کمی تدبّر در جملات «دوستت ندارم» و «متنفرم» هایی که از دهان خودمان نیز خارج می‌شود، به فطری بودن و حقیقت آن صحّه می‌گذاریم و آن را تصدیق می‌کنیم.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۵، الکاظم علیه السلام، تَبَرَّءُوا مِنْ فِعْلِهِ وَ لَا تَبَرَّءُوا مِنْهُ أَجِبُوهُ وَ انْبِضُوا عَمَلَهُ.

فصل هشتم

درخواست هلاکت برای زندگان، درخواست تشدید عذاب برای مردگان

در تقسیم‌بندی دعا برای دیگران و درخواست خیر برای ایشان، ممکن است با گروهی مواجه شویم که با اعمال خودشان و یا با دعای دیگران و باقیات صالحات به آخرین و بالاترین درجه‌ی قابلیتشان رسیده باشند. بنابراین دیگر درخواست بالارفتن برای آن‌ها و رسیدنِ خیر به ایشان معنا ندارد. مثل اینکه یکی از بستگانمان که یک فرد عادی بوده، با فهم و درکی متوسط از دین و انجام واجبات معمولی و داشتن برخی صفات ناپسند «یک چیزی شبیه خودمان یا شبیه اکثریت مسلمانانِ اسمی»، فرض کنید او دار فانی را وداع گفته و ما در دعاهایمان به هنگام تشییع جنازه و دفن میّت، در کمال خلوص از خداوند درخواست کنیم او را به مقام پیامبران یا حتّی به جوار حضرت خاتم‌النّبیین صلی الله علیه و آله برساند و در کنار او و یا در مقام او جای دهد.

دعایی که لفظاً برای اکثر قریب به اتفاق درگذشتگان در مراسم تشییع یا مجالس ختم از دل یا زبان بستگان می‌گذرد.

آیا این امر شدنی است؟ هرچند از خزانه‌ی لطف خداوند چیزی کاسته نمی‌شود و مزاحمتی هم برای پیامبران ایجاد نمی‌شود، ولی خدایی که فرموده است: نیکوکار و بدکار یکسان نخواهد بود^۱، و خدایی که به صراحت فرموده است «و

۱. سجده، ۱۸، «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

لِكُلِّ دَرَجَاتٍ؛ یعنی هر کس مطابق عمل و قابلیتش دارای درجه‌ای است که بالاتر از آن نمی‌رود. امکان ندارد همه را به حضرت محمد ﷺ که در بالاترین درجه است ملحق کند که در این صورت همه یکسان خواهند بود.

دعا برای درگذشتگان بی‌فایده و یا کم‌فایده نیست. فایده‌ی خیرات و مبرات برای درگذشتگان را هم نمی‌توانیم منکر شویم، خیر! دعا و باقیات صالحات و خیرات و صدقات می‌تواند سختی‌های او را کم کند و او را تا «سقف قابلیتش» بالا ببرد. ولی اگر او به «سقف قابلیتش» رسیده باشد، دیگر بالاتری برای او قابل تصور نیست که به سمت آن بالاتر برده شد.

وظیفه‌ی ما در قبال درگذشتگان چیست؟

ما که نمی‌دانیم شخص مرحوم تا سقف درجه‌ای که می‌تواند برسد بالا رفته است یا نه؟

ما که نمی‌دانیم اعمال و صفات او ممکن است چه موانعی برای او ایجاد کرده باشند، و نیز نمی‌دانیم آیا تمام موانع سر راه رسیدن به کمال قابلیتش برطرف شده است یا نه؟

بنابراین ما موظفیم به دعا و خیرات و مبرات ادامه دهیم؛ ولی اگر او به سقف قابلیتش رسیده باشد، دیگر به مقام او افزوده نمی‌شود؛ و یقیناً او هیچ‌گاه به مقام خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله ﷺ نخواهد رسید و دعاهای ما بعد از رسیدن او به سقف قابلیتش - که نمی‌دانیم چه موقع است - باز هم بی‌فایده نیست، و مطمئناً برای خود گوینده و خود ارسال‌کننده‌ی خیرات، بسیار هم پرفایده خواهد بود. همچنان که در مراحل قبل نیز برای دعاکننده، صاحب فایده بود.

ولی اگر یقین داشته باشیم که شخصی به سقف کمال وجودش رسیده است چه کنیم، آیا دعا نکنیم؟!

مثال: وجود مبارک پیامبر ﷺ را که مطمئنیم به آن درجه‌ی نهایی رسیده است و برای ایشان، کمالی بالاتر از آنچه به‌دست آورده است، وجود ندارد که ما برای او طلب کنیم. آیا برای حضرتش ﷺ دعا نکنیم؟ برای ایشان صلوات

۱. انعام، آیه ۱۳۲، وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا.

نفرستیم؟

لازم است قلم را به علامه طباطبائی رحمته الله علیه صاحب تفسیر کبیر «المیزان» بدهیم تا ایشان پاسخ این سؤال را بدهند:

سؤال: صلوات فرستادن ما بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام برای ترفیع درجه‌ی ماست، و یا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام؟

جواب: برای ترفیع درجه‌ی ماست، چرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشرف موجودات است، پس باید یک کمال وجودی‌ای را داشته باشد که «لَا کَمَالَ فَوْقَهُ» (هیچ کمالی بالاتر از او نیست).

بنابراین اعطای کمال جدیدی به ایشان که دارای آن نباشد، تصوّر نمی‌شود؛ پس صلوات ما یک نحوه تعظیم و تکریم است، که در اثر آن به کمال و مرتبه‌ی آن بزرگوار هیچ اضافه نمی‌شود و عیناً مثل این می‌ماند که یک سیب به باغ سیب ببرند و برای تعظیم و تکریم صاحب باغ، به او بدهند؛ زیرا هر مزیت دینی و دنیایی از برکات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آن حضرت صاحب همه‌ی خیرات و مبرّات می‌باشد.

سؤال: جمله‌ی «وَتَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعُ دَرَجَتَهُ»^۱: (و شفاعت او را بپذیر و منزلتش را بالا گردان). به چه معنی است؟

جواب: یک نوع تعظیم و تکریم است نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مطلوب و جزء دعاست.^۲

ممکن است بعضی از پاسخ علامه چنین برداشت کنند که لازمه‌ی این پاسخ رکود و سکون پیامبر در مرتبه‌ای است که بدان دست یافته و سکون و عدم تحرک (معنوی و رتبی) با عقاید ما در تضاد است. زیرا در قرآن کریم آیه‌ی صریح «الی الله المصیر»^۳ را داریم که بازگوکننده‌ی آن است که همه‌ی کائنات

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۹۳، الصادق علیه السلام، وَ تَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعُ دَرَجَتَهُ.

۲. محمد حسین رخ‌شاد، در محضر علامه طباطبائی، ص ۱۰۱، قم، انتشارات نهان‌دی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۳. نور ۴۲.

الی الابد در تحول و صیورورت و شدن به سوی مرکز و منتهای هستی هستند «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^۱ به سوی همان یگانه‌ی اول و یگانه‌ی آخر «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ»^۲

پس با این عقیده، عدم تصوّر افزایش کمال و رتبه را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

بین پاسخ صریح علامه و نظریه و عقیده حرکت دائمی موجودات را اینچنین جمع می‌کنیم که بر مبنای عقیده‌ی صحیح حرکت دائمی و روبه کمال موجودات «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۳ و سبحه و ثنا و غوطه‌وری دائمی موجودات به سوی حق، می‌توان عبارت «به کمال و مرتبه‌ی آن بزرگوار هیچ اضافه نمی‌شود» در بیان علامه را چنین معنا کرد که: «به سرعت سیر آن بزرگوار (پیامبر) هیچ اضافه نمی‌شود نه اینکه جایگاه ایشان هیچ تغییری نمی‌کند».

با این معنا، هم نظریه‌ی حرکت و تحول دائمی خدشه نمی‌پذیرد و هم بیان علامه نقض نمی‌شود.

البته بسیاری دیگر از بزرگان از جمله شهید ثانی رحمته‌الله نیز در کتاب شریف شرح لمعه که قرن‌هاست از متون پایه‌ی حوزه‌های علمیه است برداشتی مطابق با برداشت علامه را انتخاب کرده و چنین گفته‌اند:

«آن حضرت را، مرتبه‌ای از کمال حاصل است که گنجایش زیاده بر آن ندارد»^۴.

با این تفصیل، پیامبر در سیر و صیورورت خود به سوی منتهای هستی به یک سرعت یا به تعبیر علامه «به یک کمالی» رسیده‌است که «لا کمال فوقه» دیگر قابل افزایش نیست.

همچنان که نیافزودن حمد و سپاس بر مقام خداوند، نمی‌تواند ما را به ترک

۱. نجم ۴۲.

۲. حدید ۳.

۳. اسراء ۴۴.

۴. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۴۰.

این عمل محبوب^۱ فراخواند و یا حکم بر بی‌فایده‌گی آن براند، صلوات و درود بر پیامبر ﷺ و معصومین علیهم‌السلام نیز هرچند بر سرعت تکامل ایشان نمی‌افزاید، ولی وظیفه‌ای بر عهده‌ی ماست و نوعی قدردانی و یک تجدید بیعت با آن بزرگواران؛ که بر رضایت خدا و ایشان خواهد افزود و صدالبته افزوده‌نشدن بر سرعت سیر و سیورت پیامبر و امام، حکم بر بی‌فایده‌بودن عمل نمی‌کند و دوست‌داشتن و شادمانی ایشان از آن عمل و نیز سودمندبودن برای فرستنده‌ی صلوات، کافی است که این ذکر را بهترین ذکر شناخته و آن را بر تارک همه‌ی دعاهایمان بنشانیم.^۲

این، پیامبر نیست که به دعا و صلوات ما نیاز دارد، بلکه وظیفه‌ی ماست که به عنوان گرامی‌داشت، تکریم و قدردانی، این عمل را انجام دهیم. اگر کوتاهی کنیم کم‌لطفی و ناشکری و کفران کرده‌ایم؛ و فایده‌ی این صلوات هم فقط به خودمان می‌رسد و بس؛ البته به شرط آن‌که به بار عملی خارج‌شدن این لفظ از دهانمان پایبند و متعهد باشیم.

البته ما نه فقط برای فایده‌بردن خودمان، بلکه به خاطر انجام وظیفه و قدردانی و تعظیم آن پیامبر گرامی ﷺ این عمل را انجام می‌دهیم و نه تنها برای ایشان صلوات و برکات می‌فرستیم بلکه همیشه آن را در صدر دعاهایمان نیز قرار می‌دهیم.

در صلوات‌ها و درودهایی که از امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده است، صلوات بسیار پر و پیمان و کاملی است که ضمن نقل متن و ترجمه‌ی آن، شما را به نکته‌ای مؤید بحث خودمان توجه می‌دهیم.

اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ صَلَوَاتِكَ شَيْءٌ؛
وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ رَحْمَتِكَ شَيْءٌ؛
وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ بَرَكَاتِكَ شَيْءٌ؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۲۹، الصادق علیه‌السلام، الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحْمَدَ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۹۶، الکاظم علیه‌السلام، أَفْضَلُ الدُّعَاءِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ سَلَامِكَ شَيْءٌ؛^۱
خدایا،

بر محمد و خاندانش درود فرست، تا آن که درودی باقی نماند؛
بر محمد و خاندانش رحمت فرست، تا آن که رحمتی باقی نماند؛
بر محمد و خاندانش برکت فرست، تا آن که برکتی باقی نماند؛
بر محمد و خاندانش سلام فرست، تا آن که سلامی باقی نماند؛

اگر معصوم (علیه السلام) از خداوند می خواهد: درودی بر محمد و خاندانش بفرست که دیگر درودی باقی نماند، واقعاً اگر صلوات، فقط به معنای درودفرستادن باشد، صریحاً گفته شد: «همه‌ی درودها را بفرست به حدی که چیزی باقی نماند»؛ ولی می بینیم و می دانیم بعد از ارسال این صلوات که صددرصد مستجاب بوده و دیگر صلوات و درود و برکت و رحمتی باقی نمانده است که خداوند نثار محمد (علیه السلام) کند، باز هم خود همان امامان (علیهم السلام) از همین صلوات و دیگر صلوات های خاصه و یا صلوات معمول، نثار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) می کند.

بعد از پایان پذیرفتن و باقی نماندن برکت و رحمت و درود، فقط صلواتی با معنای پویا و عمل آفرین و تأثیرگذار بر عمل مردم است که می تواند الی الأبد تکرار شود و تا پایان زمان سودمند و حرکت زا باشد.

این مسأله شبیه حمد و سپاس و قدردانی از ذات پروردگار است که هرچند مطمئناً ذره‌ای به عظمت آن ذات لایزال نمی افزاید، ولی وظیفه‌ی اجتناب ناپذیر ماست که شکرگزار باشیم.

البته ممکن است مخاطب عزیز ما بگوید: حمد و سپاس فقط قدردانی و تکریم نیست، فقط یک لفظ بی خاصیت نیست که نه چیزی به خدا اضافه کند و نه به گوینده؛ بلکه ستایش یک کمال مطلق به معنی پذیرش او و پذیرش دستورات اوست.

پر واضح است صلوات نیز فقط ارسال یک درود خشک و خالی برای کسی که

۱. المصباح للكفعمی، (جنة الأمان الواقیة)، ص ۴۲۳.

به سقف قابلیتش رسیده - بی‌فایده برای او و بدون بار عملی برای فرستنده‌ی صلوات - نیست.

شیخ صدوق رحمته‌الله در کتاب شریف معانی الاخبار در باب معنی صلوات فرستادن بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیثی نقل می‌کند که مضمون آن این چنین است: اگر کسی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صلوات بفرستد، در واقع این شخص عقیده و تعهد و بیعت خود را بازخوانی و با این الفاظ تکرار می‌کند:

«من بر عهدی که در روز الست بسته‌ام وفادارم، همان عهدی که

بر پذیرش پروردگاری «الله» از من گرفتند و من قبول کردم»^۱.

با این دیدگاه و از این منظر، صلوات و حتی حمد و تسبیح یک نوع اعلام موضع است. صلوات مکرر بیان این ادعا است که «ما در خط تو هستیم». یک نوع اعلام موجودیت، اعلام موضع و یا حتی اعلام عاطفه؛ خدایی که به‌یقین می‌دانیم حمد و سپاس ما چیزی به او اضافه نمی‌کند صریحاً می‌گوید: دوست دارم که مورد ستایش قرار گیرم؛ همین خدای یکتا خودش بر پیامبرش درود می‌فرستد، به فرشتگانش فرمان می‌دهد بر او درود بفرستند و به‌صراحت مؤمنان را به ارسال درود و سلام بر این نمونه‌ی عالی خلقت فرامی‌خواند؛ با اینکه خود بهتر از هرکس می‌داند که آن بهترین و کامل‌ترین مخلوقش بعد از دریافت درود الهی، دیگر نیازی به دریافت درود و سلام مخلوقات ندارد. ولی برای آموزش به بندگان برای پاگذاشتن در جاذبه‌ای که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را پیموده است، به مؤمنان فرمان می‌دهد تا هم‌صدا با خدا و فرشتگانش بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درود بفرستند؛ یعنی در واقع حضور خود را در خط و راه آن دردانه‌ی خلقت اعلام کنند؛ زیرا همین اعلام موجودیت‌ها و اعلام مواضع مکرر، بر پابندی آدمی به پیمودن راه مورد ادعا، تأثیری بسزا دارد.

حالا یکصد و هشتاد درجه بچرخید. توجّهتان را از بالاترین نقطه به پایین‌ترین

۱. معانی الاخبار، ص ۱۱۶، الصادق علیه‌السلام، مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَمَعْنَاهُ أَنِّي أَنَا عَلَى الْمِيثَاقِ وَالْوَفَاءِ الَّذِي قَبِلْتُ حِينَ قَوْلِهِ - أَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۲۹، الصادق علیه‌السلام، يُجِبُ اللَّهُ أَنْ يُحْمَدَ.

نقطه معطوف کنید، به کسی که به پایین‌ترین سطح و اسفل السّافلین چسبیده و به نازل‌ترین درجه ای که می‌تواند سقوط کند رسیده است. اگر از خدا درخواست کنیم: خدایا، او را پایین‌تر ببر، از اسفل السّافلین که پایین‌تری وجود ندارد تا او را به آن‌جا ببرند و یا ممکن است آن‌که برایش دعای منفی می‌کنیم، سزاوار درجه‌ی پایین‌تری نباشد، در تمام این حالات او را پایین‌تر نمی‌برند.

فرض کنید دعا می‌کنیم: خدایا عذاب فلانی را زیاد کن، اگر آن شخص با اعمال خودش سزاوار دریافت عذابی بوده است که فوق آن عذابی نیست^۱ و اگر معصوم علیه السلام نیز در دعای خود نهایت عذاب را برای شخصی درخواست کرده باشد^۲ با توجّه به مستجاب‌بودن دعای معصوم علیه السلام، حتماً نهایت عذاب را به او داده‌اند.

حالا ارسال لعن و نفرین و درخواست عذاب از طرف ما چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ بالأخره اگر اعلی‌علیین وجود دارد و بالاتر از آن نیست، در نقطه‌ی مقابل، اسفل السّافلینی هم هست که پایین‌تر از آن قابل تصوّر نیست. اگر نقطه‌ی بالای اعلی‌علیین جایگاه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و صلوات و درود و دعای ما فایده‌ای برای آن حضرت ندارد، پس در نقطه‌ی مقابل؛ یعنی: اسفل السّافلین هم که جایگاه شقی‌ترین اشقیاست، یک نفر یا چند نفر، یک گروه یا چند گروه، در آن مستقر شده و دیگر محلی برای سقوط بیشتر و عذابی برای اضافه‌شدن عذابشان وجود ندارد. بنابراین همچنان که طبق صریح فرمایش علامه رحمته الله:

برای کسی که هیچ کمال بالاتری وجود ندارد تا دریافت کند،

صلوات، کمال و مرتبه‌ای به او اضافه نمی‌کند.

در نقطه‌ی مقابل نیز برای کسی که هیچ عذابی نیست که دریافت نکرده و هیچ درجه‌ی پایین‌تری نیست که به آن تنزل نکرده باشد، درخواست لعن و عذاب هیچ زیانی برای او به همراه ندارد.

۱. جامع الأخبار، ص ۱۴۹، النبی صلی الله علیه و آله، إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادٍ يُسْتَعِثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ ...
۲. المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقية)، ص ۵۵۳. اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً يُسْتَعِثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ.

همچنان که صلوات و دعا برای پیامبر ﷺ فقط یک نحوه تکریم و تعظیم نیست و در واقع یک بیعت دوباره و یادآوری تعهد به همراهی و هم‌پیمانی با رسول الله ﷺ است؛ لعن و نفرین و دعاهای شامل الفاظ «عذابشان را زیاد کن» و امثال آن‌ها فقط یک نحوه تقبیح و اظهار براءت و تبری است.

اگر صلوات و درخواست ارتقاء مقام برای پیامبر ﷺ، برای ایشان ارتقاء مقام نمی‌آورد و یک بیعت مجدد و تعهد به همراهی است - که البته از هرچیز دیگری برای پیامبر ﷺ شادی‌آفرین‌تر است -؛ لعنت و درخواست تنزیل درجه و شدت عذاب برای شیاطین انس و جن نیز نه برای ایشان تنزیل درجه‌ای به همراه می‌آورد و نه عذابی را زیاد می‌کند؛ بلکه آن‌هم بیعت مجددی است با خداوند و تعهد به پایبندی در عدم همراهی با شیاطین، که این نیز بیش از هرچیزی برای خدا و پیامبرش ﷺ شادی‌آفرین است.

خواهش می‌کنم تعابیر بالا را با دقت بیشتری مجدداً مطالعه بفرمایید. صلوات و دعا برای پیامبر ﷺ، فقط یک نحوه تعظیم و تکریم است، نفعی به حال پیامبر ﷺ ندارد، ولی وظیفه‌ی ماست؛ و از رواج صلوات و انجام آن توسط ما و دیگران، ما و جامعه بهره‌ی فراوان می‌بریم و اگر صلوات فرستادن‌هایمان، آن را از لقلقه‌ی زبان ارتقاء ببخشیم و با تک‌تک سلول‌هایمان رو به خدا بگوییم:

خدایا با آن که می‌دانیم محمد ﷺ در بالاترین مقام است و درجه و مقامی نیست که با صلوات من به او داده شود، ولی چون من دین و ایمانم را از او دارم و قدردانی و تشکر وظیفه‌ی من است و چون ستایش کمال، یک وظیفه است و من پیامبر ﷺ را کامل‌ترین آفریده‌ی تو می‌دانم، در جهت قدردانی و تعظیم، بر او درود می‌فرستم و از تو نیز درخواست می‌کنم بر او درود بفرستی.

نتیجه و فایده‌ی عملی چنین اقرار و اعترافی به کمال پیامبر ﷺ - اگر خالصانه و به معنای واقعی کلمه باشد - این خواهد شد که صلوات‌فرستنده‌ی کمال‌جو، تلاش می‌کند و بر خود واجب می‌داند قدرشناسی‌اش را از پیامبر ﷺ - به عنوان

اسوه و بهترین الگو - با پیروی از رفتارها و صفات پیامبر ﷺ عملی کند و حال که صلوات ما سودی به حال پیامبر ﷺ ندارد و کمالی به کمالات ایشان نمی‌افزاید، با الگوگرفتن از آن حضرت و با عمل به آنچه او می‌پسندد موجبات رضایت و خرسندی هر چه بیشتر ایشان را که به گردن ما حق فراوان دارد، فراهم کنیم.

پیامبر ﷺ احتیاج به هدیه‌ی ما ندارد، ولی از مؤمن شدن ما، و از بالا رفتن درجات ایمانمان و از تخلّقمان به اخلاق الهی خرسند می‌شود و قطعاً مباحثات و افتخار می‌کند.^۱ خوشحالی پیامبر ﷺ فقط و فقط در بالا رفتن تعداد مؤمنین و بالاتر رفتن درجات ایمانی آنهاست و صلوات یعنی: «در تحقّق این خوشحالی پیامبر ﷺ هر چه می‌توانی بکوش».

در صفحات گذشته حدیثی کلیدی و طلایی از امام رضا علیه السلام نقل شد که هر کس دعا کند و توفیقی از خدا بخواهد و برای تحقّق آن تلاش بایسته و شایسته نکند، خودش را مسخره کرده است.^۲

هر دعایی خواستید بکنید این حدیث را مدّ نظرتان داشته باشید. «دعا، خودمسخرگی است مگر اینکه به بار عملی‌اش باور داشته و «عمل» کنیم؛ و صلوات نیز یک دعاست.

دعایی که بار عملی‌اش خوشحال کردن پیامبر ﷺ است و خوشحالی آن حضرت فقط و فقط در افزودن کیفی و کمی به ایمان خودت و دیگران محقّق می‌شود.

در نقطه‌ی مقابل، لعن و نفرین و درخواست تشدید عذابی که طبق قواعد عادلانه‌ی خداوند، تشدید عذابی به دنبال نداشته باشد، درخواستی است که برای نفرین شونده بی‌ضرر است، ولی اصل دعا که نباید بی‌فایده باشد، پس فایده‌اش چیست و چه باید باشد؟

بار دیگر به حدیث امام رضا علیه السلام و برداشت عملی از دعا برگردیم، درخواست

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۶، إني أباهي بكم الأمم يوم القيامة.

۲. كنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۳۰، الرضا عليه السلام، ... من سأل الله التوفيق ولم يجتهد فقد استهزأ بنفسه.

تشدید عذاب برای یک فرد مستحقّ عذاب، عذاب او را زیاد نمی‌کند؛ ولی باید برای من گوینده یک بار عملی داشته باشد؛ درغیراین صورت خودمسخرگی است. هر لعن و نفرین و درخواست تشدید عذاب، به شرط سزاواربودن طرف باید، برای من گوینده و فرستنده‌ی لعن، بار عملی شبیه عبارت زیر به همراه داشته باشد.

وقتی به شیطان لعن می‌فرستم یعنی: نه اینکه خدایا شیطان را از بارگاهت طرد کن؛ چون شیطان از بارگاه باریتعالی رانده شده و طرد شده و در نهایت دوری است. منظور و مراد و مفهوم این لعن و درخواست تشدید عذاب این است که: خدایا من قبول دارم که شیطان طرد شده و رانده شده است. من از او اظهار براءت می‌کنم، اعلام می‌کنم با او نیستم و تلاش می‌کنم مثل او نشوم، تعهّد می‌کنم او را کمک نکنم. همراه او نباشم و از او اطاعت نکنم.

لعن بر شمر و درخواست عذاب و بلکه تشدید عذاب برای یزید و هیتلر و صدام؛ یعنی خدایا من می‌دانم که این‌ها به خاطر اعمالشان از بارگاهت دور شدند، من از اعمال و رفتاری که از ایشان سر زد و دچار این دوری از تو شدند، اظهار براءت کرده و عملاً تلاش می‌کنم آن صفات را مرتکب نشوم و هرچه از دستم بر می‌آید انجام خواهم داد تا خود و دیگرانی که من می‌توانم با زبان و قلم و مال بر آن‌ها تأثیر بگذارم نیز راه آنان را نروند.

لعن مقدّم است یا دعا؟

لعن مقدّم است؛ چون «لا إله» بر «ألا الله» مقدّم است.

چون در اصول تربیتی و عرفانی، «تخلیه» و بیرون کردن بدی‌ها، مقدّم بر «تحلیه» و آراستن خود به نیکی‌ها است.

چون بیرون کشیدن علف‌های هرز، مقدّم بر کاشتن گل‌ها و گیاهان سودمند است.

چون رهاشدن از صفات ناپسند، مقدّم بر آراستن خود به صفات پسندیده است.

چون بیرون کردن دیو بر ورود فرشته مقدّم است.

و چون خالی کردن خانه مقدّم بر ورود جانان است.

«خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود».

آری «لعن»، «درخواست عذاب»، «درخواست تشدید عذاب»، «نفرین»، «تبری» مقدم است؛ ولی همه و همه به معنای یادآوری تعهد و بیعت مجدد بر عدم همراهی با شیاطین و بیرون ریختن صفات بد از وجود خود و تلاش برای بیرون کشیدن صفات بد از وجود کسانی است که می‌توانیم بر ایشان تأثیر بگذاریم.

و دعا و صلوات؛ یعنی: یادآوری تعهد و بیعت مجدد بر همراهی و الگوگرفتن از برگزیدگان، و تلاش و اجتهاد برای «تحلیه»؛ یعنی: «تلاش برای مزین کردن خود و دیگران به صفات و رفتار خداپسند».

بررسی مجدد مسأله‌ی درخواست هلاکت و تشدید عذاب از منظری دیگر

برای موشکافی بیشتر مفهوم درخواست هلاکت و تشدید عذاب، بهتر است بر مبنای دریافت‌کنندگان این لعن و نفرین‌ها، دست به تفکیک بزنیم. الف) لعن و نفرین یا درخواست هلاکت و بدبختی برای افراد در قید حیات. ب) لعن و نفرین یا درخواست تشدید عذاب برای گذشتگان.

الف: درخواست هلاکت برای زندگان

افرادی که در قید حیات هستند و مورد لعن و نفرین یا درخواست هلاکت و بدبختی و عذاب قرار می‌گیرند نیز قابل تقسیم به سه گروه مجزاً هستند:

- ۱) آن‌ها که ادامه‌ی حیاتشان برای جامعه‌ی بشری مضر است.
- ۲) آن‌ها که ادامه‌ی حیاتشان برای خودشان مضر است و هر روز بر فاصله‌ی آن‌ها با پروردگار اضافه می‌شد و در باتلاق گناهان بیشتر فرو می‌روند و امیدی به بازگشتشان نیست و «یقین داریم» که به مسیر صحیح بر نمی‌گردند.
- ۳) آن‌هایی که مسیر زندگی‌شان غلط و اگر تغییر مسیر ندهند، ادامه‌ی حیاتشان به ضرر خودشان است و بار گناهانشان را سنگین‌تر می‌کند، ولی «یقین

نداریم» که به مسیر صحیح بر نمی‌گردند و اصلاح نمی‌شوند.

الف -۱- آن‌هایی که ادامه‌ی حیاتشان برای جامعه‌ی بشری و یا حداقل افراد تأثیرپذیر زیانبار و مانع پیشرفت است.

مثال: عضو فاسدی که اعضای همجوار را هم در معرض فساد قرار داده است؛ مثلاً چشم بیماری که سلامتی چشم دیگر را نیز در معرض خطر قرار داده است. دانش‌آموز یا کارگر معتادی که ادامه‌ی حضورش در مدرسه یا کارگاه، دیگر دانش‌آموزان یا کارگران را در معرض خطر اعتیاد قرار می‌دهد.

حتّی با رعایت اصل «همه را دوست بداریم» و دوست‌داشتن و علاقمندبودن به سرنوشت و آینده و خوشبختی آن عضو فاسد، به دلیل آنکه سایر اعضا را نیز دوست داریم، بدون لطمه وارد شدن به دوست‌داشتنمان، عضو فاسد را قطع یا عضو خاطی را از مجموعه‌ی تأثیرپذیر خارج می‌کنیم تا سایر اعضای که آن‌ها را نیز دوست داریم سالم بمانند. اخراج عضو فاسد، او را از دایره‌ی محبّت فراگیر خارج نمی‌کند و تا سرحدّ توانایی برای تحقّق سعادت او، - البته بدون لطمه‌زدن به خوشبختی و سعادت دیگران - از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنیم.

الف -۲- هرچند هیچ عضو و هیچ فردی را به طور کامل نمی‌توان از جامعه‌ی همقطاران منفصل کرد؛ ولی به‌طور نسبی ممکن است بتوان فرض کرد فرد بدعقیده و فاسدی در شرایطی نیست که روی دیگران تأثیر بگذارد، یا فساد و شرّ او در مرحله‌ای نیست که دامن‌گیر دیگران شود، ولی یقین داریم، او به راه خیر و سعادت باز نخواهد گشت و ادامه‌ی حیاتش حتّی برای خودش هم زیانبار است. هرچند این یقین، جز با علم الهی - از آن نمونه که به حضرت خضر (علیه السلام) اعطاء شد - حاصل نمی‌شود، ولی پاسخ روشن این سؤال را از دعای امام سجّاد (علیه السلام) استنباط می‌کنیم که چنین می‌فرماید:

«خدایا، اگر عمرم چراگاه شیطان است و هر روزم بدتر از دیروز است، همین الان مرا بمیران»^۱.

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يُسَبِّقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ وَ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

اگر «خضریم» و اجازه‌ی عمل بر مبنای تأویل و علم به باطن و آینده‌ی اشیاء به ما داده شده است، می‌توانیم آن عضو فاسد را بکشیم یا قطع کنیم؛ ولی می‌دانیم که چنین اجازه‌ای حتی به انبیا و اوصیا علیهم‌السلام نیز داده نشده است. پس فقط می‌توانیم با الگو گرفتن از امام سجّاد علیه‌السلام درخواست مشروط کنیم و چنین بگوییم:

خدایا، «اگر» ماندن و ادامه‌ی حیات من به ضررم است و بارِ گناهانم را می‌افزاید - چون خودم را دوست دارم - و سبک‌تر بودن کوله‌بار گناهان را به سنگین‌تر شدن آن ترجیح می‌دهم، خدایا مرا «بمیران» که کمتر عذاب ببینم. این درخواست مشروط شد به اینکه «فردایمان بدتر از امروزمان باشد» و در احادیث نیز به صراحت با این تعبیر بیان شده است:

کسی که فردایش بدتر از امروزش است، ملعون است.^۱

پس حداقل یکی از موارد جایز بلکه سفارش‌شده‌ی درخواست مرگ، برای کسی است که در سرایشی سقوط افتاده و فردایش بدتر از امروزش است و مرگ امروز به نفع اوست. چرا که یقین داریم امام سجّاد علیه‌السلام نفع خود را می‌خواهد، ولی اگر خود را در سرایشی ببیند، بدون لطمه‌خوردن به دوست داشتن خود و بلکه دقیقاً در راستای نفع‌طلبیدن برای خود، آرزوی مرگ و قطع حیات می‌کند. یعنی درخواست هلاکت نیز با دوست داشتن و خیرطلبیدن در تعارض نیست و حتی تقاضای مرگ نیز می‌تواند عین خیرخواهی باشد.

سزاوار است کلام را به امام خمینی رحمته‌الله بسپاریم که موضوع را برایمان چنین تبیین کرده‌اند:

"اهل معرفت می‌دانند که شدت بر کفار که از صفات مؤمنین است و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیه‌ی حق است، و کفار و اشقیاء در هر لحظه که بر آنان می‌گذرد بر عذاب آنان که از خودشان است افزایش کیفی و کمی‌ای ما لا نه‌ایة له حاصل می‌شود. پس قتل آنان که

۱. /الأمالی، ص ۶۶۸ الصادق علیه‌السلام، ... وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرًّا مِنْهُمَا فَهُوَ مُلْعُونٌ.

اصلاح‌پذیر نیستند رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نعمت؛ علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه، زیرا عضوی که جامعه را به فساد کشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند و این همان است که نوح نبی الله ﷺ از خداوند تعالی خواست «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» و خداوند تعالی می‌فرماید «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» و بدین انگیزه و نیز انگیزه‌ی سابق، تمام حدود و قصاص و تعزیرات از طرف ارحم الراحمین، رحمتی است بر مرتکب و رحمتی است بر جامعه^۳.

و نیز می‌فرمایند:

"البته این مرتبه و مقامی است که برای هرکسی میسر نیست، این مرتبه‌ی رحمة للعالمین نبی اکرم ﷺ را می‌خواهد که اگر به سنگ هم نگاه می‌کرد به مهر اینکه اثر محبوب است می‌نگریست و ابو جهل را هم با این نظر نگاه می‌کرد و می‌توان گفت «قتل او هم با مهر بود»؛ چون می‌دانست که هر چه بماند بر خسراش افزوده خواهد شد»^۴.

درخواست مرگ، به اصل دوست‌داشتن لطمه نمی‌زند. زیرا کسی که در سراشیبی است و یقین داریم بر نمی‌گردد طبق فرمایش امام صادق علیه السلام مرگ برایش بهتر است؛^۵ هر چه زودتر برود، با کوله‌بار سبک‌تری رفته است و آرزوی کوله‌بار سبک‌تر و محاسبه‌ی آسان‌تر برای دیگری و حتی خود، علامت محبت و دوست‌داشتن است.

نمونه‌ی اجرا شده‌ی این حکم، درخواست حضرت نوح علیه السلام است که بعد از به یقین رسیدن به سقوط بی‌بازگشت قومش این چنین بیان می‌کند:

۱. نوح ۲۶ و ۲۷.

۲. بقره ۱۹۳ و انفال ۳۹.

۳. صحیفه‌ی امام، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۴. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۹۴. مَنْ كَانَ إِلَى النُّصْصَانِ فَأَلَمَوْتُ خَيْرَ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ.

«پروردگارا، این قوم نه تنها ایمان نمی‌آورند بلکه فرزندی هم که ایمان بیاورد نخواهند زایید، و از ایشان جز کافر و بدکار به دنیا نخواهد آمد؛ خدایا اینان را هلاک کن»^۱.

این درخواست هلاکت نه تنها با اصول همه را دوست بداریم، مغایر نیست. بلکه در تأیید آن نیز هست.

پیامبری با علم الهی به یقین رسیده است که از قومی، جز فرزند کافر و فاجر به عمل نمی‌آید و خودشان هم ایمان نمی‌آورند و فردایشان بدتر از امروز خواهد بود و ماندنشان جز سنگین‌تر کردن کوله بارشان ثمری نخواهد داشت. هرکس خیرخواه آن فرزندان کافر و بدکار باشد، آرزو می‌کند به دنیا نیایند. و هرکس خیرخواه چنین قومی باشد که هر روزش بدتر از دیروزش خواهد بود، باید برایشان درخواست هلاکت کند.

ظالمی را خفته دیدم نیم‌روز
گفتم این فتنه است خوابش برده به
آنکه خوابش بهتر از بیداری است
ان چنان بد زندگانی مرده به
(سعدی)

الف - ۳- نحوه‌ی برخورد با کسانی که مسیر زندگی‌شان غلط است و اگر تغییر مسیر ندهند، ادامه‌ی حیاتشان به زیان خودشان است. ولی یقین نداریم که از مسیر ناصحیح بر نمی‌گردند.

مثال و نمونه‌ی این بند و البته مثالی برای اشتباه در محاسبه، در نفرین حضرت یونس علیه السلام قابل بیان است. یونس علیه السلام گمان کرده بود که قوم گمراهش به راه صحیح بر نمی‌گردند و فردایشان بدتر از امروزشان است، ولی این «گمان» بر مبنای علم الهی نبود و چه بسا از کم‌صبری و ناشکیبایی جناب یونس علیه السلام

۱. نوح، ۲۶ و ۲۷ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَتْلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.

سر زده بود.^۱

یونس علیه السلام برای قوم گمراه، درخواست هلاکت و نابودی کرد؛ ولی دیدیم که قوم او سزاوار هلاکت نبودند و خدا آنان را نابود نکرد، بلکه این یونس بود که تنبیه شد.

در اینجا بد نیست به زیربارنرفتن پیامبر خاتم الصلوات برای درخواست هلاکت قوم در مقابل پیشنهاد مسلمانان و حتی اعلام آمادگی فرشته‌ی عذاب اشاره شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر علاقمندی و تمایل به هدایت قوم و نه هلاکت ایشان، زیر بار درخواست هلاکت و عذاب آن‌ها نرفت و برای مشرکین و کافرین، نه‌تنها درخواست عذاب نکرد، بلکه هدایت طلبید.

نمونه‌ی دیگر درخواست عذاب نکردن‌ها، در رفتار عملی حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین و امام حسین علیه السلام در کربلا و حضرت زهرا علیها السلام بعد از سقیفه و یکایک امامان معصوم علیهم السلام هویداست که هیچ‌یک برای جامعه و گروه دشمنان خود درخواست هلاکت نکردند.

البته در اینجا زیر بخش ظریفی باقی می‌ماند، با «آنان که بقایشان و ادامه‌ی مسیر غلطشان به ضرر جامعه است ولی یقین هم نداریم که اصلاح نمی‌شوند» چه کنیم؟

به مثال ملموس‌تر بیماری چشم و دانش‌آموز برگردیم، یکی از چشم‌ها بیمار شده و دیگری را نیز در معرض خطر قرار داده است. ما یقین نداریم که سلامتی به چشم بیمار بازمی‌گردد، فقط گمان قوی داریم که دست روی گذاشتن، چشم دیگر را نیز در معرض خطر قرار خواهد داد و ممکن است ناچار به ازدست‌دادن هر دو شویم.

دانش‌آموزی به خلاف روی آورده است، یقین نداریم که اصلاح نمی‌شود، ولی حضورش در مدرسه این گمان قوی را به همراه دارد که دیگران را نیز مبتلا و

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۲، الباقر علیه السلام، أَنَّ جَبْرِئِيلَ علیه السلام حَدَّثَهُ أَنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى علیه السلام بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ كَانَ رَجُلًا يَغْتَرِبُهُ الْحِدَّةُ وَ كَانَ قَلِيلَ الصَّبْرِ عَلَى قَوْمِهِ وَ الْمُدَارَاةَ لَهُمْ عَاجِزًا عَمَّا حُمِّلَ مِنْ ثِقَلِ حَمْلِ أَوْقَارِ النَّبُوَّةِ وَ أَعْلَامِهَا.

آلوده کند.

در مثال فوق، دانش‌آموز آلوده و فاسد را حتی با یقین نداشتن به این که اصلاح‌شدنی نیست، از محیط مدرسه دور کرده و دیگر دانش‌آموزان بی‌گناه را از در معرض خطر بودن برکنار نگاه می‌داریم، ولی اولیای جامعه و حتی همان مسئولینی که به خاطر سایر دانش‌آموزان، او را از محیط مدرسه دور کرده‌اند، موظفند فرد خاطاکار را دریابند و برای او که یقین نداریم به آخر خط رسیده، راه نجاتی فراهم آورند. در هر صورت او را از دایره‌ی دوست‌داشته‌شدن و خواهانِ سعادتش بودن خارج نکنند.

چه بسا تمهیداتی چون دور کردن از جامعه، زندان، قرنطینه و تبعید، برای مجرمینی که از نظر اولیاء جامعه به آخر خط نرسیده‌اند، ولی وجودشان برای سایر اعضا خطرآفرین است، پیشنهاد معقولی است که در قوانین گنجانده شده است.

از جامعه دور باش تا به بی‌گناهان جامعه آسیبی نرسانی؛ نمیر تا با کوله‌بارِ سنگین گناه از دنیا نروی. تلاش می‌کنیم اصلاح شوی و کوله‌بار گناهانت را سبک و سبک‌تر کنی. همه‌ی گزاره‌ها با اصل دوست‌داشتن همخوانی دارد. هم دوست‌داشتن مردم بی‌گناه و در معرض خطر جامعه در این طرز فکر نهفته است، هم دوست‌داشتن و خیرخواهی برای فرد گناهکار.

یعنی: چه فرد را در جامعه نگه‌داریم، (فساد بی‌خطر برای سایر اعضا)، چه او را از جامعه جدا کنیم، (فساد باخطر برای سایر اعضا و امیدواری به اصلاح او)، حتی اگر قانون و شرع اجازه دهد درخواست کنیم که از سر راه برداشته شود، (فساد با خطر برای اعضا و یقین به عدم بازگشت).

در همه‌ی گزینه‌ها، خیر فرد مفسد و سایر اعضا را خواسته‌ایم. یعنی اصل «همه را دوست نداریم» نقض نمی‌شود.

شکل‌های متنوع فوق را با رعایت اصل «محبت عام»، یک بار دیگر به‌طور خلاصه بیان می‌کنیم:

۱- عضو یا فرد فاسد، برای سایر اعضا بی‌خطر است.

الف: ادامه‌ی حضور برای خودش زیانبار است و امید به بازگشت او نیست (برداشتن عضو فاسد توسط متخصصی که یقین به عدم اصلاح دارد و یا آرزوی مرگ)

ب: امید به بازگشت دارد. (تلاش برای اصلاح و بازگشت)

۲- حضور عضو یا فرد فاسد برای سایر اعضا خطرآفرین است.

الف: ادامه‌ی حضور برای خودش زیانبار است و امید به بازگشت نیست. (برداشتن عضو فاسد توسط متخصصی که یقین به عدم اصلاح دارد و یا آرزوی مرگ)

ب: امید به بازگشت دارد. (ادامه‌ی حیات، دور از جامعه‌ی تأثیرپذیر)

ب: لعن و نفرین بر درگذشتگان

آیا لعنت‌فرستادن برای کسی که سال‌ها پیش از دنیا رفته است و در برزخ خود، متناسب اعمالش در حال عذاب کشیدن است، برای ما فایده‌ای دارد؟ برای خدا چه فایده‌ای دارد؟ برای آیندگان چه فایده‌ای دارد؟ مطمئناً از انسانی که عبث و بیهوده آفریده نشده^۱ انتظار نمی‌رود افعال بیهوده نیز سر بزنند.

تصوّر فایده برای خدا که مردود است؛ می‌مانیم ما و آیندگان.

آیا منظور از لعنت، اضافه‌شدن درجه‌ی عذاب است؟ اگر ما کسی را لعنت کنیم که تاکنون عذابش نمی‌کرده‌اند آیا از حالا به بعد به خاطر لعنت ما عذابش می‌کنند؟ و اگر عذابش می‌کرده‌اند از حالا به بعد به خاطر لعنت ما عذابش را بیشتر می‌کنند؟

این عذاب کردن و یا افزودن بر شدّت عذاب کسی که از دنیا رفته چه فایده‌ای برای ما و دیگر افراد در قید حیات دارد؟

اگر کسی سزاوار عذاب نباشد مطمئن باشید با لعن و نفرین و درخواست عذاب ما نه تنها عذاب نمی‌شود بلکه آن درخواست عذاب، موجب کدورت و ایجاد

۱. مؤمنون ۱۱۵، أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.

حجابی بین نفرین کننده و خدا خواهد شد.
لذا امام خمینی رحمته الله در کتاب ارزشمند چهل حدیث به صراحت از استاد و شیخ خود مرحوم شاه‌آبادی رحمته الله چنین نقل می‌کند:

"به کسی که یقین ندارید یا توسط معصوم به شما نرسیده است که در کفر و ضلال مرده، لعن نکنید. چون اگر توبه کرده و بعد این جهان را ترک کرده باشد، آن درخواست عذاب و نفرین شما موجب دوری خود شما از خدا خواهد شد."^۱

اگر کسی مستحق عذاب باشد و اکنون در برزخ در حال گذراندن عذاب‌های برزخی‌اش باشد، آیا درخواست ما عذابش را بیشتر می‌کند و این افزایش عذاب به نفع کیست؟

ما؟ آیندگان؟ یا خود او؟

شک نیست دعای خیر زندگان در احوالات مردگان مؤثر است، - البته اگر لیاقت داشته باشند -.

برای کسی که لیاقت دریافت رحمت الهی را ندارد، دعا بی‌فایده است. گذشتگان به شرطی از دعای خیر بازماندگان بهره می‌برند که از حداقل لیاقت و شایستگی برخوردار باشند، از این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت می‌فرماید:

«حتی اگر من امیرالمؤمنین هم برای معاویه و طلحه و زبیر درخواست رحمت کنم آن درخواست رحمت هم به «لعنت» تبدیل می‌شود و به ایشان می‌رسد».^۲

بحث «لیاقت و شایستگی» در دعا، بسیار کلیدی و حیاتی است. اگر فرد، خودش با اختیار خود، لیاقتش را در حد صفر نگاه داشته باشد، مکان و زمان و

۱. امام خمینی رحمته الله، چهل حدیث، ص ۶۷.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۸، امیرالمؤمنین علیه السلام، لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةُ لَوْ تَرَحَّمْتُ عَلَيْكَ وَ عَلَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ مَا كَانَ تَرْحُمِي عَلَيْكُمْ وَ اسْتَغْفَارِي لَكُمْ لِيُحَقِّقَ بَاطِلًا بَلْ يَجْعَلَ اللَّهُ تَرْحُمِي عَلَيْكُمْ وَ اسْتَغْفَارِي لَكُمْ لَعْنَةً وَ عَذَابًا.

اسم اعظم، و دعای غیر و قَسَم و سایر شرایطِ کمکی دعا، مثل طولانی‌تر کردن بازوی اهرمی هستند که هیچ نیرویی از طرف خود فرد به آن وارد نمی‌شود. همه می‌دانید که نیروی صفر، حتی اگر بازوی اهرم بسیار هم طولانی باشد، باز هم معادل صفر است.

بنابراین در مبحث دعا به صراحت می‌توان گفت: اگر بهترین واسطه‌ها و شفیعان، در بهترین زمان و با فضیلت‌ترین مکان به بهترین نام‌ها خدا را قَسَم بدهند؛ یعنی اگر همه‌ی پیامبران و امامان، در شب قدر، در کنار حجرالأسود یا زیر قُبَّه‌ی امام حسین (علیه السلام) خدا را به اسم اعظم، قَسَم بدهند که فلانی را بیامرز، ولی آن شخص با اختیار خودش کوچک‌ترین لیاقتی برای دریافت مغفرت و آمرزش ایجاد نکرده باشد، یقین بدانید او آمرزیده نخواهد شد.

خود فرد باید لیاقتش از صفر به سمت مثبت تکان بخورد، حالا ضرایب زمان و مکان و واسطه و قَسَم و سایر افزایش‌دهنده‌های طولِ اهرم، امکان دریافت آمرزش یا سایر الطاف الهی را چندین برابر می‌کنند. بار دیگر به جمله‌ی کلیدی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارجاع می‌دهم که:

"حتی دعای من امام هم اگر لیاقتی در «گیرنده» نباشد تبدیل به لعنت می‌شود"

و نیز دگر بار سفارش امام صادق (علیه السلام) در آخرین لحظات حیات را یادآور می‌شویم که به بستگان، فرزندان و شیعیان فرمود:

"شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد."

پس هرچند دعا برای گذشتگان کارساز است ولی وجود حدِّ اقلِّ لیاقت شرط است و هرچند شفاعت بسیار مهم و کارساز است، ولی خودِ شفیع می‌گوید: یک جاهایی شفاعت نمی‌کنم، یا شفاعتم کارساز نیست. این تویی که باید داخل محدوده بیایی، دایره‌ی تأثیرگذاری شفاعت را به خاطر تو بزرگ نمی‌کنند. شفاعت هم در مجموعه‌ی علل و اسباب و قوانین قرار دارد و برهم‌زننده‌ی قوانین نیست.

اگر نفرین‌شونده سزاوار نفرین نباشد، مطمئناً نفرین مؤثر نیست، ولی اگر

شخص، سزاوار عذاب باشد آیا نفرین ما عذاب را شدیدتر می‌کند؟
فرض کنید یک نفر به خاطر صفات و اعمال ناپسندش، سزاوار دریافت ده واحد عذاب باشد، آیا درخواست من و شما، ده را یازده می‌کند؟
مطمئن باشید به خاطر دل من، چون من دوست دارم، چون من می‌خواهم دلم خنک شود، خداوند عادل به کسی که شایسته‌ی عذاب نیست، عذاب نمی‌فرستد و عذاب کسی را از آنچه که سزاوارش هست، بیشتر نمی‌کند.
یعنی چه؟ پس دعا و نفرین برای دیگران بی‌فایده است؟
اگر طرف سزاوار آتش باشد، چه من بخواهم و چه نخواهم عذاب می‌شود و اگر سزاوار آتش نباشد چه من درخواست کنم و چه درخواست نکنم، عذاب نمی‌شود. حتی اگر واسطه‌ای آبرومند نزد خدا برایش درخواست عذاب کند، عذابی نخواهد دید. اگر اینچنین باشد که دعا و شفاعت از حیز انتفاع می‌افتد و بی‌فایده‌ی محض می‌شود.
نگارنده در مورد دعا تألیف مستقلی دارد^۱ و بسیار هم به مسأله‌ی دعا معتقد است، ولی نه در مورد دعا و نه شفاعت و نه لعنت - که این دو نیز با دعا بی‌ارتباط نیستند - اصلاً از مجموعه آیات و روایات این چنین استنباط نمی‌شود که این‌ها می‌توانند «جای عمل» را بگیرند و قوانین خدا را به هم بزنند.
اگر عمل نداشته باشی شفاعت نمی‌کنند یا اجازه‌ی شفاعت نمی‌دهند.
اگر عمل نکنی و لایق نباشی، دعای معصوم علیه السلام هم برای تبدیل به لعنت می‌شود.

به این عبارت‌های روشن که همه از زبان معصوم علیه السلام است دقت کنید:

* دعاکنده‌ی بی عمل مثل تیرانداز بی کمان است.^۲

* درخواست توفیق، بدون تلاش لازم، دعا نیست، خودمسخرگی

است.^۳

۱. قرآن صاعد، علیرضا برازش، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۷، امیر المؤمنین علیه السلام، الدّاعی بِلَا عَمَلٍ کَالرَّامِی بِلَا وَتَرٍ.

۳. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۳۰، الرضا علیه السلام، سَبْعَةُ أَشْيَاءَ بَغَيْرِ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْإِسْتِغْرَاءِ... وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ

* درخواست مغفرت بدون تصمیم به ترک گناه، دعا نیست، مسخره کردن خداست.^۱

* اگر برای معاویه و طلحه و زبیر دعا بکنم، دعا و طلب رحمت تبدیل به لعنت می شود.^۲

* شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.^۳

آیا این عبارات، دعا و شفاعت را از کارایی می اندازد؟
از آن کارایی موهوم که دعا را به جای عمل و شفاعت را به منزله ی پارتی بازی در ذهنمان جا داده است، آری.
ولی کارایی دعا و شفاعت با تعریف خود خدا و معصومین علیهم السلام، با صلابت تمام در جایگاه خود مستقر است.
امام معصوم علیه السلام به صراحت می فرماید: «شفاعت ما به این دسته نمی رسد»، یعنی چه؟

یعنی: شفاعت هست، ولی تعریف دارد، شفاعت، برهم زنده ی حساب و کتاب و عدالت نیست، شفاعت خودش هم جزو حساب و کتاب است.
استاد شهید مطهری رحمته الله می فرماید:

"بعضی گمان کرده اند دعا بیرون از حوزه ی قضا و قدر الهی است، بیرون از حکمت الهی است، در صورتی که دعا و استجابت دعا نیز جزئی از قضا و قدر الهی است"^۴.

و به گفته ی علامه طباطبائی رحمته الله دعا، خود یکی از اسباب است.^۵

التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ.

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۲۳، النبی صلی الله علیه و آله، التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُسْتَغْفِرُ مِنَ الذَّنْبِ وَ هُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهِزِ بِرَبِّهِ.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲ ص ۹۸، امیر المؤمنین علیه السلام، لعمری - یا معاویه - لو ترحمت علیک و علی طلحة و الزبیر ما کان ترحمی علیکم و استغفاری لکم إلا لعنة علیکم و عذابا.

۳. الأصول الستة عشر، ص ۳۱۰، الصادق علیه السلام، إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ.

۴. شهید مرتضی مطهری، بیست گفتار، گفتار هجدهم درباره ی دعا.

۵. محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۶.

رهبر فرزانه‌ی انقلاب اسلامی نیز در این مورد چنین می‌فرماید:

«دعا مغایر علل و اسباب نیست، جورآورنده‌ی علل و اسباب است. در کنار دعا باید اراده و همت نیز به خرج دهید، هیچ‌کس خیال نکند که اگر در خانه بنشینیم و به تلاش و اقدام نپردازیم، حتی اراده هم نکنیم و فقط به دعا مشغول باشیم، خدا حاجاتمان را برآورده می‌کند؛ نه! چنین چیزی امکان ندارد؛ پس دعا در کنار تلاش و با تلاش است، بعضاً خیلی از تلاش‌ها به نتیجه نمی‌رسد، اما همین که دعا کردید به نتیجه خواهد رسید».^۱

معنای دعا این است که «شما از خدا بخواهید تا این وسایل را جور بیاورد». آن وقت علل مادی هرکدام در جای خودشان قرار می‌گیرند، دعای مستجاب این‌گونه است.^۲

به گفته‌ی ایشان:

"دعا باعث می‌شود علل مادی هرکدام سر جای خودش قرار گیرد".

پس اگر بگوییم: دعا‌های بی‌عمل و درخواست‌های نابجا، دعا نیست، دعا را از کارایی نیانداخته‌ایم، بلکه مفاهیم موهوم و خودساخته و شیطان‌پرورده درباره‌ی دعا را پالایش کرده‌ایم و باور داریم این عقیده‌ی ناصحیح در مورد دعا، موجب ترک عمل و عقب‌ماندن یک فرد و یا یک جامعه می‌شود. مطالب بیشتر در مورد دعا را در کتاب قرآن صاعد یا کتاب دعا از منظر رهبری^۳ (دام‌ظله‌العالی) و یا جامع‌الاحادیث دعا^۴ به تفصیل آورده‌ام و این اوراق بیشتر از این گنجایش ندارد.

و اما مفهوم شفاعت نیز با تعبیر صریح امام صادق علیه السلام مشخص می‌شود. شفاعت، تقلب‌رساندن به بی‌لیاقت‌ها، مدرک جعلی درست‌کردن برای تنبل‌ها

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۷۳/۱۱/۲۸.

۲. همان.

۳. دعا از منظر رهبر معظم انقلاب/اسلامی، به کوشش علیرضا برازش، انتشارات انقلاب اسلامی.

۴. جامع‌الاحادیث دعا، علی رضا برازش، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲.

نیست. شفاعت هم مانند دعا، در همان زنجیره‌ی روابط منطقی و با حساب و کتاب علل و اسباب باید تعریف شود.

شما باید امتحان بدهی، تلاشت را کرده باشی که نمره بگیری. در مواردی که غیرمترقبه، لغزشی داشته و در حد انتظار ندرخشیده‌ای، به واسطه و میانجی متوسل می‌شوی. او از وجاهت و آبروی خودش خرج می‌کند، تا اغمازی در حق شما صورت گیرد و لغزش شما نادیده گرفته شود.

اینکه اصلاً امتحان ندهی، یا اصلاً درسی نخوانی چگونه می‌توانی از یک نفر که استاد را هم می‌شناسد و با او حشر و نشر دارد درخواست کنی، کاری برای انجام دهد. اگر اینجا هم شدنی باشد، در دستگاه با حساب و کتاب و قانونمند خدا شدنی نیست.

شک نداشته باشید حق الناس را خود «ناس» باید ببخشند و اگر نبخشند، تیغ شفاعت نمی‌بُرد. وقتی می‌گویند سبک‌شمارنده‌ی نماز، لایق دریافت شفاعت نیست،^۱ حتماً خیلی کارهای دیگری که من و شما مرتکب شده‌ایم و می‌شویم نیز از محدوده‌ی شفاعت‌پذیری خارج است؛ یعنی: شفاعت، نامحدود و خارج از قاعده نیست.

شفاعت هست و کاربرد هم دارد، ولی تعریف شده.

آیا شخصی را که شایسته‌ی خلود در آتش است، شفاعت نجات می‌دهد؟

هرگز!

آیا شخصی را که سزاوار عذاب جهنم نیست، سفارش منفی باعث چشاندن عذاب به او می‌شود؟ و آیا اصلاً سفارش منفی داریم؟ خیر!

خداوند پیامبر ﷺ را به عنوان «رحمة للعالمین» فرستاده است و می‌گویند امیدوارکننده‌ترین آیه‌ی قرآن، آیه‌ی «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^۲ است.^۳

۱. الأصول الستة عشر، ص ۳۱۰، الصادق (علیه السلام)، إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ.

۲. ضحی، آیه ۵.

۳. تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۷۲، الباقر (علیه السلام)، أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).

یعنی آن‌جا که خداوند به پیامبرش وعده داده است: «آن قدر به تو خواهیم داد تا راضی شوی»، بالاترین درجه‌ی لطفی است که خدا در حق بندگان روا داشته است. چرا؟

زیرا پیامبر «رحمة للعالمین» به کم راضی نمی‌شود و تا اوج توانایی و اختیار از آبرو و وجهتش نزد خدا مایه می‌گذارد تا مردم را برهاند. ولی یک جاهایی تیغ شفاعت او هم نمی‌برد، چون اگر ببرد اصل عدالت و حساب و کتاب به هم می‌خورد و این اصلی است که خدا به هیچ قیمتی به هم نمی‌زند.

شفاعت هم داخل منظومه‌ی علل و اسباب است، نه برهم‌زننده‌ی آن. ولی اولاً بدان چون پیامبر ﷺ «رحمة للعالمین» است و این «رحمة للعالمین» بودن را به همه‌ی سلسله‌ی امامت از جمله آخرین حلقه‌ی ایشان، حضرت بقیة الله الأعظم ﷺ نیز به ارث داده است.^۱

با توجه به اینکه این خاندان سراسر رحمتند، مطمئن باش سفارش منفی نمی‌کنند.

یعنی چه؟

سفارش منفی یعنی ریش‌گرو گذاشتن، از آبرو مایه گذاشتن برای اینکه یکی دو نمره از فلانی کم کن، یکی دو سال به مدت زندانی‌اش اضافه کن، همان مقداری که حقش هست هم به او ندهید، بیش از آنچه که سزاوارش هست عذابش کنید.

خلاصه‌ی مطلب

دعا هست، خیلی هم کاربرد دارد، بُرنده‌ترین سلاح^۲ هست، ولی جای عمل را نمی‌گیرد.

شفاعت هست، خیلی هم کاربرد دارد ولی همه جا کارساز نیست و اصلاً برای تقلب‌رساندن و نشستن به جای عمل شفاعت‌شونده نیست.

۱. الوافی، ج ۲، ص ۲۹۶. الصادق علیه السلام، ... أَكْمَلُ ذَلِكَ بَيْنَهُ مُحَمَّدٌ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۵، عَنِ الصَّادِقِ ع: إِنَّ الدُّعَاءَ أَفْعَدُ مِنْ سِلَاحِ الْحَدِيدِ.

سفارش منفی نداریم. یعنی آنان که نزد خدا آبرو و وجاهت دارند، چون «رحمة للعالمین» هستند از این امتیاز برای نزدیک‌تر کردن مردم به خدا و به رحمت خدا استفاده می‌کنند نه بالعکس.

دعا برای بی‌لیاقت‌ها بی‌تأثیر است و تبدیل به لعنت می‌شود. با این تفصیل، لعنت و نفرین برای درگذشتگان و افراد منفی و ظالم و کافر و منافق از دنیا رفته چه معنا می‌دهد و چه فایده‌ای دارد؟

حالا که فهمیدیم سفارش منفی نداریم و طبق درخواست ما، کسی را که شایسته‌ی عذاب نیست عذاب نمی‌کنند و طبق درخواست ما کسی را که شایسته‌ی دریافت پنج واحد عذاب است، شش واحد عذاب نمی‌کنند، پس لعن و نفرین فایده‌اش چیست؟

بزرگان تاریخ سعی کرده‌اند شالوده و عصاره‌ی اندیشه‌شان را در یک یا چند سفارش یا وصیت بگنجانند؛ مثل آخرین کلام امام صادق علیه السلام که در آخرین لحظات عمر مبارک، نامحدود نبودن تأثیر شفاعت را برای اطرافیان بازگو می‌کند.^۱

در این مورد نیز می‌خواهیم به وصیت‌نامه‌ی عالم زمان آگاه دوران معاصر، حضرت امام خمینی رحمته الله علیه مراجعه کنیم، ببینیم آیا این عالم بزرگ از این همه زیارت و دعای شامل لعن و نفرین فقط این را می‌فهمد و اراده می‌کند که ملائک بر سر قبر فلان جنایتکار تاریخ بروند و یک یا چند بشکه قیر داغ اضافه بر سهمیه، بر سر او بریزند، همین؟! امام رحمته الله علیه در وصیت‌نامه‌ی مهم و تاریخی خود که عصاره‌ی تفکر اوست چنین می‌فرماید:

«آنچه لعن و نفرین بر ستمگران اهل بیت علیهم السلام است، فریاد قهرمانانه‌ی ملت‌هاست بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی‌الابد».^۲

۱. الأصول الستة عشر، ص ۳۱۰، الصادق علیه السلام، إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ.

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی، ص ۱۲.

بی‌تردید این لعنت‌ها و نفرین‌ها باید برای امروز ما و برای آیندگانمان مفید فایده باشد. فایده‌ی اصلی و بزرگش این است که مبارزه با ظلم و تقبیح و زشتی ظلم را نزد ما زنده نگه می‌دارد.

هم ایشان دوباره ذکر می‌کنند: حتی اگر در لعن نامی از بنی‌امیه ببریم، هرچند ایشان بلافاصله بعد از نام بنی‌امیه لفظ «لعنة الله عليهم» را فراموش نمی‌کنند، ولی می‌فرمایند: همان لعن و نفرین بر بنی‌امیه، فریاد بر سر ستمگران امروز است.

"می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه - لعنة الله عليهم - با آن که منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگه‌داشتن این فریاد ستم‌شکن است^۱."

ارسال بشکه‌های قیر ذوب‌شده به قبر فلان و فلان، نه دردی از خدا درمان می‌کند نه از امامی که مورد ظلم آن شخص واقع شده است نه از ما و نه از آیندگان ما.

لعن بر بنی‌امیه یعنی بیان اینکه: ما معتقدیم بنی‌امیه به خاطر اعمالشان مطرود^۲ خداوند، از خدا و از رحمت خدا دورند و ما امروز فریاد می‌زنیم که از بنی‌امیه‌های امروز و از کسانی که امروز کارهای آنان را انجام می‌دهند دوریم و اظهار تنفر و براءت می‌کنیم و خود را با آنان در یک جبهه نمی‌دانیم، با آن‌ها هم‌پیمان نمی‌شویم، منافعمان را به منافع آنان گره نمی‌زنیم، آب به آسیابشان نمی‌ریزیم و ...

استاد شهید مطهری رحمته‌الله این بی‌توجهی به زمان حال و ربط‌دادن تَوَلّی و تَبَرّی را به شخصیت‌های گذشته، خطر بزرگی می‌دانند و چنین می‌گویند:

"این خطر بزرگ‌تری است که یک فرد در گذشته مورد نکوهش و داوری

۱. امام خمینی رحمته‌الله، وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی، ص ۱۲.

۲. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۹۴، لعن: راندن و دور کردن. لعنه لعنا: طرده و ابعده عن الخير و بیانات مقام معظم رهبری: «لعنت، یعنی طرد، ۱۳۶۸/۶/۸».

قرار بگیرد به منظور تبرئه‌ی زمان حاضر. در صورتی که فلسفه‌ی آن دوستی و نفرت «تولی و تبری»، درست عکس این قضیه است و این اصل یعنی:

تولای شخصیت‌های گذشتگان برای این است که جامعه حاضر آنان را الگوی خود قرار بدهد و تبری از آن فاسقان، برای این است که جامعه‌ی حاضر، ضد آن راه را در پیش بگیرد و آن راه را طرد و نفی کند.

نه اینکه تبرای گذشتگان برای رفع مسئولیت جامعه‌ی حاضر. الآن این به صورت یک بیماری در جامعه ما درآمده؛ همواره سرگرم گذشته بودن برای غافل شدن از زمان حاضر؛ که اگر معاویه‌ای هم در زمان حاضر وجود داشته باشد تبرئه بشود؛ چون معاویه‌ای در زمان گذشته وجود داشته است. این کار درستی نیست.

گاهی ما فرد را در گذشته مسؤول می‌شناسیم برای اینکه جامعه‌ی گذشته را مسؤول ندانیم. گاهی فرد را آن‌چنان ستایش می‌کنیم که جامعه را ندیده می‌گیریم. ولی یک بالاتری هم دارد و آن این است که فردی در گذشته نکوهش بشود برای رفع مسئولیت جامعه‌ی حاضر. این دیگر مسلم جنایت است. اگر به منظور رفع مسئولیت از جامعه‌ی حاضر، فردی نکوهش بشود این گناه در گناه است. مثلاً اگر جامعه‌ی زمان معاویه را رفع مسئولیت کنیم به خاطر معاویه که چون معاویه بد بوده، دیگر مردم تقصیری ندارند، این غلط است. اگر مردم هیچ تقصیری نداشتند معاویه نمی‌توانست معاویه باشد. از آن بدتر این است که ما مثلاً معاویه‌ی جانی زمان خودش را در نظر بگیریم و بگوییم ما امروز دیگر تقصیری نداریم، خدا لعنت کند معاویه هزار و دویست سال پیش را.

این همان مصیبتی است که گرفتار آن هستیم. ما خیال می‌کنیم

اگر ملعون‌های صدر اول را لعنت کردیم دیگر امروز ما تقصیری نداریم»^۱.

«احیاء روح مبارزه به این است که مظاهر ظلم و کفر همواره در برابر فرض شود و به آن‌ها لعن و نفرین شود و آرزوی قطع و قمع آن‌ها تلقین گردد»^۲.

رهبر معظم انقلاب اسلامی (دام ظلّه العالی) نیز می‌فرمایند:

"مرحوم شهید مطهری سال‌ها قبل از انقلاب در این حسینیه‌ی ارشاد فریاد می‌کشید که: و الله - قریب به این مضمون - بدانید شمر، امروز - اسم نخست‌وزیر آن روز اسرائیل (صهیونیست) را می‌آورد - اوست. واقع قضیه هم همین است. ما شمر را لعنت می‌کنیم، برای اینکه ریشه‌ی شمر شدن و شماری عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیدالله را لعنت می‌کنیم، برای اینکه با حاکمیت طاغوت، حاکمیت یزیدی، حاکمیت عیش و نوش، حاکمیت ظلم به مؤمنین در دنیا، مقابله کنیم. حسین بن علی قیامش برای این بود که بینی حاکمیت‌های علیه ارزش‌های اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین علیه السلام با قیام خود کرد. مجالس ما؛ مجالس حسینی، یعنی مجالس ضدّ ظلم، مجالس ضدّ سلطه، مجالس ضدّ شمرها و یزیدها و ابن‌زیدهای زمان موجود، زمان حاضر. معنایش این است. این استمرار ماجرای امام حسین است. امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شما ببینید چه می‌کنند؛ در فلسطین چه می‌کنند، در عراق چه می‌کنند، در کشورهای گوناگون چه می‌کنند، با ملت‌های دنیا چه می‌کنند، با فقرا چه می‌کنند، با ثروتهای ملی کشورها چه می‌کنند. ابعاد عظیم حرکت حسین بن علی علیه السلام شامل همه‌ی این میدان وسیع می‌شود. امام حسین علیه السلام نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمان‌ها، بلکه برای احرار عالم درس دارد"^۳.

۱. شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۱۸۲.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۵۶۸.

۳. سخنرانی مقام معظم رهبری (دام ظلّه العالی)، ۱۳۸۶/۱۰/۱۹.

آیا دقت کرده‌اید در زیارات دارای لعن و نفرین برای «مُْمَهِّدینِ ظلم» لعنت می‌فرستیم، می‌دانید «مُْمَهِّد» یعنی چه؟
«مُْمَهِّد» یعنی «زمینه‌ساز»، «جاده‌صاف‌کن»، «آماده‌کننده‌ی زمینه»، «فراهم‌آورنده‌ی مقدمات».

در هر زمانی، هیچ ظالمی به تنهایی نتوانسته است برگردهی امتی سوار شود. گروهی او را یاری کرده‌اند و گروهی زمینه را برای سلطه‌ی این ظالم فراهم آورده‌اند.

استاد مطهری به صراحت می‌فرمایند:

"اگر مردم هیچ تقصیری نداشتند معاویه نمی‌توانست معاویه باشد".

وقتی خطاب به سالار شهیدان کربلا می‌گوییم: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُْمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ» خدا لعنت کند آنان را که زمینه و مقدمه‌ی شکست خوردن و به قتل رسیدن شما را فراهم کردند.

آیا باید منظورمان این باشد که ملائکه‌ی عذاب به قبرستان‌های مدینه و کوفه و شام بروند و تمام کسانی را که با کوتاهی‌هایشان، با ترسشان، با دنیادوستی‌شان جبهه‌ی امامان برحق را تضعیف و جبهه‌ی دنیادوستان فریبکار بنی‌امیه را تقویت کردند، یا زمینه‌ی روی کار آمدن بنی‌امیه را فراهم آوردند، یک‌به‌یک شناسایی کرده و همه را با چند بشکه قیر داغ اضافه، یا چند گروهان مار و عقرب افزون بر سهمیه میهمان کنند؟ اگر هم خدا به حرفمان گوش کند چه فایده‌ای دارد؟

یا باید با الهام از بصیرت بالای خمینی‌ها، خامنه‌ای‌ها، مطهری‌ها و شریعتی‌ها از این عقاید برای امروزمان و برای فردای فرزندانمان درس بگیریم. با درس از این افراد با بصیرت از «لَعَنَ اللَّهُ الْمُْمَهِّدِينَ» مفهومی استنباط کنیم که برای امروز خود و فردای فرزندانمان درس عملی باشد.

مگر نمی‌گوییم «كُلُّ يَوْمٍ غَاشُورًا كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا^۱»، امروز هم، همه‌ی جبهه‌ی

۱. غم نامه کربلا، ترجمه‌ی اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲.

کفر در مقابل همه‌ی جبهه‌ی اسلام و ایمان صف‌آرایی کرده، امروز هم عاشوراست و اینجا هم کربلاست، یزیدِ امروز و بنی‌امیه‌ی امروز مشخصند. «مُمَهَّد» یا زمینه‌ساز پیروزی دشمن، کسی است که با شایعه‌پراکنی، با خالی کردن دلِ مؤمنان، با یک سنت خرید غیر ضروری و واریز کردن پول به خزانه‌ی دشمن، با یک ساعت کم‌کاری و کم‌توان شدن جبهه‌ی حق، یک میلیونیم شانس پیروزی جبهه‌ی کفر را بیشتر می‌کند، همه‌ی این‌ها و صدها مثال دیگر «مُمَهَّد» امروز است.

رهبر انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

"در دعاها و اذکار دیشب^۱ این جمله بود: «اللهم العن قتلة امیر المؤمنین»؛ خدایا، قاتلان امیر المؤمنین را لعنت کن، از رحمت خودت دور کن. در مسجد کوفه، یک نفر که بیشتر بر فرق مبارک حضرت شمشیر نزد؛ اما می‌گوید قاتلان! ببینید، این هم یکی از همان درس‌هایی است که انسان از دعا می‌گیرد. لازم نیست که انسان، خودش مباحثه در حادثه حضور داشته باشد تا حادثه به او منسوب شود. از آن روزی که غوغای حکمیت در جنگ صفین به راه افتاد، یک عده‌ی ظاهرپرست، به قرآن‌های سر نیزه فریب خوردند و این قدر این فریب خودشان را غلیظ کردند و حق را به جانب خود دانستند که جرأت کردند به انسان والامقامی مثل علی فشار بیاورند و زور بگویند و او را وادار به قبول حکمیت کنند. از آن روز، کسانی که در آن قضیه فعال بودند، جزو قتله‌ی امیرالمؤمنین‌اند؛ تا آن‌هایی که قدرش را ندانستند؛ تا آن‌هایی که کمک کردند؛ تا آن‌هایی که به دنبال شهوترانی‌ها یا اغراض شخصی‌شان در به شهادت رساندن این انسان بزرگ تاریخ، همراهی کردند. لعنت خدا بر همه‌ی آن‌ها!^۲".

«خدا لعنت کند کسانی را که زمینه‌ی پیروزی کفر بر ایمان را فراهم می‌آورند». اختلاس و سرقت اموال جبهه‌ی ایمان و انتقال آن به جبهه‌ی کفر مثل

۱. شب نوزدهم ماه مبارک رمضان.

۲. سخنرانی مقام معظم رهبری (دام ظلّه العالی)، بیانات، ۸۵۱۳/۷/۲۱.

خریده شدن خیانت فرمانده لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام و پیوستنش به لشکر معاویه است.

مطمئناً نقش آن فرماندهی خائن لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام در به قتل رسیدن امام حسین علیه السلام در کربلا، از ابن زیاد و عمر سعد بیشتر است که کمتر نیست.

لعت و نفرین بر زمینه سازان قتل امام حسین علیه السلام، یعنی لعنت و نفرین بر کسانی که از آغاز تاریخ تا به امروز زمینه را برای غلبه ی یزیدیان بر حسینیان فراهم کرده و می کنند.

با این توضیحات، لعنت یعنی اینکه من در آن گروه نیستم، من با اینان هم پیمان نیستم و تکرار هزارباره ی این لعنت ها و این نفرین ها، یعنی زنده نگه داشتن این مبارزه ی دائمی جبهه ی کفر و ایمان و آموزش به خود و فرزندانمان و اهل مجلس که اگر جبهه ی خودی را تقویت نمی کنید، حداقل آب به آسیاب دشمن نریزد.

فصل نهم

پاسخ بدی، خوبی و خیرخواهی است

قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند: «صاحبان خرد، بدی را با خوبی پاسخ می‌دهند»^۱ و همچنین در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «به کسانی که بدی را با خوبی پاسخ بدهند دو بار پاداش می‌دهیم»^۲. هرچند در آیه‌ی دیگری نیز خداوند می‌فرماید: «پاسخ بدی، بدی است، به همان اندازه»^۳؛ اولاً «دو برابر بودن» پاداش «بدی را با خوبی پاسخ‌دادن»، فضیلتی است نسبت به «مقابله به مثل و پاسخ بدی با بدی»؛ همچنین اشاره به اینکه صاحبان خرد این‌گونه رفتار می‌کنند یعنی: اگر شما این‌چنین نکنید، در رده‌ی صاحبان خرد قرار نمی‌گیرید. مقایسه‌ی «پاسخ بدی با خوبی» در مقابل «پاسخ بدی با بدی» و تفاوت فاحش این دو رفتار را به فصل بعد وامی‌گذاریم؛ ولی در این فصل در پی آنیم که بگوییم: خدا و پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام در جملات بسیار زیادی تلاش کرده‌اند به ما اعلان کنند: «پاسخ بدی خوبی است» و ما را نیز تشویق کرده‌اند که پاسخ بدی را با خوبی بدهیم. صراحت آیه‌ی «صاحبان خرد، بدی را با خوبی پاسخ می‌دهند» و نیز آیه «آنان که بدی را با خوبی پاسخ دهند دو بار پاداش می‌گیرند»، کفایت می‌کند. ولی در مورد همین لفظ صریح «بدی» یا «إساءه» بیست و دو آیه و حدیث استخراج کردیم که در هجده مورد به ما فرمان داده شده است در مقابل آن «حسنه» یا «احسان»

۱. رعد ۲۲-۱۹.

۲. قصص ۵۴.

۳. شوری ۴۰.

کنیم. یک مورد «بخشش»، یک مورد «عفو»، یک مورد «بازگرداندن با فضل و فضیلت» و یک مورد «صبر». البته بدی کردن در قاموس قرآن و روایات فقط در لفظ «إساءة» خلاصه نمی‌شود. بیست و چهار تعبیر برای صدور فعل بد و ناپسند در قرآن و روایات شناسایی شد، با یک تفحص چنین نتیجه می‌گیریم که، در همه‌ی این آیات و روایات، شکل‌های مختلف پاسخ در مقابل بدی را با تعابیری متنوع ولی با محوریت «خیرخواهی» پیشنهاد می‌کنند. اگر صفات و اعمال «بد» را دسته‌بندی کنیم. در دسته‌ی اول، تعابیری مانند: «بدی، اذیت، جنایت، فحش، شرّ، ظلم و ستم، شیطنت، دشمنی و سرکشی» و در گروه دوم تعابیری شامل: «گناه، نادانی، کم‌فهمی، گمراهی» و در دسته سوم اعمالی مثل: «محروم کردن، روی گرداندن، قهر، قطع رابطه، ممانعت از رسیدن خیر»؛ و در دسته‌ی چهارم: «دورویی و غیبت» قرار می‌گیرد. در همه‌ی یک‌صد و اندی آیه و حدیث مورد مراجعه‌ی ما، پاسخ هر چهار گروه، «سفارش به نیکی، خیرخواهی، طالب‌هدایت‌بودن، طالب‌خوشبختی‌بودن، رحمت، عفو، گذشت، دعا، بخشش» بود و بس. تمامی یک‌صد و اندی آیه و حدیث را در دسته‌های چهارگانه‌ی فوق برایتان می‌نویسم تا شاید با یک‌صد بار کشیدن دستمال پاک غبارروب، لایه‌لایه غبارهای تنفر، خودبینی، محدودکردن محبت و تنگ‌بودن دل مهربانتان برطرف شود و دل آن شود که بوده است «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۱، دل پاک، عرش پروردگار رحمان است؛ وسیع، گسترده و همه‌گیر که هیچ‌چیز بیرون از آن قرار نمی‌گیرد. دقت کنید؛ نفرمود: «عرش الجبار»، نفرمود: «عرش الله»، فرمود: «عرش الرحمان». بر فرض که نفس شما دنبال بهانه بگردد و بگوید: خداوند هم دو نوع رحمت دارد: رحمت رحمانی و رحمت رحیمی؛ عزیز من، به حدیث دقت کن؛ امام فرمود: «عرش الرحمان» یعنی همان رحمت فراگیرتر. یعنی تو، ای مؤمن، اگر دل را جلا بدهی، دلت عرش می‌شود، عرش خدای رحمان؛ جابجایی برای صدور اشعه‌های رحمانی به سوی همه‌ی آنان که رحمت رحمانی خدا به آنان می‌رسد؛ یعنی: «همه‌ی مخلوقات».

۱. بحار/الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

اگر پاسخ اذیت و شرّ و بدی و گناه و جنایت و محروم کردن و غیبت، جز خوبی نیست. پاسخ دیگرانی که به ما بدی نمی کنند که صد البته نباید جز خوبی باشد. یعنی آنچه از ما صادر می شود، فقط باید نیکی باشد و نیکی. شما را به مطالعه‌ی احادیث متعدد این بخش در چهار گروه فرامی خوانم و درخواست می کنم با اینکه عصاره‌ی مفهوم همه‌ی آیات و روایات، یک جمله‌ی «پاسخ بدی خوبی است» می باشد، ولی همه را یک به یک بخوانید، هر یک مانند ظرف آب پاکی است که لایه‌ای از گرد و غبار و گل و لای و پرده‌های مانع محبت عام را می شوید و دل ما را به جایگاه حقیقی اش که «عرش رحمان» است نزدیک و نزدیک تر می کند.

گروه اول: پاسخ «اذیت، بدی، فحش و ظلم» خوبی است

دعا و درخواست هدایت در مقابل اذیت و جسارت کافران و مشرکان

- ۱- در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «تو دارای خُلق عظیم هستی»، امام علیه السلام فرمود: هرگاه کافران پیامبر صلی الله علیه و آله را می آزدند، آن حضرت دست به دعا برمی داشت و می فرمود: خدایا اینان را به من ببخش نمی دانند چه می کنند^۱.
- ۲- به هنگام جسارت ابوجهل و انداختن شکمبه‌ی آلوده بر سر مبارک آن حضرت و آمدن فرشته‌ی عذاب و اعلان گوش به فرمان بودن برای هلاکت قوم کافر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من برای رحمت مبعوث شده‌ام نه عذاب؛ خدایا، اینان را هدایت کن، این‌ها نمی دانند چه می کنند^۲.

ای دو صد بلقیس حلمت را زبون
که اهد قومی انهم لا یعلمون
(مولوی)

۱. نهج الحق، ص ۳۰۸. النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، كُلَّمَا آذَاهُ الْكُفَّارُ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
۲. بحار/الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴. إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً أَهْدِي قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

خوبی در مقابل بدی

- ۱- آنان دوبار پاداش می گیرند، به خاطر آن که صبر کردند و بدی را با نیکی پاسخ گفتند.^۱
- ۲- دفع کردن بدی با نیکی یعنی: بدی کسی را که به آنان بدی کرده، با نیکی پاسخ گویند.^۲
- ۳- بدی را با روشی که زیباتر و بهتر است پاسخ ده.^۳
- ۴- صاحبان خرد آنانند که بدی را با خوبی پاسخ می دهند.^۴
- ۵- و آن ها که به خاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می کنند، و نماز را برپا می دارند، و از آنچه به آن ها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند؛ و سیئات را با حسنات از میان می برند؛ پایان نیک سرای دیگر، از آن آن ها است^۵
- ۶- ابن ملجم «لعنة الله عليه» امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با ضربه‌ی شمشیر از پا درآورد ولی حضرتش فرمود: او را طعام و آب داده و بدی اش را با نیکی پاسخ دهید.^۶
- ۷- بدکار را پاداشی بده که به نیکوکار می دهی.^۷
- ۸- شکرانه‌ی نعمتی را که خدا به تو داده چنین قرار ده که «به آن که به تو بدی می کند نیکی کنی».^۸
- ۹- به کسی که به تو بدی می کند خوبی کن.^۹

۱. قصص ۵۴، أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ.
 ۲. بحار/الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۶. الصَّادِق (علیه السلام)، يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أَيْ يَدْفَعُونَ سَيِّئَةً مِّنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ بِحَسَنَاتِهِمْ.
 ۳. فصلت ۳۴ و ۳۵، اِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ.
 ۴. رد ۱۹ و ۲۲، إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَؤِا الْأَلْبَاب... الَّذِينَ... يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ
 ۵. رد ۲۲، وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ.
 ۶. نوادر/راوندی، ص ۳۱، الصَّادِق (علیه السلام)، فَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَةُ اللَّهِ فَقَالَ (علیه السلام): أَطْعَمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا إِسَاءَتَهُ.
 ۷. نهج/البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۷، اِزْجُرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ.
 ۸. غرر/الحکم، ص ۴۳۶، اجْعَلْ جَزَاءَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ الْإِحْسَانَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.
 ۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۱۷۸. تُحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

- ۱۰- خدایا ما را از کسانی قرار ده که بدی را با خوبی پاسخ می‌دهند.^۱
- ۱۱- تواضع دارای درجاتی است، از جمله: ... اگر بدی دیدی آن را با نیکی پاسخ دهی.^۲
- ۱۲- محور این بخش از دعا، (فقره‌ی ذکر شده از دعای مکارم الاخلاق) درخواست توفیق و آمادگی برای رد کردن بدی با خوبی است و به کاربردن بخشش و لطف به جای انتقام. این عمل قطعاً و کاملاً شریف‌ترین درجه‌ی اخلاق پسندیده است.^۳
- ۱۳- پیامبر ﷺ به نقل از پروردگارش به اجرای این صفات فرمان داد... به کسی که به شما بدی کرده نیکی کنید، و بر مبنای آیه‌ی شریفه‌ی «هر چه پیامبر آورد بپذیرید و از هر چه شما را نهی کرد، انجام ندهید» ما دستور داریم که از پیامبر پیروی کنیم.^۴
- ۱۴- آیا نمی‌خواهید بهترین مخلوقات خدا را به شما بشناسانم؟... به کسی که به ایشان بدی کرده، نیکی می‌کنند.^۵
- ۱۵- اگر می‌خواهید از دوستان و برگزیدگان خدا باشید، به کسی که به شما بدی کرده، نیکی کنید.^۶
- ۱۶- علی علیه السلام چنین فرمود که: در قبضه‌ی یکی از شمشیرهای پیامبر چنین جمله‌ای یافته است: «به کسی که به شما بدی می‌کند نیکی کنید».^۷

۱. بحار/الأنوار، ج ۹۴ ص ۱۶۶. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ... يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ.

۲. الکافی، ج ۲ ص ۱۲۴، التَّوَّاضُعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا... لَا يُجِبُ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتِي إِلَيْهِ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً ذَرَاهَا بِالْحَسَنَةِ.

۳. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، ج ۳، ص ۳۳۴، وَ مَدَارُ هَذَا الْفَصْلِ عَلَى طَلَبِ الْإِسْتِعَادِ لِمُقَابَلَةِ الْأَسَاءَةِ بِالْإِحْسَانِ وَ إِبْدَالِ الْإِنْتِقَامِ بِالْإِنْعَامِ وَ هُوَ أَشْرَفُ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الْأَطْلَاقِ.

۴. مصباح الشریعة، ص ۱۵۹، النَّبِيُّ ﷺ، حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ بِأَمْرِهِ بِهَذِهِ الْخِصَالِ قَالَ صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ وَ اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ اعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ - وَ قَدْ أَمَرْنَا بِمُتَابَعَتِهِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَا أَنَاكُمْ إِلَّا رُسُلٌ فَعُدُّوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷، النَّبِيُّ ﷺ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ... الْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

۶. تحف العقول، ص ۵۰۲، إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ فَأَحْسِنُوا إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ.

۷. الفقه، ج ۴، ص ۱۷۷، الباقر علیه السلام، فَذَكَرَ عَلَى عليه السلام أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَائِمَةِ سَيْفٍ مِنْ... أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

۱۷- از این صفت آدمی بسیار شگفت‌زده و خوشحال می‌شوم که ببینم بدی را با نیکی پاسخ می‌دهد.^۱

۱۸- آن‌که به تو بدی کرده حقی بر گردنت دارد و آن اینکه او را عفو کنی.^۲

۱۹- با فضیلت و لطف به کسی که به شما بدی کرده رو کنید.^۳

۲۰- در قیامت به گروهی می‌گویند، کیستید؟ می‌گویند: «اهل فضل و فضیلت»، به آن‌ها می‌گویند فضیلت شما در چیست؟ می‌گویند: آن‌گاه که به ما بدی شد، بخشیدیم.^۴

بزرگان که نام نکو برده‌اند
به‌جای بدی نیکویی کرده‌اند
(ملک الشعراى بهار)

رحمت، دعا، درخواست هدایت، در مقابل اذیت

۱- پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مقابل آزار و اذیت مشرکین مگه و پیشنهاد مسلمانان برای نفرین و تقاضای هلاکت قوم کافر و مشرک چنین فرمود: «من برای رحمت برانگیخته شده‌ام» و رو به خدا کرد و چنین درخواست کرد: «خدایا، این قوم - که مرا آزار می‌دهند - آگاه نیستند، آنان را هدایت کن».^۵

۲- اگر دعای نوح ﷺ همان‌طور که گفت: «هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار!» مستجاب شد و از آنان کسی جز مؤمنان باقی نماند، به حضرت محمد ﷺ نیز اجازه‌ی درخواستی مانند آن داده شده است. آن‌گاه که

۱. غرر/الحکم، ص ۲۴۵، يُعْجِبُنِي مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يُعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ يُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ وَ يُقَابِلَ الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ.

۲. /تفقیه، ج ۲، ص ۶۲۵ السَّجَادِ ﷺ، حَقٌّ مِنْ أَسَاءَكَ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ.

۳. /نزهت، ص ۱۴، عُدُّوا بِالْفَضْلِ عَلَى مَنْ سَاءَ لَكُمْ.

۴. کشف‌العمه فی معرفه‌الائمة، (ط - القدیمة) ج ۲، ص ۱۰۳، أَهْلُ الْفَضْلِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ أَنْطَلِقُوا إِلَى الْجَنَّةِ فَتَلْقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَيْنَا أَيْنَ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ قَالُوا قَبْلَ الْحِسَابِ قَالُوا نَعَمْ قَالُوا وَمَنْ أَنْتُمْ قَالُوا أَهْلُ الْفَضْلِ قَالُوا وَمَا كَانَ فَضْلُكُمْ قَالُوا كُنَّا إِذَا جُهِلَ عَلَيْنَا حَلَمْنَا وَإِذَا ظَلَمْنَا صَبَرْنَا وَإِذَا أَسَىءَ إِلَيْنَا عَفَرْنَا.

۵. نهج/الحق، ص ۳۰۸، فِي تَفْسِيرِ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَلَّمَا آذَاهُ الْكُفَّارُ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

خداوند فرشته‌ی کوه‌ها را به سوی او فرستاد و به او دستور داد که برای نابود کردن قوم محمد ﷺ فرمان بردار او باشد، ولی محمد ﷺ در مقابل اذیت آنان صبر اختیار کرد و با گریه و زاری و تضرع، از خداوند هدایت آنان را درخواست کرد.^۱

۳- حضرت محمد ﷺ نیز عذر قوم خود را می‌پذیرفت و در راه خدا شکیبایی می‌ورزید. هنگامی که او را تکذیب کردند و راندند و به او سنگ زدند و نیز هنگامی که ابوجهل زهدان گوسفند را بر سر او کشید، خداوند به جاجئیل فرشته‌ی کوه‌ها وحی کرد که کوه‌ها را بشکاف و برو در خدمت محمد ﷺ باش. جاجئیل خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید و گفت: خداوند مرا مأمور کرده است که دستور تو را اطاعت کنم. اگر اجازه می‌دهی کوه‌ها را بر سر آن‌ها فرود آورم و با آن‌ها هلاکشان کنم. حضرت فرمود: من برای رحمت برانگیخته شده‌ام. خدایا، این‌ها به خاطر نادانی‌شان این جسارت‌ها را می‌کنند، پرودگارا، به جای عذاب هدایتشان کن.^۲

سلام در مقابل فحش

ای پسر جندب، اگر کسی تو را فحش داد، سلامش ده.^۳

دعا در مقابل بدگویی

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یکی از پسرعموهای دربارهی شما حرف‌های ناشایستی می‌زد، هر حرف زشت و فحشی به زبانش آمد

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۵۰. وَ إِنْ أُوتِيَ نُوحٌ الْكَافِرِينَ إِبْرَاهِيمَ دَعَا إِلَى الْغِيَّةِ بِمَا قَالَ لَا تَذَرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا فَلَمْ يَنْقُ مِنْهُمْ بَاقِيَةً إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أُوتِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ مِثْلَهُ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ مَلَكَ الْجِبَالِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِ فِيمَا يَأْمُرُهُ بِهِ مِنْ إِهْلَاكِ قَوْمِهِ فَاخْتَارَ الصَّبْرَ عَلَى أَدَاهُمْ وَ الْإِتِّهَالَ فِي الدُّعَاءِ لَهُمْ بِالْهُدَايَةِ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴، النَّبِيُّ ﷺ، وَ النَّبِيُّ ﷺ صَبَرَ فِي ذَلِكَ اللَّهُ وَ أَعَزَّ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ وَ شُرِدَّ وَ خُصِبَ بِالْخَصْيِ وَ عَلَاهُ أَبُو جَهْلٍ بِسَلَى شَاةٍ فَأَوْخَى اللَّهُ إِلَى جَاجِئِيلَ مَلَكِ الْجِبَالِ أَنْ شَقَّ الْجِبَالَ وَ أَنْتَهَ إِلَى أَمْرِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِالطَّاعَةِ فَإِنْ أَطِيعْتُ عَلَيْهِمُ الْجِبَالَ فَأَهْلَكْتَهُمْ بِهَا قَالَ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً أَهْدِي قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱، الصَّادِقُ ﷺ، يَا ابْنَ جُنْدَبٍ... سَلِّمْ عَلَى مَنْ سَبَّكَ.

در مورد شما گفت. امام صادق علیه السلام به خدمتکارش فرمود: آبی بیاور تا وضو بگیرم، وضو گرفت و داخل شد، با خود گفتم: می‌خواهد او را نفرین کند. سپس دو رکعت نماز خواند، بعد فرمود: پروردگارا، من از حَقِّم گذشتم و تو از من بخشنده‌تر و بزرگوartری، او را به من ببخش و مؤاخذه نکن و از گناهش درگذر. سپس گریه کرد و به دعای خویش ادامه داد، به حدی که من از این جریان در شگفت شدم.^۱

گذشت در مقابل ظلم

- ۱- سه صفت است که خداوند به دارنده‌ی آن جز خیر نمی‌افزاید. از جمله... گذشت در مقابل کسی که به او ظلم کرده است.^۲
- ۲- سه صفت است که جز بر عزتِ فرد مسلمان نمی‌افزاید. از جمله... گذشت در مقابل کسی که به او ظلم کرده است.^۳
- ۳- برترین فضیلت‌ها آن است که از کسی که به تو ظلم کرده بگذری و او را ببخشی.^۴
- ۴- از صفات عاقل این است که... اگر کسی به او ظلم کرد او درمی‌گذرد.^۵

عفو در مقابل ظلم

- ۱- از صفات مؤمن این است که... کسی را که به او ظلم کرده می‌بخشد.^۶
- ۲- پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از خداوند به داشتن این صفات فرمان داد: ... کسی را که

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۹۶، الصادق علیه السلام، أَنِّي رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ إِنَّ قُلَانًا ابْنَ عَمِّكَ ذَكَرَكَ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا مِنَ الْوَقِيعَةِ وَالشَّنِيمَةِ إِلَّا قَالَهُ فِيكَ فَقَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلْجَارِيَةِ اثْنَيْنِ يَوْضُوءٍ فَتَوَضَّأَ وَدَخَلَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي يَدْعُو عَلَيْهِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ يَا رَبُّ هُوَ حَقِّي قَدْ وَهَبْتَهُ لَهُ وَ أَنْتَ أَجُودُ مِنِّي وَ أَكْرَمُ فَهَبْهُ لِي وَ لَا تَوَاخِذْهُ بِي وَ لَا تُقَابِسْهُ ثُمَّ رَقَّ قَلَمٌ يَزِلُّ يَدْعُو فَجَعَلْتُ أَتَعَجَّبُ.

۲. الأصول الستة عشر، (ط - دار الحديث) ۲۳۴، ص ۲۱۳، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ مِنْ فَعْلِهِنَّ إِلَّا خَيْرًا: الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ.

۳. الكافي، (ط - الإسلامية) ج ۲، ص ۱۰۹، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ.

۴. نهج الفصاحة، ص ۲۳۲، أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ أَنْ تَصِلَ مِنْ قُطْعِكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصْفَحَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ.

۵. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۹، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله صِفَةُ الْعَاقِلِ... يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ.

۶. کتاب سلیم، ص ۸۵۱، الْمُؤْمِنِينَ فِيهَا... يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ.

به تو ظلم می‌کند عفو کن.^۱

۳- کسی را که به تو ظلم کرده عفو کن، که اگر چنین کنی، از جانب پروردگار پشتیبانی خواهی شد.^۲

۴- آیا نمی‌خواهید شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم؟... کسی را که به شما ظلم می‌کند عفو کنید.^۳

۵- سه صفت است که از اخلاقیات پسندیده‌ی دنیا و آخرت است؛ از جمله: ... کسی را که به تو ظلم کرده عفو کنی.^۴

۶- اگر می‌خواهید از دوستان و برگزیدگان خدا باشید کسی را که به شما ظلم کرده ببخشید.^۵

۷- این صفت آدمی مرا بسیار خوشحال و شگفت‌زده می‌کند که می‌بینم... کسی را که به او ظلم کرده می‌بخشد.^۶

۸- سه صفت است که اگر در کسی باشد، خداوند حسابش را آسان می‌گیرد و با لطف به حساب او رسیدگی می‌کند و با رحمتش او را وارد بهشت می‌کند؛ از جمله: ... کسی را که به تو ظلم کرده عفو کنی.^۷

دعا و درخواست هدایت در مقابل دشمن به‌جنگ آمده

علی علیه السلام در هنگامه صفین برای لشکر شام چنین دعا می‌کند: خدایا هدایتشان کن تا از گمراهی خارج شوند، خدایا کمکشان کن نادانسان حق را بشناسد و دست از گمراهی و دشمنی بشوید.^۸

۱. مصباح/الشريعة، ص ۱۵۸، النبی صلی الله علیه و آله، حاکباً عن ربّه یأمره بهذِهِ الْخِصَالِ... اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ.
۲. الأصول الستة عشر، ص ۷۷، اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كَانَ لَكَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ ظَهْرًا.
۳. بحار/الأنوار، ج ۷۱ ص ۱۰۲، النبی صلی الله علیه و آله، أَلَا أَدْلُكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَ... مَنْ حَرَمَهُ وَ عَفَا عَمَّنْ ظَلَمَهُ.
۴. الکافی، ج ۲ ص ۱۰۷، الصّادق علیه السلام، ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.
۵. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۰۴، إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحِبَّاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ فَأَحْسِنُوا إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَ اغْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ.
۶. غرر/الحکم، ص ۲۴۵، يُعْجِزُنِي مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ.
۷. بحار/الأنوار، ج ۷ ص ۹۶، ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِ خَاسِبَةُ اللَّهِ حِسَابًا يَسِيرًا وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ قَالُوا وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تَغْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.
۸. نهج/البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶، اللَّهُمَّ... اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهْلِهِ وَ يَرْغَبُوا عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ.

نرمی، هشدار، تذکر در مقابل طغیان و سرکشی

به‌سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است، اما به‌نرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد.^۱

گروه دوم: پاسخ «خطا، گناه، نادانی و سفاهت» خوبی است

کیفر نکردن در مقابل خطا

گذشت نیکو این است که بر خطایی که از شخص سرزده، کیفر نکنی.^۲

فروخوردن خشم، در مقابل گناه سزاوار عقوبت

بر شماست صبر و شکیبایی در مشکلات و فروبردن خشم در مقابل کسی که مستحق عقاب است.^۳

چو خشم آیدت بر گناه کسی
تأمل کنش بر عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگر باره بست
(سعدی)

دعا در مقابل نادانی

۱- حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین خطاب به خداوند با این الفاظ برای دشمن نادان، طلب هدایت می‌کند.

«خداوندا، آنان را از گمراهی‌شان بیرون آور و هدایتشان کن تا آنکه، نادانشان حق را بشناسند و دست از گمراهی و دشمنی بردارد».^۴

۱. طه ۴۳ و ۴۴، اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵۳، الصَّفْحُ الْجَمِيلُ أَنْ لَا تُعَاقِبَ عَلَى الدُّنْبِ.

۳. مصابح/الکفعمی، ص ۷۲۷، عَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْمَصِابِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ عَنِ مُسْتَحِقِّ الْعِقَابِ [الْعَذَابِ].

۴. نهج/البلاغه، خطبه ی ۲۰۶، اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَرْغَبُوا عَنِ الْغَىِّ وَ الْعُدْوَانِ.

لطف در مقابل نادانی

در مقابل کسی که با نادانی با شما برخورد می‌کند، تفضّل و بخشش را به او برگردانید.^۱

بردباری در مقابل نادانی

۱- سه صفت از اخلاق پسندیده است... اگر با تو با جهالت و نادانی رفتار کردند، بردباری کن.^۲

۲- تو را به بردباری در مقابل نادانی سفارش می‌کنم.^۳

۳- مؤمن کسی است که: اگر از روی نادانی با او رفتار کنند، بردباری می‌کند.^۴

۴- از مشخصات عاقل آن است که اگر مورد نادانی قرار گیرد، بردباری می‌کند.^۵

۵- در قیامت به گروهی می‌گویند: چه فضیلت و برتری نسبت به دیگران داشتید؟ می‌گویند: آن‌گاه که با جهالت با ما رفتار می‌شد، بردباری می‌کردیم.^۶

بردباری در مقابل سفاهت و کم‌عقلی

بهترین امت من کسانی هستند که اگر با کم‌عقلی با ایشان برخورد شود، بردباری می‌کنند.^۷

۱. معدن الجواهر، ص ۵۳، رسول الله ﷺ، عُوذُوا بِالْفَضْلِ عَلَى مَنْ جَهِلَ عَلَيْكُمْ.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷، الصادق علیه السلام، ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَعْفُو عَنْهُمْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَحْلُمُ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ.
۳. الامامة و التبصرة، ص ۲۱، اَوْصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ، وَ كَظْمِ الْغَيْظِ، وَ صِلَةِ الرَّجِمِ، وَ مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ، وَ السَّعْيِ فِي خَوَائِجِهِمْ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، وَ الْجَلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ.
۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۸، النَّبِيُّ ﷺ، الْمُؤْمِنُ... خَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ.
۵. تحف العقول، ص ۲۸، النَّبِيُّ ﷺ، صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ.
۶. كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۰۳، السَّجَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا أَهْلُ الْفَضْلِ قَالُوا وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ قَالُوا كُنَّا إِذَا جُهِلَ عَلَيْنَا حُلُمًا.
۷. مجموعة ورام، ج ۲، ص ۱۲۳، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرُ أُمَّتِي مَنْ إِذَا سُفِّهُ عَلَيْهِمْ اخْتَمَلُوا.

صبر را بر حق قرین کرد ای فلان
آخر والعصر را آگه بخوان
صدهزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید
(مولوی)

گروه سوم: پاسخ «محروم کردن، روی گرداندن، قهر، بدگویی، قطع رابطه و منع» خوبی است

بخشش در مقابل محروم کردن

- ۱- از صفات پرهیزکاران است که به کسی که محرومشان کرده، می‌بخشند و عطا می‌کنند.^۱
- ۲- پیامبر ﷺ به نقل از پروردگارش به این صفات امر کرد: به کسی که محروم می‌کند ببخش.^۲
- ۳- سه صفت است که هر که داشته باشد خداوند جز خیر به او نمی‌افزاید، از جمله: بخشش به کسی که محرومتان کرده است.^۳
- ۴- به کسی که تو را محروم کرده، ببخش، که اگر چنین کنی، از جانب خداوند پشتیبانی خواهی شد.^۴
- ۵- آیا نمی‌خواهید شما را به بهترین صفات دنیا و آخرت راهنمایی کنم؟... بخشیدن کسی که محرومتان کرده است.^۵

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳، قَالُمُتَّقُونَ فِيهَا... يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ.
۲. مصابح الشريعة، ص ۱۵۸، النَّبِيُّ ﷺ، حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَأْمُرُهُ بِهَذِهِ الْخِصَالِ... أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.
۳. الأصول الستة عشر ص ۲۳۴، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ مَنْ فَعَلَهُنَّ إِلَّا خَيْرًا: الصَّفْحُ عَنْ مَنْ ظَلَمَهُ، وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ.
۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۲، الصَّادِقُ ﷺ، أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَ اغْفُ عَنْ ظَلَمِكَ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كَانَ لَكَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ ظَهْرًا.
۵. الزهد، ص ۳۹، النَّبِيُّ ﷺ، أَلَا أَدْلِكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقٍ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ أَعْطَى مَنْ حَرَمَهُ.

- ۶- سه صفت است که خداوند جز عزت به دارنده‌ی آن نمی‌افزاید: از جمله: ... بخشیدن کسی که محرومتان کرده است.^۱
- ۷- من شگفت‌زده و بسیار خوشحال می‌شوم که شخصی را ببینم... به کسی که محرومش کرده می‌بخشد.^۲
- ۸- بافضیلت‌ترین فضیلت‌ها آن است که به کسی که محرومت کرده ببخشی.^۳
- ۹- سه صفت است که اگر در فردی باشد خداوند حساب او را آسان خواهد گرفت و با رحمتش او را وارد بهشت می‌کند. از جمله: ... به کسی که محرومت کرده ببخشی.^۴
- ۱۰- خداوند، به من توفیق بده تا کسی را که مرا محروم کرده با بخشش پاسخ بگویم.^۵

سلام در مقابل روی گرداندن

اگر می‌خواهید از دوستان و برگزیدگان خدا باشید... به کسی که از شما رو می‌گرداند سلام کنید و با او از در آستی درآیید.^۶

نیکی در مقابل قهر و بدگویی

خداوند، به من توفیق ده تا بتوانم در مقابل کسی که از من روی می‌گرداند و بد می‌گوید، نیکی و خیر برسانم.^۷

۱. //الكافی، ج ۲، ص ۱۰۹، الباقر (علیه السلام)، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ إِغْطَاءٌ مِّنْ حَرَمِهِ.

۲. غرر/الحکم، ص ۲۴۵، يُعْجِبُنِي مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَصِلَ مَن قَطَعَهُ وَ يُعْطِيَ مَن حَرَمَهُ.

۳. نهج/الفصاحة، ص ۲۳۲، أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ أَنْ تَصِلَ مَن قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَن حَرَمَكَ.

۴. نهج/الفصاحة، ص ۴۲۱، ثَلَاثٌ مَن كُنَ فِيهِ خَاسِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى جِسَابًا يَسِيرًا وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ: تُعْطَى مَن حَرَمَكَ.

۵. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، سَدَّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَن غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ، وَ أُجْزَى مَن هَجَرَنِي بِالْبِرِّ، وَ أُثِيبَ مَن حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ.

۶. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۰۴، إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ... سَلُّمُوا عَلَى مَن أَعْرَضَ عَنْكُمْ.

۷. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، سَدَّدْنِي لِأَنْ... أُجْزَى مَن هَجَرَنِي بِالْبِرِّ.

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا
(سعدی)

پیوند و برقراری ارتباط در مقابل قطع رابطه

- ۱- مؤمنین دارای صفاتی هستند، از جمله: ... با کسی که از آنان بریده، ارتباط برقرار می‌کنند.^۱
- ۲- پیامبر ﷺ به نقل از پروردگارش ما را به این صفات امر کرد؛ از جمله: ... به کسی که باشما قطع ارتباط کرده، پیوندید و ارتباط برقرار کنید.^۲
- ۳- سه صفت است که خداوند به دارنده‌ی آن جز خیر نمی‌افزاید؛ از جمله اینکه کسی که با شما قطع رابطه کرده، آشتی کرده و ارتباط برقرار کنید.^۳
- ۴- به کسی که از تو بریده، پیوند... که اگر چنین کنی از جانب خدا پشتیبانی خواهی شد.^۴
- ۵- آیا نمی‌خواهید شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت مطلع کنم؟... برقراری ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه کرده است.^۵
- ۶- سه صفت است که از اخلاق برگزیده و پسندیده است... با کسی که با شما قطع ارتباط کرده، پیوند برقرار کنید.^۶
- ۷- سه صفت است که جز عزت بر شخص مسلمان نمی‌افزاید از جمله: ... برقراری پیوند با کسی که با شما قطع رابطه کرده است.^۷

۱. کتاب سلیم، ص ۸۵۱، الْمُؤْمِنِينَ... يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ.
 ۲. بحار/الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۲۳، النَّبِيُّ ﷺ، حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَا مَرْءُ يَهْذِهِ الْخِصَالُ... صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.
 ۳. الأصول الستة عشر، ص ۲۳۴، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ مِنْ فَعْلِهِنَّ إِلَّا خَيْرًا... صِلَةَ مَنْ قَطَعَهُ.
 ۴. الأصول الستة عشر، ص ۷۷، صِلْ مَنْ قَطَعَكَ... فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كَانَ لَكَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ ظَهْرٌ.
 ۵. الزهد، ج ۵، ص ۳۹، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقٍ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ.
 ۶. الكافي، ج ۲، ص ۱۰۷، الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ.
 ۷. الكافي، ج ۲، ص ۱۰۸، الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ

- ۸- اگر می‌خواهید از دوستان و برگزیدگان خدا باشید با کسی که با شما قطع رابطه کرده بپیوندید.^۱
- ۹- علی علیه السلام فرمود: در قبضه‌ی یکی از شمشیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را دیدم: با کسی که از تو بریده، بپیوند.^۲
- ۱۰- بسیار خوشحال و شگفت‌زده می‌شوم اگر بینم فردی با کسی که با او قطع رابطه کرده، پیوند برقرار می‌کند.
- ۱۱- برترین فضیلت‌ها آن است که با آن که از تو بریده، پیوند برقرار کنی.^۳
- ۱۲- سه صفت است که خداوند حساب را بر دارنده‌ی آن آسان می‌گیرد و با رحمتش او را وارد بهشت می‌کند: از جمله: ... به کسی که از تو بریده، بپیوندى.^۴
- ۱۳- خدایا به من توفیق بده تا بتوانم، کسی را که با من قطع رابطه کرده، با برقراری ارتباط، پاسخ دهم.^۵

بخشش در مقابل منع

اگر می‌خواهید از دوستان و برگزیدگان خدا به حساب آید به کسی که شما را محروم می‌کند و مانع رسیدن خیر به شما می‌شود ببخشید و عطا کنید.^۶

گروه چهارم: پاسخ «غیبت و دورویی» خوبی است

به خوبی یادکردن در مقابل غیبت

خدایا به من توفیق بده در مورد کسی که در غیاب من بدگویی و غیبت کرده،

إِغْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصَّلَاةُ لِمَنْ قَطَعَهُ.

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۴ ص ۳۰۴، صَلُّوا مَنْ قَطَعَكُمْ... إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ.
۲. بحار/الأنوار، ج ۱۶ ص ۹۸، فَذَكَرَ عَلِيُّ عليه السلام أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَائِمَةِ سَيْفٍ مِنْ سَيُوفِهِ... صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ.
۳. نهج الفصاحة، ص ۲۳۲، أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ.
۴. نهج الفصاحة، ص ۴۲۱، ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ خَاسِبَةُ اللَّهِ جَسَابًا يَسِيرًا وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ... تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ.
۵. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، سَدِّدْنِي لِأَنْ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيَ بِالنُّصْحِ، وَ أَخْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُيْرِ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِيْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَاةِ.
۶. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۰۴. أَعْطُوا مَنْ مَنَعَكُمْ... إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ.

رفتاری خلافِ عملِ او انجامِ دهم و پشتِ سرِ و درِ غیابِ او از او خوب بگویم و تعریف کنم.^۱

یک‌رنگی در مقابل دورنگی و بی‌صدافتی

خداوند؛ به من توفیق بده تا با اراده‌ای محکم، با کسی که با من با دورویی و ناراستی معامله کرده است، با یکرنگی و صفا رفتار کنم.^۲

به نیک و بد مدارا سرکن و مسجد عالم شو
تواضع هم خمی دارد که محرابست پنداری
چنان برخود گوارا ساز نیش و نوش دوران را
که گر تبغ از گلویت بگذرد آبست پنداری
(بیدل دهلوی)

١. صحيفه سجّاده، دعای ٢٠، سَدَّدْنِي لَانَ اَعَارَضَ مِنْ غُشْنِي بِالنُّصْحِ، وَ اخْزَى مِنْ هَجْرَنِي بِالْبِرِّ، وَ اَيْبَ مِنْ خَرَمِي بِالْبَدْلِ، وَ اكْفَى مِنْ قَطْعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ اخْلَفَ مِنْ اَعْتَابِنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ.

٢. صحيفه سجّاده، دعای ٢٠، سَدَّدْنِي لَانَ اَعَارَضَ مِنْ غُشْنِي بِالنُّصْحِ.

فصل دهم

فضیلت، برتری و اولویت رفتار محبت‌آمیز بر قهرآمیز

تا اینجا دانستیم طبق نص صریح دین مبین، هم دستور «مقابله به مثل و بدی در مقابل بدی» داریم و هم «نیکی در مقابل خوبی». هم اجازه‌ی عقوبت در مقابل خطا و جرم داریم، هم دستور صبر و متانت و بخشش. هم دستور ملایمت داریم، هم شدت. در فصول اولیه، با روایات فراوان دیدیم که گستره‌ی رفتارهای محبت‌آمیز (محبت، رحمت، عفو، نیکی، خیرخواهی)، همه‌ی مردم و بلکه همه‌ی مخلوقات را در بر می‌گیرد. در این فصل برآنیم که با نگاهی دقیق‌تر به آیات و روایاتی که هر دو نوع دستور را در خود جای داده‌اند، این اصل مهم و زندگی‌ساز را استنباط کنیم که: اولاً روش‌های قهرآمیز در صورتی باید مورد استفاده قرارگیرد که به یقین رسیده باشیم و برایمان ثابت شده باشد که روش‌های گروه اول یا روش‌های مهرآمیز از کارایی افتاده است. در ثانی اینکه اگر به عدم کارایی هیچ‌یک از دو روش یقین نکرده باشیم، فضیلت، برتری، پاداش بیشتر، تکامل بیشتر، قرب بیشتر و رسیدن به مرحله‌ی بالاتری از انسانیت، در گرو عمل به رفتارهای «مهرآمیز» است.

مثال اول:

قرآن به صراحت می‌گوید: «پاداش بدی، بدی است، به همان اندازه». اولاً باز هم مرز تعیین کرده است، یعنی: اگر بیش از آنچه بدی دیده‌ای بدی کنی، تو مرتکب خطا شده‌ای. حتی اگر بیش از اندازه پشت سر آن که به تو بد کرده،

بدویبراه و لعنت کنی.^۱

پس پاسخ بدی، خداکثر می‌تواند به همان اندازه باشد؛ ولی با نگاهی به آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی قصص می‌بینیم به کسانی که پاسخ بدی را با خوبی می‌دهند، وعده‌ی پاداش دوبرابر داده شده است. بر فرض که هر دو روش مجاز باشد، روش مهرآمیز برتر و سفارش شده‌تر است که خدا وعده‌ی پاداش دوبرابر می‌دهد. یعنی: هرچند رفتارهای گروه دوم را غیرمجاز اعلام نشده، علاقه و پسند خدا بر آن است که ما روش مهرآمیز را انتخاب کنیم و درجات معنوی بالاتر ما، در گرو عمل به رفتارهای گروه اول است. آیه‌ی ۱۲۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل بعد از واقعه‌ی احد و به شهادت‌رسیدن حمزه‌ی سیدالشهداء نازل شد. بعد از آن که پیامبر ﷺ با دیدن بدن پاره‌پاره‌ی سردار رشید اسلام، چنین فرمود: در مقابل این جسارتی که مشرکین به حمزه کرده‌اند، به ازای هر موی حمزه، هفتاد نفر را مثله می‌کنم. خداوند سریعاً آیه نازل کرد که: «أَوَّلًا حُذِّكُوا» (یک به یک) «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ»، خداکثر همان‌گونه عمل کن که آنان کرده‌اند، و نیز بلافاصله در ادامه‌ی همان آیه می‌فرماید: «اگر صبر کنید بهتر است».^۲

نتیجه: اولاً؛ پاداش بدی با بدتر و بدی بیشتر جایز نیست. ثانیاً؛ رفتارهای «مهرآمیز»، خیر است، بهتر است، فضیلت دارد و صد البته عمل به رفتارهایی که بهتر است موجب رشد و کمال آدمی می‌شود نه رفتارهایی که بهتر نیست. تاریخ شهادت می‌دهد پیامبر ﷺ حتی از قصاص وحشی - قاتل حضرت حمزه - درگذشت، ممکن است عده‌ای بگویند: ما ظرفیت پاسخ‌دادن بدی با خوبی را نداریم، ما می‌توانیم آدم‌های خوب را دوست داشته باشیم، ولی نمی‌توانیم آدم‌های بد را هم دوست‌داشته باشیم. در چنین عملکردی ممکن است گناهی به پایتان ننویسند، ولی فضیلتی بزرگ را از دست داده‌اید، فضیلتی که دروازه‌ای است به سوی فضاهاى بالاتر و توسعه‌ای بسیار بیشتر برای قلبی که باید «عرش

۱. شرح‌هج/البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۱۱، إنه ﷺ سَمِعَ عَائِشَةَ تَدْعُو عَلَى مَنْ سَرَقَ عَقْدًا لَهَا، فَقَالَ ﷺ لَهَا: لَا تَمَسَّحِي عَنْهُ بِدُعَايِكَ.

۲. نحل ۱۲۶، إِنَّ عَاقِبَتَكُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.

خدای رحمان^۱ باشد. به این جمله‌ی صریح امام صادق علیه السلام توجه کنید که فرمود: اگر آدم‌های خوب، فقط آدم‌های خوب و نیکوکاران را دوست داشته باشند، ثواب و پاداش دارد، ولی اگر آدم‌های خوب، آدم‌های بدکار را دوست داشته باشند، موجب فضیلت و برتری است^۲. در حدیث، لفظ «ابرار و فجّار» یا همان «نیکان و بدان» به کار رفته است. همان ابراری که اگر ابرار بمانند در بهشتند و همان فجّاری که اگر فجّار بمانند روانه‌ی جهنّم می‌شوند^۳. همان فجّاری که امام علیه السلام آن‌ها را «دشمنان ما»، «الفجّار همّ عدوّنا»^۴، می‌خواند. اگر یکی از مصادیق «فجّار یا بدکاران»، طبق فرمایش امام علیه السلام دشمنانِ امامان باشد، طبق فرمایش امام صادق علیه السلام محبت کردن به همین دشمنان، فضیلت است. اینکه خودی‌ها را دوست بداری، کار برجسته‌ای نیست، هرچند ثواب دارد ولی اینکه بتوانی دشمن را دوست بداری فضیلت است. صد البتّه عمل به آنچه فضیلت است ظرفیت بالاتری می‌خواهد و هزار البتّه، عمل به آنچه فضیلت است، دروازه‌های جدیدی از معنویّت و جهان بالاتری از معرفت را به رویمان باز می‌کند. ممکن است فکر کنیم که: اگر دشمنِ امام را دوست داشته باشم، پررو می‌شود و فکر می‌کند کارش درست است آن‌گاه به راه نادرستش ادامه می‌دهد. هم به ضرر اوست هم به ضرر کسانی که از او تأثیر می‌پذیرند. پاسخ و راه برون‌رفت از این مشکل را در فصل بعد خواهیم گفت که: هرچند استفاده از روش‌های محبت‌آمیز فضیلت دارد و بهتر است، خیر است، دو برابر پاداش دارد و... ولی اگر به دین، به سعادت انسان‌ها و برای خودِ فاعلِ آن بدی، ضرر و زیان به‌همراه داشته باشد، اجازه و بلکه وظیفه داریم روشمان را تغییر دهیم.

در دلایل یا مناظر ده‌گانه‌ی اثباتِ روش محبت‌آمیز به فصلی برخوردیم که خواننده‌ی عزیزمان را با پایه قرار دادنِ حدیثِ «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» به «آراستن روح و روان به صفات الهی» دعوت کردیم. شما را دگر بار به مطالعه‌ی تعبیری از

۱. بحار/أنوار، ج ۵۵، ص ۳۹، أَنْ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۰ الصادق علیه السلام، حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ وَ حُبُّ الْفَجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلْأَبْرَارِ.

۳. انفطار ۱۳ و ۱۴، إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ.

۴. تأویل‌الآیات ص ۷۴۶، الْفَجَّارُ هُمَّ عَدُوْنَا.

زبان معصومین درباره‌ی خدای یگانه دعوت می‌کنیم، تعابیری که در آن هم‌زمان، هم از یک رفتار محبت‌آمیز نام برده شده و هم از یک رفتار قهرآمیز. امام سجّاد (علیه السلام) به خداوند چنین خطاب می‌کند: ای کسی که «رحمتش» پیشاپیش «غضبش» حرکت می‌کند و می‌دود^۱. فرض کنید رحمت و غضب، دو پیک و دو رسول و دو نماینده و یا دو شعاع هستند که از طرف خداوند به سوی ما ارسال می‌شوند، کدام‌یک به ما می‌رسند و به ما اصابت می‌کنند؟ مسلماً آن که سریع‌تر بدود یا وسیله‌ی سواری‌اش سریع‌تر باشد زودتر به ما می‌رسد و ما را در بر می‌گیرد. ای انسانی که می‌خواهی خدایی شوی، رحمت تو (رفتارهای گروه مهر) باید از غضبت (رفتارهای گروه قهر) زودتر صادر شوند و سریع‌تر به سمت فرد مقابل بروند، فرد مقابل هر که می‌خواهد باشد. یعنی هر فردی که در معرض تأثیرپذیری از صفات و رفتارهای توست، اول باید با رفتارهای مهرآمیز تو مواجه شود. رفتارهای مهرآمیز تو باید زودتر از رفتارهای قهرآمیزت صادر شوند و سریع‌تر حرکت کنند. مجدداً امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: ای خدایی که عفو و بخشیدن (رفتار از گروه مهر) عالی‌تر و بالاتر و مسلط‌تر از عقاب و تنبیه‌کردن (رفتار از گروه قهر) است^۲. یعنی رفتار عالی‌تر و برتر، رفتار گروه اول است.

و نیز می‌فرماید: ای خدایی که رحمت بر غضبت سبقت می‌گیرد^۳. بالاتر بودن، بافضیلت‌تر بودن، سریع‌تر بودن، جلوتر بودن و... همه‌ی بهتر بودن‌ها، نصیب رفتارهای گروه اول است.

قرآن صراحتاً می‌گوید: «پاسخ بدی، بدی است» ولی آن‌گاه که می‌خواهد صاحبان عقل و خرد را بستاند و برخی از صفات آنان را نام ببرد می‌گوید: «آنان که پاسخ بدی را با خوبی می‌دهند»^۴. یعنی: هرچند مقابله به مثل و پاسخ بدی را با بدی دادن، تقبیح نشده است، ولی بسنده‌کردن به این روش و استفاده‌کردن از رفتارهای گروه «قهر»، قبل از یقین به عدم کارایی رفتارهای

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۱۶، أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ.

۲. صحیفه سجّادیه، دعای ۱۶، أَنْتَ الَّذِي عَفْوُهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ.

۳. بحار/الأنوار، ج ۹۵ ص ۲۳۲، السَّجَّادُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ.

۴. رعد ۱۹ و ۲۲، إِنَّمَا يَنْتَفِرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ... يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ.

گروه «مهر»، ما را از جرگه‌ی اولوا الالباب و صاحبان عقل و خرد، خارج می‌کند. امام علی(ع) در مقابل گروهی که فضیلت خود را نیکی کردن به نیکان عنوان می‌کردند و درجه‌ای بالاتر از آن را در تصوّر نداشتند، فرمودند: «تا این درجه را که آدم‌های «کم عقل و سفیه» هم انجام می‌دهند»، دقیقاً در حدیث لفظ «سفیهان» به کار رفته است. یعنی تکان نخوردن جهت ارتقاء روح از درجه‌ی «مقابل به مثل» به رتبه‌ی «مقابل به بدی با خوبی» شما را با «سفیهان» هم‌عرض نگاه می‌دارد.^۱

مثال دیگر:

در آیه‌ی شریفه‌ی قرآن به صراحت «شدّت محبّت به خدا را شرط و علامت ایمان برمی‌شمرد»^۲؛ و امام علی(ع)، محبّت شدید به خدا را معادل محبّت شدید به مردم می‌داند^۳، یا راه رسیدن به محبّت شدید خدا را از معبر محبّت شدید به مردم می‌داند. حتّی اگر ایمان را در آیه‌ی مورد نظر، درجات عالی ایمان معنا کنیم، که با شدید دوست‌داشتن مردم، خود یا کسی را متهم به کفر و خروج از ایمان نکنیم. از این پایین‌تر نمی‌توانیم بیاییم که: درجات بالای ایمان، در گرو محبّت شدید به خدا، و محبّت شدید به خدا در گرو محبّت شدید به مردم است. در فصل اوّل بخشی از دعای امام سجّاد علی(ع) در صحیفه‌ی سجّادیه را نقل کردیم که در شش فقره، با شش عبارت گوناگون از خدا درخواست می‌کرد توفیق دریافت کند تا حرمان را با نیکی، قطع رابطه را با عفو، دورویی را با یک‌رنگی و غیبت را با ذکر خوبی‌ها، ظلم را با عفو و بدی را با نیکی پاسخ دهد. در اینجا به دعایی دیگر اشاره می‌کنیم که امام علی(ع) به صراحت درخواست می‌کند: خدا یا به من توفیق بده از کسانی باشم که پاسخ بدی را با خوبی بدهم.^۴ دعا‌های امامان آموزش است که چه چیزهایی خوب و چه چیزهایی خوب‌تر است. امام علی(ع) همیشه بهترین را می‌خواهد. در حدیث دیگر پیامبر خاتم النبیین(ص) را می‌خواهد.

۱. بحار/الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۴، قَدْ يَصْنَعُ هَذَا السُّفَهَاءُ.

۲. بقره ۱۶۵. وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸، النَّبِيُّ ﷺ، أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ.

۴. بحار/الانوار، ج ۹۴، ص ۱۶۶، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ.

پاداش بدی با خوبی دادن را با سه نمونه، «بخشیدن جنایت، صبر در مقابل اذیت و بردباری در مقابل سفاهت»، مخصوص «خیر امت» می‌داند، یعنی اگر پاداش بدی را با خوبی ندهی، مثل این است که نمی‌خواهی جزو بهترین‌های امت رسول الله ﷺ باشی، گروه نیکان و برجستگان امت رسول الله ﷺ، به این فضیلت آراسته‌اند. بهترین امت من کسی است که چون با وی رفتار جاهلانه کند تحمل می‌کند، و چون جنایتی بر او صورت پذیرد چشم می‌پوشد، و چون آزارش دهند صبر می‌کند.

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام گوشه‌ای از وقایع قیامت را به تصویر می‌کشد و مصداق بارز «اهل فضل» و صاحبان فضیلت و برتری نسبت به سایر مردمان، و «آنان را که بدون حسابرسی پا به بهشت می‌گذارند» کسانی می‌داند که پاسخ بدی را با خوبی بدهند.

روز قیامت منادی ندا می‌دهد: اهل فضل برخیزند، گروهی از مردم برمی‌خیزند، به آن‌ها می‌گویند: یک‌سر به بهشت بروید. فرشتگان در راه به ایشان می‌رسند و می‌گویند: به کجا می‌روید؟ می‌گویند: به بهشت. فرشتگان می‌پرسند: پیش از حساب؟ ایشان می‌گویند: بلی؛ می‌گویند: مگر شما چه کسانی هستید؟ پاسخ می‌دهند که: ما اهل فضلیم. می‌پرسند: فضل و برتری شما در چه بوده است؟ گویند: «اگر با ما جاهلانه برخورد می‌شد بردباری پیشه می‌کردیم؛ و اگر کسی به ما ظلم می‌کرد صبر می‌کردیم؛ و چون کسی به ما بدی می‌کرد او را می‌بخشیدیم». فرشتگان گویند: به بهشت وارد شوید که اجر عمل‌کنندگان بسیار نیکو است.^۲

حدیث پایانی این بخش را از تحف‌العقول مرحوم حرّانی نقل می‌کنیم که ماجرای را از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نقل می‌کند و در آن، ضمن تقبیح نکردن پاسخ بدی با بدی و محدود نگاه‌داشتن دامنه نثار خوبی و احسان در حدّ خودی‌ها و افراد

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳، النبی ﷺ، خیر امتی من إذا سقّه علیهم احتملوا و إذا جئی علیهم غفروا و إذا أودوا صبروا.

۲. //کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، السجّاد علیه السلام، قال إذا جمع الله عزّ و جلّ الأولین و الآخرین قام مناد فنادی یسمع الناس فیقول أین المتحابون فی الله قال ینقومون عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا إلی الجنة بغير حساب قال فتلقاهم الملائكة فیقولون إلی أين فیقولون إلی الجنة بغير حساب قال فیقولون فأی ضرب أنتم من الناس فیقولون نحن المتحابون فی الله قال فیقولون و ای شیء کانت أعمالکم قالوا کنا نجیب فی الله و نبغض فی الله قال فیقولون نغم أجر العالمین.

نیکوکار، به‌صراحت این‌گونه عکس‌العمل و رفتار را فقط در شأن افراد عادی و بی‌فضیلت می‌داند، آنان که لیاقت ورود به جرگه‌ی دوستان خدا و برگزیدگان او را ندارند.

این پیامبر خدا ﷺ چنین فرمود: با کسی که با شما قطع رابطه کرده، بیونید؛ به کسی که خیرش را از شما بازداشته، با بخشش و عطا و جایزه روبه‌رو شوید؛ به کسی که به شما بدی کرده، نیکی کنید؛ به کسی که شما را دشنام می‌دهد، سلام کنید؛ و با آن که علیه شما اقامه‌ی دعوی می‌کند از حد انصاف و عدالت خارج نشوید؛ و همچنان که دوست دارید دیگران بدی‌های شما را ببخشند، از بخشش‌های خدا درس بگیرید و آن را که به شما ستم روا داشته، ببخشید.

آیا نمی‌بینید که آفتاب خداوند بر نیکوکار و بدکار یکسان می‌تابد؟ و آیا نمی‌بینید باران الهی بر درستکاران و خطاکاران یکسان می‌بارد و همه را بهره‌مند می‌کند؟ اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، و اگر فقط به کسانی نیکی کنید که به شما نیکی می‌کنند، و اگر فقط به کسانی لطف کنید که به شما هدیه‌ای داده و لطفی کرده‌اند، بر دیگران چه فضیلتی دارید؟

تا این مرحله را که افراد عادی و حتی کم‌عقل و کسانی که دارای هیچ فضیلتی هم نیستند و آرزوی رسیدن به درجات بالا را هم ندارند، انجام می‌دهند.

اگر می‌خواهید از دوستان خدا و برگزیدگان او باشید باید بتوانید به آن که به شما بدی کرده نیکی کنید، و کسی که را به شما ستم کرده عفو کنید، و به آن که از شما روبرگردانده سلام کنید. این کلام مرا بشنوید و این سفارش را با جان و دل نگاه دارید و عمل کنید تا در زمره‌ی دانایان و عالمان قرار گیرید.^۱

۱. تحف‌العقول، ص ۵۰۲، یا نبی اسرائیل... أَلَمْ تَسْمَعُوا أَنَّهُ قِيلَ لَكُمْ فِي التَّوْرَةِ صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ كَأُفُوا أَرْحَامَكُمْ وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ صَلُّوا مِنْ فَطْعِكُمْ وَ أَعْطُوا مِنْ مَنَعِكُمْ وَ أَحْسِنُوا إِلَيَّ مِنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ مِنْ سَبِّكُمْ وَ أَنْصِفُوا مِنْ خَاصَمِكُمْ وَ اغْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ كَمَا أَنْكُمْ تُحِبُّونَ أَنْ يُعْفَى عَنْ إِسَاءَتِكُمْ فَاعْتَبِرُوا بِعَفْوِ اللَّهِ عَنْكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ شَمْسَهُ أَشْرَقَتْ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ الْفَجَّارِ مِنْكُمْ وَ أَنَّ مَطَرَهُ يَنْزِلُ عَلَى الصَّالِحِينَ وَ الْخَاطِئِينَ مِنْكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تُحِبُّونَ إِلَّا مِنْ أَحَبَّكُمْ وَ لَا تُحْسِنُونَ إِلَّا إِلَيَّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكُمْ وَ لَا تَكْفُرُونَ إِلَّا مَنْ أَعْطَاكُمْ فَمَا فَضْلَكُمْ إِذَا عَلَى غَيْرِكُمْ قَدْ بَصْنَحَ هَذَا السُّفَهَاءُ الَّذِينَ لَيْسَتْ عَنْدهُمْ فَضُولٌ وَ لَا لَهُمْ أَخْلَامٌ وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ فَاحْسِنُوا إِلَيَّ مِنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَ اغْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ مَنْ أَعْرَضَ عَنْكُمْ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ احْفَظُوا وَصِيَّتِي وَ ارْغَوْا عَهْدِي كَيْمَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ فَهْمَاءَ.

مقایسه‌ی استفاده از روش‌های قهرآمیز در مقابل روش‌های مهرآمیز

ثمره‌ی لیاقتِ ورود در دایره‌ی کسانی که پاسخ بدی را با خوبی می‌دهند.	نتیجه‌ی عمل آنان که پاسخ بدی را با خوبی نمی‌دهند
دو پاداش	یک پاداش
پذیرفته‌شدن در گروه صاحبان خرد	پذیرفته‌نشدن در گروه صاحبان خرد
انتخاب خیر و بهتر	انتخاب نکردن بهتر
فضیلت	ثواب
الگوگیری از صفات الهی	نیاراستن خود به صفات الهی
همراهی با امام در تقاضا کردن از خداوند برای ورود به این گروه	عدم همراهی با امام در تقاضا کردن از خداوند برای ورود به این گروه
ورود به حلقه‌ی مؤمنان و یا درجات بالاتر ایمان	واردنشدن در گروه افراد با ایمان و یا حداقل پذیرفته‌نشدن در درجات بالای ایمان
ورود به جرگه‌ی صاحبان فضل و فضیلت	ماندن در گروه سفیهان
ورود به جرگه‌ی آنان که اهداف بلند دارند	توقف در گروه افراد عادی
پذیرفته‌شدن در گروه دوستان خدا	پذیرفته‌نشدن در گروه دوستان خدا
پذیرفته‌شدن در گروه برگزیدگان خدا	پذیرفته‌نشدن در گروه برگزیدگان خدا

فصل یازدهم

مرز تبدیل روش محبت‌آمیز به روش‌های قهرآمیز

در این فصل می‌خواهیم به مرز چرخش از مهر به قهر بپردازیم. شاید بعضی‌ها فکر کنند که سطح آن‌ها عبادت عاشقانه و عارفانه نیست، بخواهند به همان عبادت کاسبکارانه و تاجرانه بسنده کنند و به بهشت بروند و از نعمت‌ها و لذایذ آن‌جا بهره‌مند شوند و مقام‌ها و درجات بالاتر را بگذرانند برای آدم‌های برجسته‌تر.

مسئلاً برای چنین کسانی هم رفتار مهرآمیز بهتر است، زیرا دو برابر پاداش می‌گیرند و در گروه افرادی که درجات ایمانشان بالاتر است قرار می‌گیرند، اهل فضل و فضیلت می‌شوند و بی‌حساب به بهشت می‌روند.

ولی ممکن است تشخیص اشتباه و یا اصرار بر اعمال روش‌های قهرآمیز در جایی که حتماً باید روش مهرآمیز به کار رود، منجر به خطاهای جبران‌ناپذیر و فاصله‌گرفتن از خدا و رحمت او شود. درست است که روش قهر، کم‌فضیلت‌تر از روش مهرآمیز است و نسبت به آن از اولویت کمتری دارد؛ ولی در برخی موارد، روش قهر، فقط و فقط در صورتی مجاز است که روش مهرآمیز را آزموده و به یقین رسیده باشیم کارایی نداشته و مضر است. یعنی «هرچند داغ‌کردن، نوعی درمان است» ولی فقط می‌تواند به‌عنوان «آخرین درمان» مورد استفاده قرار گیرد و اجازه نداریم بدون آزمودن درمان مهرآمیز از داغ‌کردن و قطع عضو شروع کنیم.

اگر انگشتی را که امکان حیاتش نیست دیر قطع کنی، کل دست را و حتی جان را تهدید می‌کند. کی و چه موقع باید دست از درمان با دارو شست و به قطع عضو رضایت داد؟ زودتر از موقع تغییر روش دادن، این زیان احتمالی را به همراه دارد که دستی را که شاید می‌توانستیم حفظ کنیم، قطع کردیم. دیرتر از موقع تغییر روش دادن و دیر اقدام کردن برای داغ و قطع عضو نیز این زیان احتمالی را به همراه دارد که خسارت را عمیق‌تر کند و چه بسا اعضای دیگر یا زندگی را نیز با خود ببرد.

این زمان کجاست و ملاک تصمیم‌گیری برای این چرخش چیست؟ در اصل لزوم هر دو روش، بحثی نیست. در اجتماع نیز همراه روش‌های نرم و محبت‌آمیز، ناچار از پذیرفتن اعمال تنبیهات، زندان‌ها، جرایم، تبعیدها و برخوردهای خشن هستیم. چرا که هر عضو فاسد و اصلاح‌ناپذیری، ممکن است سایر اعضا را نیز آلوده کند و در نهایت، جامعه را در معرض سقوط قرار دهد. همان‌گونه که اگر قطع نکردن انگشت فاسد، منجر به فساد سایر اعضا و احیاناً مرگ بیمار می‌شود، پزشک، مورد بازخواست و پرسش قرار خواهد گرفت، ادامه دادن به روش محبت‌آمیز، بر روی آن که این روش بر او کارگر نیست، نیز جرمی نابخشودنی است؛ ولی آن کیست که روش محبت‌آمیز بر او کارگر نیست؟ این شناخت چگونه حاصل می‌شود و مرز این تغییر کجاست؟ در اینکه اصل بر محبت است، بحثی نیست، ولی تا کجا؟ امام علی علیه السلام می‌فرمایند: تا جایی که جا دارد؛ و اما چقدر جا دارد؟ مسلماً این نقطه‌ی تغییر، در مورد هر کس و در هر موقعیت فرق می‌کند. یک نشانه برای کشف این مرز باریک‌تر از مو؛ «علم» است. علم پیدا کردن به اینکه این روش دیگر فایده ندارد و زیان‌بار است و حتی به همان شخصی که تا امروز به او محبت کرده‌ایم زیان می‌رساند. ساده‌تر بگوییم.

محبت کن، عفو کن، ببخش، مهربانی کن؛ ولی اگر علم پیدا کردی که ادامه‌ی محبت و عفو و بخشش و مهربانی و تغافل و خوشرویی‌ات، دیگر کارساز نیست و ضرر و زیان به همراه دارد، می‌توانی تغییر روش دهی.

این عبارت، عین فرمایش امام سجّاد علیه السلام است که می‌فرماید: «آن که به تو بدی می‌کند به گردن تو حقی دارد و آن حق این است که: او را عفو کنی، لکن اگر علم پیدا کردی که این عفو، ضرر دارد، تغییر روش بده^۱».

بگفتیم در باب احسان بسی
و لیکن نه شرط است با هر کسی
برانداز بیخی که خار آورد
درختی پرور که بار آورد
(سعدی)

نکته‌ی بسیار ظریفی است، باید «علم» پیدا کنی که روش محبت‌آمیز ضرر دارد.

به چند روایت ذیل دقت کنیم، در این عبارات، معصومین علیهم السلام روش مهر را در اولویت و روش قهرآمیز را نه فقط روش کم‌فضیلت‌تر، بلکه «روش دوم»، عنوان کرده‌اند. «روش دوم»، به این معنا که: فقط در صورت عدم امکان یا ناکارآمدی روش اول مجاز است.

۱- «وَاخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ^۲»، «داغ کردن، روش آخر است».

یعنی: اگر از داغ کردن - روش قهر- شروع کنی، اشتباه کرده‌ای.

۲- تا جایی که عمل بر مبنای «رفق و نرمی»، راه می‌دهد، از این روش استفاده کن^۳. یعنی اگر هنوز روش «مهرآمیز» کارایی‌اش را از دست نداده از راه دیگر استفاده نکن، به تعبیری «نهی» گروه دوم است. نه فقط اعلام فضیلت کم‌تر.

۳- عبارت مشهور امام سجّاد علیه السلام در رساله‌ی حقوق، روش «مهر» را «حق»^۴ می‌داند و عالمان دین بعضاً از «حق»، وجوب و یا حداقل استحباب با تأکید دریافت می‌کنند. یعنی: فقط این نیست که: «عفو کنی بهتر است»، نه؛ امام سجّاد علیه السلام

۱. بحار/الأنوار، ج ۷۱، ص ۹، حَقُّ مَنْ سَاءَكَ أَنْ تَغْفُوَ عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ انْتَصَرْتَ.

۲. وسائل/الشعبة، ج ۲۵، ص ۲۲۶، الباقر علیه السلام، أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ.

۳. نهج/البلاغه، نامه‌ی ۴۶، ارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ.

۴. بحار/الأنوار، ج ۷۱، ص ۹، حَقُّ مَنْ سَاءَكَ أَنْ تَغْفُوَ عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ انْتَصَرْتَ.

می‌فرماید: عفو کردنش «حق» است، «لازم» است، «باید» این کار را بکنی.
 ۴- در روایت دیگر به نقل از نهج البلاغه امام متقیان علیه السلام می‌فرماید: آن‌گاه که چاره‌ای جز شدت عمل نماند، دست به شدت عمل بزن.^۱ نه اینکه چون حوصله‌ات سررفته، چون آدم نرم و رقیق‌القلبی نیستی و به سطوح پایین بهشت هم رضایت داده‌ای، هرموقع و بر روی هرکس خواستی می‌توانی شدت عمل به خرج بدهی. نه! شدت عمل و رفتارهای گروه قهر، فقط در صورت «ناچاری» و «آزمون همه‌ی راه‌های مهر و جواب نگرفتن» مجاز است.

از مجموعه‌ی بیانات فوق این‌چنین نتیجه‌گیری می‌شود: نه تنها طبق آیات و احادیث نقل شده در فصل پیشین، روش مهرآمیز، ثوابش بیشتر است و شما را وارد گروه صاحبان خرد، مؤمنان برجسته و دوستان و برگزیدگان خدا می‌کند، بلکه در بسیاری از موارد «حق و لازم و ضروری» است و عدم اجرای آن، نه تنها ما را از دایره‌ی محبوبین و برگزیدگان خدا و صاحبان خرد خارج می‌کند، بلکه ممکن است این انتخاب ناصحیح، عواقب بدی نیز برای ما به همراه داشته باشد. اجازه بدهید با ذکر یک مثال و سپردن کلام به حضرت سجاد علیه السلام موضوع بسیار مهم مرز تغییر رفتار از گروه «مهر» به «قهر» را موشکافی کنیم.
 مرز تغییر رفتار محبت‌آمیز به رفتار قهرآمیز با مثال «درخواست طول عمر»، در مقابل «درخواست مرگ» کجاست؟

شک نداریم که آدمی خود را و نیک‌فرجامی خود را دوست دارد، و صد البته این دوست‌داشتن نباید مانع از آن شود آن‌جا که لازم است با «خود»، «خشن» نباشد و رفتار قهرآمیز نداشته باشد. بروز دادن رفتار قهرآمیز، علامت دوست‌نداشتن نیست. علامت این است که علی‌رغم اینکه دوست دارم، اگر برای خوشبختی و برای سعادت جاودانه‌ی تو دو راه و یا دو دسته رفتار، پیش روی من قرار گرفته باشد، من بر طبق آموزه‌ی عقل و دین مبین، موظفم ابتدا از آن مجموعه‌ی رفتارهای محبت‌آمیز، یکی را برای خوشبختی تو مناسب

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۶، اعْتَزِمُ بِالشَّدَةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَةُ.

تشخیص بدهم و آن را به کار بگیرم؛ ولی اگر تو با این روش یا با این راه درمان یا رفتارِ «نرم»، به راه نیایی و درمان نشوی، به دلیل آن که «دوستت دارم» و چون «نجاتِ تو برایم مهم است»، به خاطرِ خودت، نه به خاطر اینکه حوصله‌ام سررفته، به خاطر خوشبختیِ خودت، ناچارم از داخلِ گروه و دسته‌ی «رفتارهای قهرآمیز»، یکی را برای تو مناسب تشخیص بدهم و آن را به کار بگیرم. اگر با پماد و ژل و قرص، درمان نشده‌ای، آمپول تجویز می‌کنم؛ با تزریق هم درمان نشوی با عمل جراحی؛ اگر با عمل جراحی هم درمان نمی‌شوی، قطع عضو.

یکی از آخرین و سخت‌ترین رفتارهای قهرآمیز، مرگ و یا درخواست مرگ است. البته و صد البته، ما نه تنها در مورد دیگران، حتی در مورد خودمان هم، بدون اجازه‌ی صریح شارع مقدس و دین مبین، به بریدنِ رگ حیات مجاز نیستیم. اگر خضر نبی علیه السلام اجازه داشت آن نوجوان را با «علم الهی» به این دلیل که ادامه‌ی حیاتش به ضرر خود و والدینش می‌شود به قتل برساند، او خضر بوده و در یک مورد استثنایی، خدای عالم و دانا به او مأموریت داده است که در مقابل چشمان یک پیامبر اولوالعزم چنین کند، که البته همان‌جا هم مورد اعتراض موسی علیه السلام واقع شد؛ هرچند عمل خضر علیه السلام در علم الهی صحیح بوده است، ولی اعتراض موسی علیه السلام هم صددرصد صحیح بوده است، زیرا به ما و به موسی علیه السلام اجازه‌ی عمل بر مبنای تأویل نداده‌اند، ما و نیز همه‌ی انبیاء و اوصیاء موظفیم و موظف بوده‌اند بر مبنای علوم معمول و نه علم تأویل عمل کنیم، ولی به هر صورت با اینکه می‌دانیم یکی از خشن‌ترین رفتارهای قهرآمیز، مرگ، قتل، اعدام، و حتی درخواست مرگ است. از زبان امام سجّاد علیه السلام در مورد «خود» از خدا چنین درخواست می‌کنیم.

خدایا،

اگر این توفیق را دارم که عمرم، توانم، مالم، هستی‌ام
را در راه فرمانبرداریِ تو بذل کنم، به من عمر طولانی
بده (رفتار مهرآمیز)، ولی اگر عمرِ من، چراگاه شیطان

شد، مرا بکش، مرا بمیران.^۱ (رفتار قهرآمیز)
 درخواست طول عمر، رفتار مهرآمیز است و درخواست مرگ، رفتار قهرآمیز.
 مرز این تغییر در کجاست؟ تغییر حال خود ما.
 اگر ما چنینیم، با ما رفتار مهرآمیز داشته باش (طول عمر)؛ ولی اگر ما چنانیم،
 با ما رفتار قهرآمیز داشته باش (مرگ). مرز بین درخواست ادامه‌ی حیات و
 درخواست مرگ، مرز «زندگی در مسیر فرمان‌برداری و جمع کردن امتیازات
 مثبت» با «تبدیل شدن زندگی به چراگاه شیطان و جمع کردن امتیازات منفی»
 است.

یعنی: اگر در مسیر رو به رشد هستیم و هر چه بمانم و عمر بیشتری کنم به
 کمالات بالاتری می‌رسم، اگر با افزایش عمر، درک و شناختم از حقایق هستی
 عمیق‌تر می‌شود، اگر کمیت و کیفیت عبادات و خدماتم بیشتر و بهتر می‌شود،
 پس هر چه بیشتر عمر کنم بهتر است، ولی اگر در سرآشویی افتاده‌ام و خدا هم
 می‌داند که دوباره به راه صلاح و رشد برنمی‌گردم، امروز بمیرم بهتر از آن است
 که فردا بمیرم. اگر قرار است هر ماه سقوط کنم - سقوط بی بازگشت - مطمئناً
 جلوی ضرر را از هر جا بگیرم منفعت است. مردن امروز بهتر از مردن فردا، و
 مردن این ماه بهتر از مردن ماه دیگری است.

آیا ما اجازه داریم آرزوی مرگ کنیم؟ آری؛ ولی اجازه‌ی خودکشی نداریم. اگر
 فکر می‌کنی زندگی‌ات چراگاه شیطان شده، خودکشی نکن؛ برگرد و زندگی‌ات را
 اصلاح کن و در جهت اطاعت خدا زندگی کن، و اگر این توان را در خود
 نمی‌بینی، مردن امروز بهتر از فرداست؛ ولی اجازه‌ی خودکشی نداری، می‌توانی
 درخواستی مشابه امام سجّاد (علیه السلام) داشته باشی؛ درخواست مرگ مشروط.

نتیجه: حتی در مورد خود - که حتماً خودمان را دوست داریم - انتخاب‌های
 اولیه از دسته‌ی رفتارهای محبت‌آمیز است، ولی اگر این نوع درمان مؤثر واقع
 نشد و بیماری یا آفت از مرز گذشت، انتخاب یک رفتار از گروه قهرآمیز، حتی

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، عَمْرُیْ مَا كَانَ عُمْرُیْ بِذَلَّةٍ فِی طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرُیْ مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَیْكَ قَبْلَ أَنْ یَسْبِقَ مَوْتُكَ إِلَیَّ، أَوْ یَسْتَحْکِمَ غَضَبُكَ عَلَیَّ.

رفتاری به خشونت و تلخی «درخواستِ مرگ».

چنین است که می‌توانیم برای شیاطین زمان، آنان که وجودشان منشأ ظلم و اذیت و آزار است، هم‌زمان که دوستشان داریم، از ته دل آرزو کنیم لیاقت پیدا کنند، هدایت شوند و موجبات ظلم و آزار و اذیت دیگران را فراهم نکنند و خودشان نیز سعادتمند شوند، هم‌زمان با این خیرخواهی و بدون کوچک‌ترین خدشه به دوست‌داشتنشان، بگوییم: خدایا اگر زندگی این‌ها چراگاه بی‌بازگشت شیطان است، اگر ادامه‌ی حیاتشان هر روز به ضرر جامعه‌ی متأثر از ایشان و حتی به ضرر خودشان است و کوله‌بار گناهانشان را سنگین و سنگین‌تر می‌کند، این‌ها را از دنیا ببر.

امام خمینی رحمته‌الله این موضوع را این‌چنین توضیح می‌دهند:

نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اگر به سنگ هم نگاه می‌کرد، به مهر اینکه اثر محبوب است می‌نگریست و ابوجهل را هم با این نظر نگاه می‌کرد و می‌توان گفت: قتل او هم با مهر بود؛ چون می‌دانست که هر چه بماند بر خسارانش افزوده خواهد شد. علاوه بر آن، تنظیم امور و مراعات حق دیگران اقتضا می‌کرد که اگر عضو فاسدی در بین آن‌ها باشد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به قانون عمل فرماید و او را به کیفر برساند.^۱

مرز تغییر رفتار

تا اینجا دانستیم اولویت و فضیلت، با روش‌های مهر‌آمیز است؛ فقط هم فضیلت نیست، بلکه اولویت و انتخاب اول هم هست، یعنی حتی اگر کسی دنبال فضیلت هم نباشد، همه‌جا نمی‌تواند روش «قه‌ر‌آمیز» را بر «مهر‌آمیز» ترجیح داده و آن را به کار بگیرد.

حالا که دانستیم دین و عقل حکم می‌کند شروع و انتخاب اول‌مان با روش‌های مهر‌آمیز باشد، آیا الی الابد، برای همه و در همه‌ی موقعیت‌ها باید این روش را به کار بست؟ در این فصل می‌خواهیم مرز چرخش را هم از تعابیر روایات

۱. امام خمینی رحمته‌الله، تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۶۰۸.

معصومین علیهم‌السلام استخراج کنیم.

۱- علی علیه‌السلام می‌فرماید: «رفق»، - رفتار از گروه مهر - را تا جایی، که موافقت می‌کند ادامه بده،^۱ یعنی چه؟ به زبان خودمانی یعنی: «تا جایی که جا دارد؛ خوب! چه کسی باید تشخیص بدهد چقدر جا دارد؟ آیا همیشه، همه جا، بر روی همه کس و در هر موقعیتی یک اندازه جا دارد؟ حتماً این‌چنین نیست، ولی بالاخره. کی باید تغییر مسیر بدهیم؟ امام علیه‌السلام می‌فرماید: هر وقت «رفق» - رفتار از گروه مهر - راه نداد، یا به عبارتی کارایی‌اش را از دست داد، هر وقت بی‌فایده شد، می‌توانی تغییر روش بدهی.

۲- همچنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: آن‌گاه دست به شدت عمل (رفتار از گروه قهر) بزن که هیچ راهی برایت نمانده باشد.

این دو حدیث اثبات می‌کند که اولویت با رفتار مهرآمیز است و رفتار قهرآمیز آخرین راه چاره است، ولی مشخص نمی‌کند کی و چه زمانی می‌فهمیم راهی برایمان باقی نمانده است؛ یا چه زمانی دیگر رفق و نرمی جواب نمی‌دهد؟ رهبر فرزانه‌ی انقلاب مرز چرخش را با بهره‌گیری از عبارت امیرمؤمنان علیه‌السلام «وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا، فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»^۲، «اگر چاره‌ای نبود، آخرین راه حل، داغ کردن است»، با این تعابیر به زبان روز برای ما بازگو می‌فرمایند.

«تا آن‌جا که ممکن است» با دارو و مرهم‌گذاری - روش‌های مهرآمیز - عمل می‌کنیم برای اینکه زخم را علاج کنیم و «شفا بدهیم»، مرهم می‌گذاریم - روش مهر - «وقتی نشد»، «آخر کار» داغ می‌کنیم. به تعابیر ایشان دقت کنید، «تا آن‌جا که ممکن است»، «وقتی نشد». این تعابیر را در نقل ماجرای صفین و تأخیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شروع جنگ به امید هدایت گروه مقابل این‌چنین عنوان می‌کنند:

یعنی آخرین چاره را دیگر با قاطعیت انجام می‌دهیم «تا آن‌جا که ممکن است» با دارو و مرهم‌گذاری عمل می‌کنیم، برای اینکه زخم را

۱. غررالحکم، ص ۲۴۳، اَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَوْفَقَ.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۸.

علاج کنیم و شفا بدهیم، مرهم می‌گذاریم، «وقتی نشد» آخر کار داغ می‌کنیم، چاره‌ای نیست. در جنگ صفین اصرار می‌کردند چرا حمله نمی‌کنی؟ اصرار می‌کردند که حمله کن؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي»^۱ «من دنبال جنگ نیستم، دنبال هدایت‌م، یک روز هم که درگیری برخورد را عقب می‌اندازم برای این است که شاید عده‌ای دل به حقیقت دهند و به راه مستقیم بیایند؛ «وقتی مأیوس شدیم»، دیدیم نه، کسی نمی‌آید، آن وقت شمشیر را می‌کشیم و جنگ را شروع می‌کنیم. و نیز هم ایشان در نقل واقعه‌ی جمل نیز دست به شمشیر بردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) - رفتار از گروه قهر- را رفتار ثانوی می‌دانند ایشان ماجرا را این‌گونه نقل می‌کنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

"تا آن وقتی که ممکن است صبر می‌کنم و با نصیحت رفتار می‌کنم، اما تا کی؟ «مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ»^۲، تا آن وقتی که بینم حرکت این‌ها دارد بین شما مسلمان‌ها شکاف ایجاد می‌کند، اختلاف ایجاد می‌کند، آن وقت وارد عمل خواهم شد و فتنه را علاج خواهم کرد»^۳.

در تعبیر رهبر فرزانه نیز به صراحت دارد «تا کی؟»- این همان مرز چرخش است - و بلافاصله پاسخ را از زبان علی (علیه السلام) بیان می‌فرمایند؛ «وقتی بینم ادامه‌ی روش مهرآمیزم، ادامه‌ی صبرم، ادامه‌ی مدارایم، جماعت مسلمانان را دچار تفرقه می‌کند».

یعنی: مشاهده و پیش‌بینی یک ضرر، می‌تواند نقطه و مرز تغییر روش را به تصمیم‌گیرنده علامت دهد. در این مثال، ضرر بزرگ «تفرقه‌ی جماعت مسلمین» است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۵.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۹.

۳. سخنرانی مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه تهران ۱۳۸۸/۰۶/۲۰.

در ماجرای جمل:

صبرِ علی علیه السلام، «رفتار مهرآمیز»

اختلاف و تفرقه‌ی امت اسلامی، «زیان محتمل»

و جنگ، «رفتار قهرآمیز» است.

طبق فرمایش رهبری برگرفته از کلام علوی:

اگر ببینم (علم پیدا کنم) ادامه‌ی صبرِ من (رفتار مهرآمیز) و ادامه‌ی حرکت این‌ها، بین مسلمان‌ها شکاف و اختلاف ایجاد می‌کند، (ضرر می‌رساند) آن وقت وارد عمل خواهیم شد (رفتار قهرآمیز)؛ و فتنه را علاج خواهیم کرد.

از عبارت بالا اگر بخواهیم یک قانون یا یک عبارت فراگیر استخراج کنیم؛ چنین می‌شود.

اگر «علم» پیدا کنیم که ادامه‌ی رفتار مهرآمیز «زیان‌آفرین» است؛ «رفتار قهرآمیز» را عملی خواهیم کرد.

امام سجّاد علیه السلام نیز در دعای مکارم‌الاخلاق در درخواست عمر طولانی و مرگ، فقط با فاصله‌ی چند کلمه، درخواست زندگی – رفتار مهرآمیز – را بر درخواست مرگ – رفتار قهرآمیز – ترجیح می‌دهد اما تا کی؟ تا جایی که سرایشی بی‌بازگشت قطعی نشده باشد.^۱ که در چنین شرایطی، «تسریع مرگ»، عین خیرخواهی و دوست‌داشتن است. روشنگرترین و صریح‌ترین عبارت در بیان این مرز چرخش نیز متعلق به امام سجّاد علیه السلام است که مجموعه‌ی روایات نقل شده و عقل و فطرت نیز دقت نظر این امام همام علیه السلام را همراهی می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: آن‌گاه که «علم» پیدا کردی ادامه‌ی روش محبت‌آمیز زیانبار است، اجازه نداری ادامه دهی؛ باید روش قهرآمیز را به کار بگیری.^۲

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.
 ۲. بحار/الأنوار، ج ۷۱ ص ۹. حَقٌّ مَنْ سَاءَكَ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ أَنْتَصَرْتُ.

به این چند مثال دقت کنیم:

- ۱- دانش‌آموز خاطی را با مهربانی در مدرسه نگاه می‌داریم؛ ولی اگر «علم» پیدا کردیم ادامه‌ی حضور او به «زیان دیگران» است او را اخراج می‌کنیم.
 - ۲- عضو آسیب دیده و در معرض فساد را با مرهم‌گذاری مداوا می‌کنیم، ولی اگر «علم» پیدا کردیم ادامه‌ی مدارا و مرهم‌گذاری به «زیان عضوهای دیگر» است آن را قطع می‌کنیم.
 - ۳- به زندگی با همسر ناسازگار ادامه می‌دهیم و به روش‌های مشاوره، مدارا رو می‌آوریم، ولی اگر «علم» پیدا کردیم ادامه‌ی زندگی برای طرفین، و نیز برای فرزندان «زیانبار» است یا زیان آن بیش از زیان حاصل از جدایی است، جدایی را به عنوان «آخرین راه چاره»، انتخاب می‌کنیم.
 - ۴- معتاد را تا جایی در جامعه نگاه می‌داریم که با امید به بهبودی‌اش، امکان آلوده کردن دیگران را نداشته باشد، و الا اگر ادامه‌ی حضورش در جامعه به «زیان دیگران» است، او را از جامعه دور می‌کنیم.
- و صدها مثال دیگر

همه‌جا، برای همه کس، در همه‌ی موقعیت‌ها، شروع با «روش‌های مهرآمیز است»، ولی در صورت «علم» پیدا کردن به زیان‌بار بودن ادامه‌ی روش مهرآمیز، باید به روش‌های قهرآمیز تغییر روش و تغییر مسیر بدهیم.

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستم کاری بود بر گوسفندان

(سعدی)

البته اگر ساده‌انگاری کنیم و غیر مسئولانه تصمیم بگیریم، هر شخصی، هر زمان میلش کشید و اراده کرد، می‌تواند قهرآمیز و نامهربانانه برخورد کرده و بگوید: من علم پیدا کردم که دیگر عفو و گذشت فایده ندارد و ضرر دارد. ولی تصمیم‌گیری و شناخت این مقطع به این آسانی نیست. باید علم پیدا کنی که به مرز رسیده‌ای، علم پیدا کردن به این سادگی‌ها و مرز به این نزدیکی‌ها نیست. حتی پیامبران نیز بعضاً لغزیده‌اند و زودتر از خط مرزی تغییر روش داده‌اند و

خداوند نیز آن‌ها را تنبیه کرده است.

در باب تغییر روش مهر به قهر با ذکر مثال‌های متعدّد و متنوّع سعی کردیم فضای تصمیم‌گیری را روشن‌تر و واضح‌تر کنیم، ولی وقتی باریک‌بودن، خطیربودن و حسّاسیت پیدا کردن این مرز، تا حدّی است که برخی پیامبران خدا نیز در تشخیص مرز و محلّ چرخش به اشتباه می‌افتند، بپذیریم که امر بسیار خطیر و مهم و لغزنده‌ای است و چه بسا چرخش‌هایی که گذشت زمان ثابت کند زودتر از موقع صورت پذیرفته و یا دیرتر از زمان لازم، به آن دست زده‌ایم. به‌هرصورت در تصمیم‌هایی که لغزش از هر دو سوی تعجیل و تأخیر، ما را در رسیدن به هدف ناکام خواهد گذارد، باید خیلی بیشتر از تصمیم‌هایی که فقط از یک طرف در معرض انحراف است، مراقب باشیم.

با تمام این تفصیل اگر به مثال پزشکی‌مان بازگردیم، پزشک یا تیم پزشکی، تا قبل از حصول «علم» به خطرآفرین‌بودن نگهداری عضو آسیب‌دیده برای سایر اعضا، رأی به قطع عضو نمی‌دهد؛ به‌عبارتی، پزشک عاقل، اهل احتیاط است. هرچند تلاش می‌کند آن مرز باریک‌تر از مو را برای «لحظه‌ی چرخش از نگهداری عضو به قطع آن» بیابد. ولی اگر هم بخواهد به سویی خم شود و جانب احتیاط بگیرد، جانب تأخیر را بر جانب تعجیل ترجیح می‌دهد؛ زیرا نیک می‌داند دفاع از تصمیم بر قطع عضوی که ممکن است شورای پزشکی آن عضو را قابل احیاء می‌دانستند سخت‌تر است از پذیرش شماتت در مورد تأمل و احتیاط بیش از اندازه‌ای که موجب توسعه‌ی خسارت شده باشد. واضح‌تر بگوییم؛ آن‌جا که پای جان شخص دیگری در میان است، یا باید «علم» پیدا کنیم که نقطه‌ی چرخش کجاست یا به سمت مقابل یعنی نگهداری آن عضو یا آن شخص - حتی با احتمال زیان برای دیگری - احتیاط کنیم.

با ذکر مثالی با موضوع خودکشی سعی می‌کنم مسأله را به اذهان نزدیک‌تر کنم. امام سجّاد علیه السلام به‌صراحت از خداوند درخواست مرگ مشروط می‌کند و چنین می‌گوید: «پروردگارا! اگر زندگی‌ام در سراسیمه‌ی سقوط است مرا بمیران».

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۰، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ.

ولی آیا همین امام سجّاد علیه السلام دست به خودکشی می‌زند؟ آیا دین مبینی که به من می‌آموزد مطابق فرمایش امام سجّاد علیه السلام از پروردگارم تقاضای مرگ کنم، اجازه‌ی خودکشی هم می‌دهد؟ هرگز.

تقاضای مرگ مشروط، آری؛ تقاضای مرگ در صورت علم به سراشیبی بی‌بازگشت، آری؛ اما اقدام به خودکشی هرگز. چرا؟ به این دلیل که بازگشت از سراشیبی در اختیار توست، تصوّر تو از اینکه در سراشیبی بدون بازگشت افتاده‌ای، «علم» نیست، چون اختیار داری و می‌توانی مسیر حرکت خود را از سراشیبی به تعالی برگردانی.

حال با توجّه به اینکه انسان بر نفس خود بیش از دیگران آگاه است^۱، و علی‌رغم این آگاهی، نمی‌تواند به سقوط بدون بازگشت خود علم پیدا کند، چگونه ممکن است به سقوط بدون بازگشت دیگری «علم» پیدا کند؟ وقتی ما نمی‌توانیم به سقوط بدون بازگشت خودمان حکم کنیم و مجاز نیستیم فرمان قتل خود را صادر کنیم، چگونه می‌توانیم جرأت کرده و حکم قتل و اعدام دیگری را صادر کنیم؟ شاید به همین دلیل و از این نگاه است که برخی عالمان دین به عدم جواز اجرای حدود قائلند؛ یعنی به عبارتی فقط خدا و حجت‌های او بر روی زمین را که در حاشیه‌ی امن عصمت قرار دارند شایسته می‌دانند که بتوانند «علم» پیدا کنند فرد یا گروهی در سراشیبی بدون بازگشت افتاده‌اند و خود را مجاز به اجرای حدود الهی بر فرد خطاکار بدانند؛ البته در مورد حجت‌های خداوند صلی الله علیه و آله نیز مشاهده می‌کنیم که ایشان نیز جانب احتیاط را رعایت کرده و کمتر به اجرای حدّ شرعی منجر به قتل پرداخته‌اند. برای نمونه، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله حتی برای مشرکین درخواست مرگ نمی‌کند؛ یونس پیامبر علیه السلام در پاسخ نفرین و تقاضای مرگش برای قوم خود، مورد عتاب و مؤاخذه‌ی خداوند قرار می‌گیرد و نوح پیامبر

۱. سوره‌ی قیامت ۱۴، بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ.

۲. بحار/الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴، وَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله صَبَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ أَعَذَرَ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ وَ شُرِدَّ وَ حُصِبَ بِالْخَصِي وَ عَلَاهُ أَبُو جَهْلٍ بِسَلَى شَاةٍ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ جَاوِزًا إِلَى جَانِبِ الْجَبَلِ أَنْ شَقَّ الْجَبَلَ وَ أَنْتَهَ إِلَى أَمْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِالطَّاعَةِ فَإِنْ أَطِيعْتُمْ عَلَيْهِمُ الْجَبَالَ فَأَهْلَكْتُمْ بِهَا. قَالَ صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً أَهْدِي قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. و.ر.به: فصل دهم، ص ۲۰۴.

ﷺ نیز بر استخوان‌های مردگانی که حاصل نفرین او بوده‌اند اشک حسرت و ندامت می‌ریزد.

حال که به جرأت می‌توانیم بگوییم غیر معصوم نمی‌تواند به سقوط بی‌ بازگشت دیگری «علم» پیدا کند، به نظر می‌رسد با این نگاه، صدور حکم اعدام و فرمان قطع رگ حیات دیگری محلّ تأمل خواهد بود، مگر آنکه صادرکننده‌ی حکم «علم» پیدا کند که فرد یا افرادی در سقوط بی‌ بازگشت افتاده‌اند، «علمی» که غیر معصوم کمتر بدان دست پیدا خواهد کرد.

شاید به این دلیل است که برخی از فقیهان بزرگوار و عالمان دین‌شناس از جمله میرزای قمی، محقق حلّی، مرحوم علامه، فاضل آبی، آیه الله خوانساری و دکتر محقق داماد در صدور حکم جهت اجرای حدود از جمله قطع عضو و اعدام توسط غیر معصوم علیه السلام تشکیک کرده و قائل به عدم جواز شده‌اند^۱ و عده‌ای از فقها اجرای حدود را جزء وظایف اختصاصی امام معصوم علیه السلام و نایب خاص آن حضرت علیه السلام می‌دانند.

از این منظر اجرای حدود «نوعی ولایت» است و اصل اولی عدم ولایت شخصی به شخص دیگر است، «جز در موارد یقینی».

دقت کنید، از این منظر هم به تعبیر «یقین» رسیدیم، همان مفهوم کلیدی که در عبارت امام سجّاد علیه السلام با واژه‌ی «علم» بیان شده بود. یعنی اگر «یقین» کردید که ولایت دارید و «یقین» کردید که رفتار مهرآمیز، برای خطاکار زیان به‌بار می‌آورد، رفتارتان را به قهرآمیز تغییر دهید؛ در غیر این صورت، احتیاط کنید. از این منظر است که فقیه بزرگوار - آیه الله خوانساری - اجرای حدود را مخصوص معصومین علیهم السلام دانسته^۲ و اعتقاد خود را چنین بیان می‌کند: «لازم است متصدی اجرای حدّ، از طرف ائمه علیهم السلام به این سِمَت منصوب شده باشد»^۳.

۱. فصلنامه‌ی فقه و حقوق، سال چهارم، شماره‌ی ۱۶، مقاله‌ی اجرای حدود در زمان غیبت، احمد حاجی آبادی.

۲. همان، به نقل از جامع‌المدارک، ج ۵، ص ۴۱۱.

۳. همان، به نقل از جامع‌المدارک، ج ۷.

ما پایه‌ی استدلال خود بر عدم توانایی بر تشخیص مرز چرخش به‌سوی رفتارهای قهرآمیزی را که ضربه‌ی جبران‌ناپذیری وارد می‌کند (مانند قطع عضو، اعدام و نفرین)، با بهره‌گیری از عبارت رساله‌ی حقوق امام سجاد علیه السلام، مفهوم «علم» قرار داده‌ایم؛ لکن فقیهان و دانشمندانی که نام بردیم، همین مفهوم را با اصطلاحات و روش‌های استدلال و استنباط خود به زبان دیگری نیز بیان کرده‌اند.

محقق محترم «احمد حاجی ده‌آبادی» در مقاله‌ی «اجرای حدود در زمان غیبت» چنین می‌نویسد:

"با توجه به اینکه حق اجرای حد، نوعی ولایت است - زیرا حد، تصرف در جان، بدن، حیثیت و آزادی دیگری است و مقتضای اصل اولی، عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است، جز در موارد یقینی - بنابراین، منع اجرای حدود در زمان غیبت دلیل نمی‌خواهد، بلکه جواز اجرای حدود در زمان غیبت، دلیل لازم دارد و شاید به همین علت بوده است که برخی قائلین به منع، چون ادله‌ی مجوزین را کافی نمی‌دانسته‌اند دیگر دلیلی بر مدّعی خود اقامه نکرده‌اند و خود را بی‌نیاز دانسته‌اند. شاید به همین جهت است که برخی همچون آیه الله خوانساری، تنها به ادله‌ی مجوزین جواب داده‌اند و دیگر دلیل یا ادله‌ای را برای اثبات مدّعی خویش مبنی بر اینکه اجرای حدود، مانند جهاد ابتدایی، به اذن امام علیه السلام و حضور وی نیاز دارد، نیاورده‌اند."

دانشمند معاصر، دکتر محقق داماد از منظر دیگری به موضوع وارد شده و می‌نویسد:

«احتمال اینکه اجرای عقوبات شرعیه با تردید مواجه شود جدّی می‌باشد»
منظر ورود ایشان به موضوع چنین است:

"نکته‌ای به ذهن نگارنده‌ی این موضوع می‌رسد که هرچند جنبه‌ی فقهاتی ندارد ولی خالی از اهمّیت نمی‌باشد؛ و آن اینکه اسلام مجموعه‌ای است دارای ابعاد مختلف، بُعد تربیتی و اخلاقی، بُعد اجتماعی،

بعد مدیریت و از همه بالاتر دارای یک نظام شرعی و حقوقی است که اصطلاحاً شریعت نامیده می‌شود. در میان ابعاد مختلف فوق، انسجام و به هم پیوستگی کامل احساس می‌شود... حال در فرض فقدان اجتماع جمیع شرایط که مهم‌ترین آن به نظریه‌ی حقّه‌ی شیعه‌ی اثنا عشریه، وجود انسان‌های کامل در رأس مدیریت اجتماعی است که نقش مؤثر آن در تربیت جامعه، مسلم و بدیهی است. احتمال اینکه اجرای عقوبات شرعی با تردید مواجه شود، جدی می‌باشد و به دیگر سخن، این گونه مجازات‌ها در فرض آن شرایط است و در آن اوضاع و احوال است که مؤمن اگر مورد اغفال شیطان قرار گیرد و مرتکب آن اعمال شود، بلافاصله پشیمان می‌شود و گاهی چنان از عذاب اخروی بیمناک است که به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب می‌شود و به منظور تخفیف عذاب الهی، اقرار به گناه می‌کند. در چنان جامعه‌ای مرتکبین جرایم، با کمال رضایت قلبی، بدون اندک تردید در رأی صادره، به ارادت، رنج مجازات را متحمل می‌گردند.^۱

امام خمینی رحمته الله علیه از استاد خود مرحوم شاه‌آبادی نقل می‌کند که «در قلبتان، حتی کافر را هم تغییر نکنید. شاید نور فطرتش او را هدایت کند و این تغییر و سرزنش، بدی را به شما برگرداند».

تغییر و سرزنش یعنی بددانستن و حکم قطعی به بدی دادن؛ مرحوم شاه‌آبادی همچنین معتقد است حتی به عدم بازگشت کافر نیز نمی‌توان یقین داشت و این امر یعنی «یقین نداشتن به عدم اصلاح کافر» به تنهایی دلالت می‌کند بر اینکه ما جرأت نکنیم از مهر به قهر تغییر روش دهیم، حتی در دل و در قلب خود نیز کسی را محکوم نکنیم.

ایشان گامی فراتر گذارده و حتی اجازه‌ی لعن به کفار را نیز نمی‌دهند؛ با این استدلال که شاید آن کافر در حال رفتن هدایت شده باشد و شما مطلع نشده

۱. فصلنامه‌ی فقه و حقوق، سال چهارم، شماره‌ی ۱۶، مقاله‌ی اجرای حدود در زمان غیبت، احمد حاجی آبادی، به نقل از محقق داماد، ۱۳۷۹: ۲۹۴-۲۹۵.

باشید که در آن صورت روحانیت او گریبان شما را می‌گیرد و مانع از ترقیات شما می‌شود.^۱

وقتی کافر را نمی‌توان سرزنش و لعن کرد یعنی برای رسیدن به مرز چرخش از مهر به قهر، باید به یقین رسید و رسیدن به یقین و حکم بر بدی دیگران - آن هم بدی بدون بازگشت - بسیار دور از دسترس است. نتیجه‌ی حاصل از بیان‌های مختلف این واقعیت واحد، آن است که بر چرخش از مهر به قهر، احتیاط کنید، احتیاط.

داستان‌های فصل چهارم را مرور کنید، وقتی خداوند فرمان می‌دهند با فرعون، نرم سخن بگو، یعنی فرعون هم آن طرف مرز نیست. وقتی پیامبر ﷺ به عیادت آن زن یهودی آزاررسان می‌رود، یعنی مرز تغییر روش، خیلی دور است. وقتی پیامبر ﷺ برای کفار مکه دعا می‌کند، یعنی پلیدتر از این‌ها باید بیایی تا مجوز نفرین و درخواست هلاکت داشته باشی. اگر علی علیه السلام بر لشکر معاویه دعای سلامت و هدایت می‌کند، اگر علی علیه السلام تمایل به تأثیرگذاری و هدایت ابن‌ملجم دارد و اگر مالک اشتر آن جوان بی ادب را مجازات نمی‌کند، این‌ها همه فریاد است که مرز تغییر روش خیلی دور است. آن زن یهودی، کفار قریش، آن جوان بی ادب و گستاخ، همه و همه این طرف مرزند. داستان کوتاهی نقل کنیم و از اینکه خداوند پیامبری را که زودتر از موقع، تغییر روش داده، تنبیه می‌کند و مورد مؤاخذه قرار می‌دهد، دو نتیجه‌ی بسیار مهم برداشت کنیم:

اول آنکه، مرز آن قدر ظریف است که پیامبران نیز مصون از تجاوز از مرز نبوده‌اند. دوم آنکه مرز آن قدر دور است که پیامبران که رحمتشان زیانزد است نیز نه در جهت محبت زیاده از حد، بلکه بر قهر زودتر از موقع، مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند.

هرچند ما پیامبران را به صبر، تحمّل، پایداری و رفق و مدارا می‌شناسیم؛ ولی گویا مرز تغییر روش، باز هم دورتر است.

۱. چهل حدیث، ص ۶۶

نقل است که یونس پیامبر علیه السلام مثل سایر پیامبران، قوم خود را به خدا خواند، آنان را به نیکی‌ها ترغیب کرد و از بدی‌ها تحذیر، همچون سایر اقوام، قوم او نیز، جز اندکی - دقیقاً دو نفر - فرمان نبردند. یک ماه، دو ماه، یک سال، دو سال، یونس سی سال محبت کرد، قهر نکرد، روش‌های محبت‌آمیز را اعمال کرد، تا اینکه «گمان کرد» زمان تغییر روش رسیده است. نفرین کرد، پیامبر است و صبرش زیاد، ولی بالاخره صبر هرکسی هم حدّ و اندازه‌ای دارد و روزی به پایان می‌رسد. چون پیامبر است حتماً حساب و کتاب کرده و فکر کرده که زمان تغییر روش رسیده است.

یونس علیه السلام نفرین می‌کند (تغییر روش)، از قوم روبروی گرداند و به حالت قهر و غضب از شهر ایشان می‌رود. یکی از آن دو ایمان آورده نیز، با علم به اینکه نفرین یونس کارساز خواهد بود، شهر را ترک می‌کند و خود را می‌رهاند که گرفتار عذاب نشود. ولی آن دیگری، که مرز را دورتر می‌دانسته و محبت خدا را گسترده‌تر؛ مردمان را جمع می‌کند و می‌گوید: ای مردم، یونس و خدای یونس برحقند، یونس از دست شما به ستوه آمد، نفرینتان کرد و شما را ترک گفت. اگر توبه نکنید، اگر ایمان نیاورید و اگر طلب ردّ عذاب نکنید، یقیناً عذاب بر شما نازل خواهد شد.

گویا مردم منتظر یک تلنگر دیگر بوده‌اند، سال‌ها تبلیغ یونس کارگر نیافتاده بود، لکن این خطابه مؤثر می‌افتد و مردم ایمان می‌آورند، دست به دعای جمعی می‌زنند و ردّ عذاب را از خداوند می‌خواهند.

فکر می‌کنید چه شد؟ خدا به درخواست پیامبرش توجهی نکرد. عذاب نازل نشد. خدا نفرین یونس را نپذیرفت و توبه و دعای این قوم تازه ایمان آورده را پذیرفت. حتی یونس تنبیه شد، همین که فهمید درخواستش اجابت نشده، خود بزرگ‌ترین تنبیه بود، به ساحل رسید و بر کشتی سوار شد. کشتی گرفتار امواج گشت. ناخدا و سایر افراد باتجربه دانستند که کسی بر کشتی سوار است که مورد غضب است، قرعه زدند، به نام یونس درآمد. چون غریب بود و آخرین کسی که بر کشتی سوار شده بود و ظاهرش عابد و زاهد و بی‌آزار، بنابراین شرمشان آمد و

به قرعه شک کردند، دوباره قرعه کشیدند، بازهم یونس. سه‌باره قرعه کشیدند، بازهم یونس. یقین کردند آن گنه‌کار، آن به خود ظلم کرده، کسی جز یونس نیست، او را به دریا افکندند، طوفان فرو نشست و به سلامت ماندند.

یونس علیه السلام را نهنگی بلعید، او در شکم نهنگ به تسبیح و عذرخواهی پرداخت. به فرمان خدا، نهنگ او را به ساحل انداخت، پرتو آفتاب آزارش داد. درخواست سایه‌ای کرد. خدا بوته‌ی کدویی رویاند، و یونس در پناه سایه‌ی برگش آرامید. اما بوته‌ی کدو پژمرده شد و یونس، دل‌آزرده گشت. ندا رسید چگونه از پژمردن و مردن بوته‌ی کدویی که هیچ زحمتی برای پرورش آن نکشیده بودی و موجودی یک‌روزه بود ناراحت شدی؟ ولی انتظار داشتی مردان و زنان و کودکان بسیاری را که سال‌ها آن‌ها را پرورانده بودم، به نفرین تو پژمرده کنم؟

شاید خداوند می‌خواست درسی را که با عدم استجابت نفرین به یونس داده بود، در این مرحله تکمیل کند.

او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوستِ نازکِ تنش احساس کند، تا در آینده در مقام رهبری، برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم، تلاش و کوشش و صبر بیشتری داشته باشد.

یونس فهمید که مرز را درنیافته، زودتر از موقع تغییر روش داده و هنوز جای محبت و رحمت بوده است، چنانچه مردم، این امر را در عمل ثابت کرده بودند. عزیزان من؛ یونس پیامبر نیز در تشخیص مرز تغییر روش و تبدیل محبت به خشونت، دچار اشتباه شد و به خود ظلم کرد. کفار قریش، قوم یونس، فرعون، زن یهودی و آن جوان گستاخ، این طرف مرزند.

چه کسی را آن طرف مرز می‌بینیم که بتوانیم با او قهر کنیم و او را نبخشیم؟ مرز چرخش از محبت به سوی قهر و خشونت بسیار دور است، بسیار دور. وظیفه‌ای جز محبت و عفو و گذشت بر ما نیست مگر آنکه برای تغییر روش

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۶۰، ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره‌ی صافات.

به «یقین» برسیم، «یقین».

هم در حین به‌کارگیری روش‌های مهرآمیز، طرفِ مقابل و جامعه‌ی تأثیرپذیر از او را دوست داریم و خوشبختی و سعادت و کمال آنان را خواهیم، و هم در لحظه‌ی ناامیدشدن از روش‌های محبت‌آمیز و روکردن به روش‌های قهرآمیز. باز هم دوست‌داشتنمان و آرزوی خوشبختی‌کردن و تلاش برای سعادت‌مندشدن فرد مورد نظر و جامعه‌ی متأثر از او هیچ خدشه‌ای نمی‌پذیرد.

به خیر و صلاح رسیدن جمع را بر به خیر رسیدن فرد و متضررشدن بقیه (توسط همین فرد) ترجیح می‌دهیم، در همان حال «هم خود فرد را دوست داریم هم بقیه را». هم خوشبختی او را خواهیم و هم خوشبختی بقیه را؛ ولی اگر این دو در تراحم و تضاد قرار گرفتند و اگر علم پیدا کردیم بقای فرد و اعمال ناهنجار او، موجب واردشدن زیان به بقیه می‌شود، به نفع جمع، روش را عوض می‌کنیم. ولی هنوز هم فرد خاطی را دوست داریم و به دنبال راه‌هایی برای سلامت، موفقیت و خوشبختی او هستیم. اصل دوست‌داشتن همه به معنای «خواهان موفقیت‌بودن و تلاش برای سعادت‌مندشدن» در هیچ شرایطی خدشه بر نمی‌دارد.

فصل دوازدهم

شبهات و پاسخ آنها

شبهات چهارگانه

چه بسا از ابتدای بحث سؤالات و شبهاتی در ذهن خوانندگان عزیز به وجود آمده باشد. شاید بحث‌ها، داستان‌ها، آیات و روایات و استدلال‌ها، خودبه‌خود آن شبهات را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم پاسخ داده باشد و ما، جنبه‌ی تئوری محبت عام و فراگیر را پذیرفته و در حین تمرینات عملی باشیم. ولی بد نیست در پایان، یک بار دیگر به کلیه‌ی شبهات و سؤالات پیرامون بحث بپردازیم، تا شاید به اطمینان قلبی برسیم و برای دفاع از «تئوری محبت» - که وظیفه‌ی ما است - با عمل کردن به آن، تبلیغ آن و دفاع از آن بیشتر بکوشیم.

شبهات را دوباره مطرح می‌کنیم، ابتدا پاسخی فراگیر نقل کرده و سپس به پاسخ اختصاصی هر یک می‌پردازیم؛ و اما شبهات:

۱- دستور مقابله به مثل، قصاص:

اگر ما موظف باشیم که بدی را با بدی و خشونت را با خشونت پاسخ دهیم. این امر مغایر سفارش محبت عام، و پاسخ دادن بدی با نیکی به نظر می‌آید.

۲- آیات متعددی به صراحت عنوان می‌کنند که: خداوند کافران، فاسقان، مسرفان و ظالمان و... را دوست ندارد. این صراحت، بادستور محبت عام و فراگیرنده و دوست داشتن ظالم و کافر و مسرف، معارض به نظر می‌رسد.

۳- سفارش به دوست‌نداشتن، لعن و بغض و کینه‌ی ابدی نسبت به دشمنان دین.

۴- بحث جاذبه و دافعه، و اینکه الگوهای بشریت هم جاذبه داشتند و هم دافعه.

پاسخ جامع و فراگیر به شبهات چهارگانه

حدیث و ضرب‌المثل مشهوری است که می‌گوید: «آخر الدّواء الکی»^۱ یعنی آخرین درمان، داغ کردن است. یعنی اگر تعارضی بین «دستور مقابله به مثل» و دستور «پاسخ بدی را با نیکی بدهید» پیش آمد، اگر بین «خدا ظالم را دوست ندارد» و اینکه «خدا برای ظالم و برای هدایت او دل می‌سوزاند و پیامبر می‌فرستد»، تفاوتی دیدید؟ اگر بین جنگ علی علیه السلام و معاویه و هدایت‌خواهی و دعای علی علیه السلام بر هدایت لشکر معاویه تعارضی احساس کردید. در پاسخ می‌توان گفت: روش‌های مقابله به مثل، شدت عمل، قهر، غضب، بغض، نفرین، جنگ، قصاص و خلاصه، همه‌ی روش‌های قهرآمیز و یا غیر محبت‌آمیز، همه یک دستورالعمل ثانوی‌اند و به عبارتی، «آخرین راه چاره» هستند؛ و طبق تمام اصول عقلی به‌کاربردن آخرین راه چاره، مشروط به آزمودن و تاثیر نکردن راه‌های دیگر است. پس دستور اولیه همان محبت است، بی‌استثنا.

اگر در مجموعه‌ی تن، به هنگام اضطرار و «ناامیدشدن از راه‌های دیگر»، عضوی را داغ و یا قطع کنید نه تنها مورد سرزنش قرار نمی‌گیرید، که با این عمل، موجبات تداوم حیات را در سایر اعضا فراهم می‌آورید، در جامعه‌ی انسانی نیز که «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، اگر چنین موردی پدید آید، بدین شکل که کلیه‌ی راه‌های محبت‌آمیز را روی یکی از اعضا عمل کرده باشیم و پاسخ نگرفته باشیم؛ ممکن است به نقطه‌ای برسیم که از تداوم حیات مادی آن عضو، بدون زیان‌رسیدن به سایر اعضا «ناامید» شویم، سایر اعضا، بر مبنای حکم عقل، رأی به داغ کردن (جریمه و شدت عمل) آن عضو فاسد می‌دهند. زیرا فقط با این

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۲۵ ص ۲۲۶. الباقر علیه السلام، آخر الدّواء الکی.

تغییر روش مقطعی «چرخش از محبت به قهر و خشونت»، می‌توان سایرین را از خطر هلاکت نجات داد.

نتیجه آن که: روش‌های قهرآمیز، ثانوی‌اند؛ یعنی استفاده از آن‌ها فقط در مواردی مجاز است که، عدم کارایی روش‌های محبت‌آمیز ثابت شده باشد. اثبات این امر، به آسانی به دست نمی‌آید که در بخش مرز تغییر روش محبت‌آمیز به روش قهرآمیز، دقیق‌تر بیان شد.

هرچند با این پاسخ کلی هر چهار شبهه و احیاناً هر شبهه‌ی دیگری پاسخ داده می‌شود. لکن به نحو مجزاً نیز به طرح شبهات چهارگانه پرداخته و برای هر یک نیز پاسخ اختصاصی ارائه خواهیم کرد.

پاسخ‌های اختصاصی

شبهه‌ی اول: دستورات مقابله به مثل

نص صریح قرآن است که «پاداش بدی، بدی است به همان اندازه»^۱ و نیز از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت نقل می‌شود که ایشان فرمودند: «سنگ را از هر جا آمد به همان جا برگردانید، چرا که شرّ و بدی را جز شرّ و بدی دفع نمی‌کند»^۲.

و اما پاسخ:

آیه‌ی مورد استناد «پاداش بدی، بدی است» با آیه‌ی دیگری که در این نوشتار در اثبات مدّعی محبت عام نقل شد که: «خردمندان بدی را با نیکی پاسخ می‌دهند»^۳ ظاهراً معارض به نظر می‌آیند. در اینکه خدای متعال تناقض نمی‌گوید شکّی نیست، بنابراین برای حلّ این تناقض ظاهری باید راه حلّی یافت. اگر دو دستور و سفارش ظاهراً متضادّ داشته باشیم، یکی از حالات زیر متصوّر است:

۱. شوری ۴۰، جزاءُ سیّئةٍ سیّئةٌ مثلُها.
 ۲. نهج/البلاغه، حکمت ۳۱۴، رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.
 ۳. رعد ۱۹ و ۲۲، أُولُوا الْأَلْبَابِ... يَذَرُونُ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ.

۱- گوینده، متفاوت است.

۲- حال و احوال گوینده در زمان صدور آن دو دستور، متفاوت بوده است.

۳- دستور اول در مورد فرد یا گروهی و دستور دوم در مورد گروه دیگری صادر شده است.

۴- دستور اول برای موقعیتی و دستور دوم برای موقعیتی دیگر صادر شده است.

۵- دو دستور صادر شده، علی السویه و مساوی‌اند، شنونده خود، هر کدام را پسندید و موافق طبع خود یافت، عمل کند.

۶- یکی از دو دستور، سفارش اصلی و اولی و فراگیر است و در صورتی که کارایی خود را در موقعیتی خاص از دست بدهد، استثناء می‌توان از دستور بعدی به عنوان دستورالعمل ثانوی و موقت استفاده کرد.

تطبیق حالات شش‌گانه‌ی فوق در بحث آیات معارض

حالت اول و دوم که در مورد خدای علیم و نازل‌کننده‌ی قرآن حکیم صادق نیست.

حالت سوم و چهارم نیز در مورد این دو دستور «مقابله به مثل» و «پاسخ بدی را با خوبی دادن» مصداق ندارد. چون مخاطب خاصی عنوان نشده و موقعیت یا موقعیت‌هایی مستثنی نشده‌اند. هر دو دستور، عام است و فراگیر.

حالت پنجم نیز سفارش را از فایده ساقط می‌کند، اگر هرکس مجاز باشد هریک از دو راه متضاد را عمل کند، دیگر سفارش و امریه صادر کردن معنا ندارد. به یک معنا، سره از ناسره و حق از باطل قابل تشخیص نخواهد بود.

فقط یک راه باقی می‌ماند و به نظر می‌رسد باید یکی از این دو دستور، اصلی، عام، فراگیر، دستور اولیه و دارای اولویت باشد، و دستور دوم، ثانوی، که فقط در صورت عدم کارایی دستور اول، قابل اجرا است.

حال دو راه در پیش است؛ یا باید خشونت، دستور اولی باشد و محبت، ثانوی و یا بالعکس. بی‌تردید نمی‌توان با روش قهرآمیز و خشن با مردم رفتار کرد، اگر کارایی آن نفی شد، آن‌گاه به روش محبت‌آمیز رو کرد.

یعنی نمی‌توان اول با قطع عضو و داغ کردن شروع کنیم، اگر جواب نداد، سراغ قرص و شربت و ورزش و فیزیوتراپی برویم. اگر عضو را داغ و یا قطع کنیم دیگر عضوی وجود ندارد که بخواهیم با روش‌های دیگر مداوایش کنیم. اگر با روش خشن، خطاکار را به قتل برسانیم دیگر خطاکاری نیست که بخواهیم در مراحل بعد، از روش‌های محبت‌آمیز از جمله: گذشت، عفو، اغماض، تغافل و... استفاده کنیم، تنها راه باقی‌مانده آن است که بپذیریم:

هر دو آیه، نصّ صریح قرآن و کلام ذات باری تعالی و لازم‌الاجرا است. لکن پاسخ‌دادن بدی با نیکی و به عبارتی اجرای روش‌های محبت‌آمیز، دستور اولی است؛ و همیشه باید شروع با روش‌های محبت و عفو و اغماض و تغافل و حسن‌ظن و خیرخواهی باشد.

اگر با اجرای مکرر این روش بر روی فرد یا افرادی خاص، و عدم مشاهده‌ی پاسخ شایسته، «علم» پیدا کردیم که در یک موقعیت خاص و بر روی یک فرد خاص، این روش، کارایی خود را از دست داده است؛ می‌توان فقط برای آن موقعیت، و البته بعد از «علم پیدا کردن به زمان تغییر روش»، موقتاً از روش قهرآمیز استفاده کرد. درباره این «علم» که محلّ چرخش است، سخن گفتیم و ثابت کردیم که این نقطه بس ظریف است و بسیار دور.

علی‌السلام آن امام با صلابت و جدّی در امر دین، می‌فرماید:

«تا جایی که امکان دارد ملایمت کن»^۱.

شبهه‌ی دوم: دوست نداشتن‌های خدا

خداوند ظالم و کافر و مسرف و گناهکار را دوست ندارد^۲
ما که پیرو خداییم چگونه این افراد را دوست داشته باشیم^۳؟

۱. نهج/البلاغه، خطبه‌ی ۴۶، اَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ اَرْفَقَ وَ اعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ اِلَّا الشَّدَّةُ.
۲. بقره ۱۹۰، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، آل عمران ۳۲. فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، آل عمران ۵۷. وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، انعام ۱۴۱، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.
۳. این شبه در فصل ششم به تفصیل مطرح و پاسخ داده شد اما در اینجا برای یادآوری و جمع پاسخ شبهات چهارگانه در یک منظومه و یک فصل مختصری از آن در یکی دو صفحه تکرار می‌شود.

اگر خدا کافر را دوست ندارد چرا به او نعمت حیات می‌دهد؛ چرا به او نعمات دنیوی ارزانی می‌دارد؟ چرا به او نعمت عقل و نعمت پیامبر و راهنما اهدا می‌کند؟ چرا به پیامبرانش مأموریت می‌دهد خودشان را به زحمت بیاندازند، سختی‌ها تحمل کنند تا شاید کافری به راه بیاید و خوشبخت و سعادتمند شود؟

اصلاً پیامبران برای هدایت کافران آمدند یا هدایت مؤمنان؟ اگر همه‌ی مردم مؤمن و متقی بودند که نیازی بر ارسال رسل نبود. آدم مؤمن و ریافته که راهنما نمی‌خواهد. پیامبران بر اقوامی وارد شدند که کافر بودند و جاهل. اگر فرستادن راهنما، راهنمایی کردن، از چاه بیرون آوردن و به راه‌نهادن، خیرخواهی و دوست‌داشتن نیست، پس دوست‌داشتن چیست؟

خدا به ظالم، مجرم، مسرف و کافر فرصت می‌دهد، حال آن‌که می‌تواند به آنان بی‌توجهی کند. فرصت می‌دهد که برگردند، فرصت می‌دهد که جبران کنند، پیامبر و راهنما برایشان می‌فرستد. آیا تنها دلیل ارسال رسل آن است که با کافران اتمام حجت کند و بعد عذابشان را بیشتر کند؟ معاذالله ما چنین خدایی نمی‌شناسیم. خدای ما از سر رحمت و لطف، پیامبرش را می‌فرستد که راهنمایی کند، چون واقعا مایل است کافر از کفر خود دست بردارد. چون امید دارد ظالم، راه را از چاه بازشناسد و به عدل و انصاف گرایش پیدا کند. حال آنکه تمام پیروان پیامبران، در ابتدا، جاهل و کافر و ظالم بوده‌اند و راهنمایی‌های پیامبران در وجودشان مؤثر افتاده است که مؤمن شده‌اند. هرچند در میان آدمیان بسیاری که ارسال پیامبر و کتاب هم باعث نشده و نمی‌شود که دست از ظلم و کفر بردارند. که البته ارسال رسل برای ایشان اتمام حجت است و موجب تشدید مسؤولیت و عقوبت.

به هر صورت، تمام موارد فوق دلالت بر این دارد که: خدا کافر را دوست دارد که برایش پیامبر می‌فرستد؛ خدا کافر را دوست دارد که ابراز تمایل می‌کند و خواهان است که او به راه بیاید و طلب بخشش کند تا مورد بخشش قرار گیرد.

حال با تمام این اوصاف، نصّ صریح «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُجِيبُ الْكَافِرِينَ»^۱ را چه کنیم؟ معنی ظاهری و صریح این آیه و آیات مشابه این است که: خدا اینان را دوست ندارد.

در فصل ششم این تعارض ظاهری را به این نحو جمع کردیم که: خدا کافران را - چنانچه بر کفرشان پایبند بمانند - تأیید نمی‌کند و عاقبتِ خوشی در انتظارشان نخواهد بود. لکن همین خدا، کافران را دوست دارد، دوست دارد که هدایت شوند، برای آن‌ها پیامبر می‌فرستد، به آن‌ها نعمت عقل می‌دهد تا راه از چاه بازشناسند و به راه بیایند و لایق سعادت ابدی بشوند. عبارت «خدا ظالمان را دوست ندارد»، تقبیح ظلم است، و لکن خدا برای همین ظالم، خیرخواه است؛ شرایط و مقدماتی فراهم می‌کند تا ظالم، دست از ظلم بردارد و لایق بخشش و سعادت شود.

عبارت «خدا گناهکاران را دوست ندارد» یعنی: «تقبیح گناه»؛ و نمایشگر زشتی آن عمل، لکن خدا همین گناهکار را دوست دارد، پیامبر می‌فرستد، راهنما می‌فرستد و شرایطی فراهم می‌آورد تا این گناهکار به خود آید و دست از کج‌روی بردارد.

اصلاً بخشش، مغفرت و گذشت را که از صفات بارز خداوند است، مگر جز بر گناهکار، بر کس دیگری می‌توان بخشش کرد؟ اگر گناهکاری نباشد، چه نیازی برای بروز صفت عفو و مغفرت خداوندی می‌ماند؟

و اگر خدا گناه گناهکار را می‌بخشد و او را به فردوس برین رهنما می‌شود جز محبت و دوست‌داشتن است؟

۱. آل عمران ۳۲، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُجِيبُ الْكَافِرِينَ.

شبهه‌ی سوّم: دستورات اولیاء دین به دوستی نکردن با بعضی افراد و گروه‌ها^۱

فرموده‌اند: مبدا دشمن خدا را دوست بداری^۲ و نیز خطاب به دشمن است که: «دشمنی و بغض بین ما و شما الی‌الابد پایدار است، مگر اینکه ایمان بیاورید.»^۳ و نیز فرموده‌اند: «دوستِ دشمن خدا، دشمن خداست.»
در عبارت صریحی آمده است که: «همچنان که دوست داشتن دوستان خدا واجب است، بغض و کینه و خصومت، نسبت به دشمنان او نیز واجب است.»^۴
این عبارت‌های صریح و صدها آیه و حدیث دیگر، دشمنان خدا، مخالفان، اشرار و بسیاری گروه‌های معارض را از شمول محبت عام خارج می‌کند. حال آنکه ما بارها و بارها تاکید کردیم که باید همه را دوست داشت؛ و اما دو راه حل برای رفع این تعارض ظاهری:

۱- اگر مشاهده می‌کنیم که صریحاً به بغض و کینه و دشمنی با گروهی دستور داده‌اند، اما دیدیم که پیامبران و ائمه‌ی ما که الگوهای بشریتند، خود با همین گروه‌ها نیز محبت ورزیده و برای خیررساندن به آنان تلاش کرده‌اند و نیز مشاهده کردیم که خداوند به همین گروه‌های منفی، نعمت حیات، نعمت ارسال پیامبر و راهنما، و سایر نعمات بی‌شمار عطا می‌کند که نشان محبت است. پس چاره‌ای نیست که هر دو را بپذیریم. ولی به ناچار باید یک روش را روش اولی و دارای اولویت بدانیم و روش دیگر را روش ثانوی، که اجرایش فقط در صورت عدم کارایی روش اول جایز خواهد شد؛ و این امر در پاسخ شبهه‌ی اول به تفصیل بیان شد.

پس اگر «بغض» را به معنای رفتار قهرآمیز بگیریم و «دوست داشتن را به

۱. این شبه نیز در فصل هفتم و هشتم به تفصیل مطرح و پاسخ داده شد. لکن برای تجمیع پاسخ شبهات چهارگانه مختصری از آن دو فصل مجدداً ارائه می‌شود.

۲. غرر/الحکم، ص ۲۰۴، إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ.

۳. ممتحنه ۴، بِدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبُغْضُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا.

۴. وسائل/الشعبة، ج ۱۶ ص ۱۸۱، الرِّضَا (علیه السلام)، وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَاجِبٌ وَ كَذَلِكَ بُغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَلْمَنَتِهِمْ.

معنای رفتار مهرآمیز»، پاسخ اول آن است که، هر دو روش محبت و بغض، مورد تأیید است. ولی اصل و اولویت با محبت است و اگر بر عدم کارایی آن، بر روی یک شخص یا گروه خاص و در یک موقعیت منفرد، علم و یقین حاصل کردیم، اجازه داریم بغض بورزیم، و از روش‌های قهرآمیز استفاده کنیم. البته اگر «یقین» کردیم.

۲- در فصول آغازین نوشتار، یک لغزشگاه لغوی مطرح و اشاره شد: باید بین «خیرخواه‌بودن و علاقمندی به سعادت و نیک‌بختی طرف مقابل» با «تأییدکردن راه و روش، پذیرش ولایت و هم‌گروه‌شدن»، تفکیک قائل شد؛ از گروه اول به «محبت» و از گروه دوم به «ولایت» تعبیر می‌توان کرد. هرچند برای هر دو از مجموعه واژگان مشترک استفاده کرده باشند، دارای بار معنایی متفاوت هستند. از این منظر، آن‌جا که دستورات، محبت عام است، محبت یعنی: «خیرخواهی، تمایل به خوشبختی، تلاش برای رفع حاجات، خوشرویی، خوشخویی، حسن‌ظن و خوشحال کردن و شادمان کردن دیگران».

و آن‌گاه که به بغض و خصومت گروهی فرمان داده می‌شود، مراد: «در یک گروه قرارنگرفتن، همسو و هم‌هدف‌نشدن، نپذیرفتن ولایت و تأثیرنپذیرفتن از ایشان» است.

ضمناً می‌توان بین تأییدکردن حالت موجود و علاقه‌داشتن به اصل و ذات طرف مقابل نیز تفاوت قائل شد؛ آن‌جا که دستور به محبت، عام و بی‌استثناء است، منظور، علاقه‌داشتن به ذات انسان‌ها و تلاش در جهت نیل آن به کمال است که صفات خیرخواهی، عفو، تغافل، گذشت، حسن‌ظن، و دوست‌داشتن عموم، از آن تراوش می‌کند، ولی آن‌جا که بعضی گروه‌ها خارج می‌شوند، منظور، عدم تأیید حالت موجود و عقاید ایشان است.

شبهه‌ی چهارم: جاذبه و دافعه

دافعه و جاذبه چه می‌شود؟ مگر بزرگان ما فقط جاذبه‌ی محض بودند؟ اصلاً جاذبه‌ی بدون دافعه، یا غیرممکن است، یا رنگ و بویی از دورویی و نفاق دارد.

یک نکته‌ی ظریف در اینجا مورد غفلت قرار گرفته است و آن اینکه: جاذبه، یعنی اینکه به نوعی عمل کنی که دیگران را به خود جذب کنی، کاری کنی دیگران دوستت بدارند. به این معنا، مطمئناً هیچ بنی‌بشری نمی‌تواند به گونه‌ای رفتار کند که همه جذب او شوند و دوستش بدارند. به این معنا، جاذبه‌ی عام و فراگیر، شدنی نیست.

ولی ما در طول این نوشتار نگفتیم به گونه‌ای رفتار کنید که دوستان بدارند و جذبتان شوند. حتی از این نوع نگرش به عنوان یک لغزشگاه و خطای آشکار در زاویه‌ی نگاه به مبحث دوست‌داشتن یا دوست‌داشته شدن یاد کردیم و از آن به عنوان جهت ناصحیح بحث محبت و عشق‌ورزیدن، نام بردیم.

در بحث جاذبه و دافعه نیز آنچه اهمیت دارد، دارا بودن هر دو نیست؛ که غالب آدمیان، هر دو را دارند؛ مهم آن است که نیکان و آدم‌های خوب، جذب تو شوند و بدها از تو دور شوند. آن‌گونه که علی علیه السلام بود. حال آن که معاویه نیز، هم جاذبه داشت و هم دافعه؛ لکن مؤمنان را دفع می‌کرد و دنیادوستان را جذب.

ولی بحث ما این است که نیکان را دوست داشته باش و بدان را نیز. بحث ما جاذبه نیست؛ زیرا جاذبه جذب کردن است. بحث ما نثارکردن عشق و محبت است. نثارکردن عفو و رحمت و تغافل و گذشت نیز جز بر ناهلان، محلی برای فروود ندارد. اگر بحث جاذبه و دافعه، بحث دوست‌داشته‌شدن است، بحث ما دوست‌داشتن است، اگر بحث جاذبه، مورد محبت واقع شدن است؛ نظریه‌ی مطرح شده در این کتاب، نثارکردن محبت است و این دو در جهت حرکت اشعه‌ی محبت با هم متفاوت بلکه متضادند.

خلاصه‌ی مبحث پاسخ به شبهات

- ۱- مقابله به مثل و خشونت، دستور ثانوی است، و فقط در مواردی مجاز است که روش‌های محبت‌آمیز را تجربه کرده و نتیجه نگرفته باشیم. علم و یقین پیدا کرده باشیم که در موردی خاص، روش محبت، زیانبار است.
- ۲- خدا کافران و ظالمان و مسرفان و گناهکاران را دوست دارد که برایشان

پیامبر می‌فرستد و اصلاً عفو و مغفرتِ خدا، جز بر گروه گناهکار محلّ دیگری برای بروز ندارد. هرچند خداوند، ظلم و کفر و گناهِ ظالم و کافر و گناهکار را تأیید نمی‌کند و بر این اعمال، وعده‌ی پایانِ خوشی نمی‌دهد. ولی کافر و ظالم را دوست دارد و به ایشان محبّت نثار می‌کند.

۳- دستور به بغض و نفرت و کینه و لعنت بر بعضی افراد و گروه‌ها، شعار دوری و جدایی و براءت از اعمال ناپسند آن گروه‌ها و اشخاص است. حال آن‌که همان افراد و گروه‌ها را باید دوست داشت و با روش‌های محبّت‌آمیز خوشرویی، حسن‌ظنّ، حُسن‌خلق، عفو و خیرخواهی، موجبات هدایت و سعادت‌مندی ایشان را فراهم آورد.

۴- جاذبه و دافعه امری بدیهی است. آدمیان هم جاذبه دارند و هم دافعه. مهمّ این است که نیکان را جذب و بدان را دفع کنیم. بحث محبّت مورد نظر ما، اساساً جدای از بحث جاذبه و دافعه است. جاذبه یعنی اینکه دیگران دوستت بدارند؛ ولی ما می‌گوییم تو دیگران را دوست بدار. اوّلی محدودیت‌بردار است؛ ولی بحث نثارکردن محبّت، فراگیر است و نامحدود.

شیرازهی اوراق دو عالم بود از عشق
پشت دو جهانست به دیدار محبّت
(حزین لاهیجی)

فهرست منابع

- قرآن.
انجيل.
نهج البلاغة (للصبيح صالح): محمد بن حسين شريف الرضى، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
ارشاد القلوب إلى الصواب: حسن بن محمد ديلمى، نشر الشريف الرضى، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
الأصول الستة عشر: عدهاى از علماء، محقق / مصحح: ضياء الدين محمودى، و نعمت الله جليلى، و مهدي غلامعلى، مؤسسه دار الحديث الثقافية، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق / ۱۳۸۱ ش.
الأمالى (للصدوق): محمد بن على بن بابويه، انتشارات اعلمى، بيروت، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ ق / ۱۳۶۲ ش.
الإمامة والتبصرة من الحيرة: على بن حسين بن بابويه، انتشارات مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
بحار الأنوار: محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، انتشارات دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
البرهان فى تفسير القرآن: سيد هاشم بحراني، انتشارات بنياد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
البلد الأمين و الدرع الحصين: ابراهيم بن على عاملى كفعمى، انتشارات مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

تحف العقول: حسن بن علی بن شعبه حرّانی، انتشارات جامعه مدرّسین، قم، چاپ دوّم، ۱۳۶۳ق.

تصحیح اعتقادات الإمامیّة: محمّد بن محمّد مفید، نشر کنگره شیخ مفید، قم، چاپ دوّم، ۱۴۱۴ق.

تفسیر فرات الکوفی: فرات بن ابراهیم کوفی، انتشارات طبع و نشر وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

تفسیر القمی: علی بن ابراهیم قمی، انتشارات دارالکتاب، قم، چاپ: چهارم، ۱۳۶۷ش.
التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری عليه السلام: امام ابو محمد حسن بن علی عسکری، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

تفسیر المیزان: سید محمّد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

تفسیر نمونه: ناصر مکارم شیرازی، انتشارات دارالکتب الإسلامیّة، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۴ش.

تهذیب الأحکام: محمّد بن حسن طوسی، انتشارات دارالکتب الإسلامیّة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: محمد بن علی ابن بابویه، انتشارات دارالشّریف رضی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۶ق.

جامع الأخبار: محمّد بن محمّد شعیری، انتشارات حیدریّه، نجف اشرف، چاپ اوّل، بی تا.

جامع المدارک: سیّد احمد خوانساری، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، دوّم.

الخصال: محمّد بن علی بن بابویه، انتشارات جامعه مدرّسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
در محضر علامه طباطبایی رحمته الله علیه: محمّد حسین رخشاد، انتشارات نهاوندی قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ش.

دعائم الإسلام: نعمان بن محمّد مغربی بن حیون، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ق.

- دیوان حافظ شیرازی: انتشارات فکر روز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، انتشارات مجمع الفكر الاسلامی.
- الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام: أبو الفضل شاذان بن جبرئیل ابن شاذان قمی، انتشارات مكتبة الأمين، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقيه: محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین: محمد بن احمد قتال نیشابوری، انتشارات رضی، قم، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ش.
- ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین: سید علیخان بن احمد کبیر مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- الزهدي: حسین بن سعید کوفی اهوازی، انتشارات المطبعة العلمية، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ق.
- شرح چهل حدیث: امام خمینی علیه السلام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش.
- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، انتشارات مکتب آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- الصحیفة السجادية: امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام، دفتر نشر الهادی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- عاشق شو: علیرضا برازش، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ ش.
- عدة الداعی و نجاح الساعی: احمد بن محمد ابن فهد حلی، انتشارات دارالکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- علل الشرايع: محمد بن علی بن بابویه، انتشارات کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- عمده عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار: یحیی بن حسن بن بطریق، انتشارات جماعه المدرسین قم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- عوالی اللتالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة: محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور،

- انتشارات دار سید الشهداء للنشر، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام: محمد بن علی بن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.
- غررالحکم و درر الکلم: عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
- غمنامه‌ی کربلا / ترجمه الهوف علی قتلی الطفوف: محمد محمدی اشتیاردی، علی بن موسی ابن طاووس، نشر مطهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
- الفصائل: ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن شاذان قمی، انتشارات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- فصلنامه‌ی پژوهش‌های فقهی، سال ششم، شماره‌ی سوّم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، اجرای حدود در عصر غیبت از منظر فقه امامیه، مجتبی الهیان.
- فصلنامه‌ی فقه و حقوق، سال چهارم، شماره‌ی ۱۶، بهار ۱۳۸۷، اجرای حدود در زمان غیبت، احمد حاجی‌ده‌آبادی.
- قرب الإسناد: عبدالله بن جعفر حمیری، انتشارات مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- کافی: محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، انتشارات دارالحديث، قم، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
- کامل الزیارات: جعفر بن محمد بن قولویه، انتشارات دارالمرتضویه، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش.
- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: سلیم بن قیس هلالی، انتشارات الهادی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- کشف الغمه فی معرفه الأئمة: علی بن عیسی اربلی، انتشارات بنی هاشمی، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
- کمال الدین و تمام النعمه: محمد بن علی بن بابویه، انتشارات اسلامیّه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
- کنزالفوائد: محمد بن علی کراچکی، انتشارات دارالذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

فهرست منابع ۲۴۵

- مجموعه آثار شهید مطهری (بیست گفتار): شهید استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۳ش.
- مجموعه ورام: ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مکتبه فقیه، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ق.
- المحاسن: احمد بن محمد بن خالد برقی، دار الکتب الإسلامیه، قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۱ق.
- المزار الكبير (لابن المشهدی): محمد بن جعفر ابن مشهدی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: حسین بن محمد تقی نوری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- مصباح الشریعة: امام ششم جعفر بن محمد علیه السلام، انتشارات اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- المصباح الکفعمی: ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، انتشارات دارالرضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- معانی الأخبار: محمد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- معدن الجواهر و ریاضة الخواطر: محمد بن علی کراجکی، انتشارات المکتبیه المرتضویه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق.
- من لا یحضره الفقیه: محمد بن علی بن بابویه، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- نهج الحق و کشف الصدق: حسن بن یوسف علامه حلی، انتشارات دارالکتاب اللبنانی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۲م.
- نهج الفصاحة: ابوالقاسم پاینده، انتشارات دنیای دانش، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش.
- نواذر للراوندی: فضل الله بن علی راوندی کاشانی، انتشارات دارالکتاب، قم، چاپ اول، بی تا.
- الوافی: محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، انتشارات کتابخانه امیرالمؤمنین،

۲۴۶ همه را دوست بداریم

اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

وسائل الشيعة: محمد بن حسن شيخ حر عاملی، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

وصیت نامه سیاسی - الهی / امام خمینی رحمته الله علیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش.